

# داستانهای صاحب دلان

جلد اول

نویسنده: محمد محمدی اشتهاودی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده  
است.

## بسمه تعالی

کتاب حاضر مشتمل بر داستان‌هایی است که بیشتر آنها از خاندان وحی و رسالت علیهم‌السلام می‌باشد، این دفتر بعد از بررسی و ادیت و اعراب‌گذاری و غیره، آنرا طبع و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهد. امید است که مورد بهره‌گیری قرار بگیرد.

دفتر انتشارات اسلامی

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

در رابطه با محتوای این کتاب شایسته است خواننده عزیز به چهار مطلب زیر توجه کند:

1 - همه ما عنوان چهارده معصوم علیهم السلام را شنیده ایم ، که عبارتند از پیامبر ، امام علی ، حضرت فاطمه ، امام حسن و امام حسین و 9 فرزندش تا امام مهدی صلوات الله عليهم اجمعین می باشند.

معصوم در مورد چهارده معصوم ، یعنی آنها از هر گونه گناه و خطا، مصون هستند، حتی به اعتقاد شیعیان ، آنها ترک اولی نیز نمی کنند. <sup>(1)</sup> ممکن است کسی خود را به گونه ای بسازد که اصلا گناه نکند و به مقام عصمت از گناه برسد، ولی او نمی تواند به مقام عصمت از خطا و اشتباه برسد، در صورتی که چهارده معصوم علیهم السلام هم از گناه و هم از خطا و اشتباه دور و مصون هستند.

بنابراین چه بهتر که از داستانهایی که در رابطه با آنها است و بخش اول کتاب را تشکیل می دهند و با توجه به عصمت آنها، آن داستانها در اوج اعتبار قرار می گیرند، بهره مند شد، البته در صورتی که سند آن داستانها معتبر باشد.

2 - در قرآن در آیات متعددی وجوب پیروی از پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم و اولوالامر را که همان دوازده امام علیهم السلام هستند خاطر نشان شده است .

و در روایات بسیاری که از طرق شیعه و سنی نقل شده نیز بر وجوب اطاعت از چهارده معصوم سفارش و تاکید شده است .

به عنوان نمونه در آیه 7 سوره حشر می خوانیم :

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

و هر چه پیامبر ﷺ برای شما آورد (و بدهد) آن را بگیرید و از هر چه شما را نهی می کند، باز ایستید.

و در قرآن دهها بار، اطاعت از پیامبر اسلام ﷺ سفارش و تاکید شده است. و در آیه 59 سوره نساء می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را و صاحبان امر را.

همه مفسران شیعه اتفاق نظر دارند. که منظور از اولوالامر امامان معصوم (دوازده امام) می باشند.

و روایاتی که در این مورد وارده شده بسیار است، به عنوان نمونه: رسول اکرم ﷺ فرمود: لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة اويكون عليهم اثني عشر خليفه كلهم من قریش .

همواره دین تا روز قیامت استوار خواهد ماند، که دوازده جانشین رسول خدا ﷺ که همه آنها از قریش هستند بر آنها رهبری کنند. (2)

و در تعبیر دیگر فرمودند لا يزال الاسلام عزيزا ولي اثني عشر خليفه همواره اسلام، عزیز و حاکم است (در صورتی که) دوازده جانشین (من) بر آن سرپرستی و رهبری کنند. (3)

بر اساس آیات قرآن و روایات، سنت پیامبر و امامان معصوم ﷺ حجت است، منظور از سنت، فعل (روش و شیوه) یا قول (گفتار) و یا تقریر (امضاء و تصویب) آنها است، به اینکه مثلا شخصی در حضور آنها کاری انجام داد، و هیچ مانعی در کار نبود و آنها نهی نکردند، عدم نهی آنها دلیل بر آن است که آن کار از نظر آنها بدون اشکال است.

3 - ذکر این داستانها - آن هم در رابطه با چهارده معصوم - به خاطر سرگرمی و وقت گذراندن نیست ، بلکه هدف جنبه های تربیتی و آموزشی این داستانها است .

ما در آیات متعدد قرآن و در روایات بسیار می خوانیم که انسانها همیشه در امتحان و آزمایش الهی هستند، از جمله در آیه دوم سوره عنکبوت است که :  
(أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) ؟ .

آیا مردم گمان کردند، به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟.

ممکن است سوا شود که آزمایش و امتحان برای چیست ؟

در پاسخ می گوئیم : امتحان و آزمایش ، گاهی برای کشف و آگاهی است ، مثل امتحان در کنکور دانشگاه ، که اساتید می خواهند شاگردان ممتاز را از غیر ممتاز بشناسند.

و گاهی برای آن است که : مطلب برای خود کسی که امتحان می شود روشن گردد، مانند امتحان معلم کلاس ، که مثلا شاگردش را کاملا می شناسد که درس او در چه سطحی است ، ولی شاگرد را امتحان می کند تا و نیز بر سطح معلوماتش آگاه گردد.

این دو نوع امتحان در مورد خداوند نیست بلکه امتحان خداوند به معنی آموزش و پرورش است ، مثل امتحان معلم راننده اتومبیل از کسی که می خواهد رانندگی بیاموزد، این نوع امتحان توأم با آموزش و یاد دادن و ترقی است ، همچون امتحان کردن پرنده جوجه خود را که در روزهای آغاز پرواز جوجه ، جوجه اش را با دست و پا می گیرد به هوا می برد و رها می کند، و این موضوع را روزها تکرار می نماید، تا به فرزندانش پرواز در عمل را بیاموزد.

به عبارت دیگر این عالم همچون یک دانشگاه یا مزرعه است ، فراز و نشیبهای گوناگون زندگی برنامه های این دانشگاه و بذرهای این مزرعه اند، تا استعدادها شکوفا گردد و لیاقتها پرورش یافته و آنچه به اصطلاح در مرحله قوه است به فعلیت برسد. (چنان که تکرار بعضی از داستانها و مطالب در قرآن برای تلقین و تربیت و پرورش است).

گرچه انسان دور افتاده از تعالیم پیامبران وقتی که غرق در نعمت شدند، آن را خدادادی و کرامت تلقی می کنند، و هنگامی که غرق در بلا و بدبختی گشتند آن را خدا زدگی و اهانت خدا به او می پندارند.

ولی این تصور باطل است زیرا بلا و نعمت ، معیار سنجش نیک و بد افراد نیست بلکه برای آزمایش و ترقی و تکامل انسان می باشد. (4)

و ذکر این داستانها بخاطر جنبه های تربیتی آنها است و بنابراین هدف از نگارش این کتاب ، بالا بردن سطح معلومات مذهبی و آموزشهای ابعاد گوناگون زندگی ، از زندگی درخشان چهارده معصوم علیهم السلام و... است .

کشاورزی را در نظر بگیرید، او به صحرا می رود و بذر خود را بر زمین می پاشد، بذر او گاهی روی سنگ می افتد، گاهی روی خاکی که زیرش سنگ است قرار می گیرد و گاهی روی نقطه ای از خاک افتد که اطرافش را علفهای هرزه گرفته باشد و گاهی بذر در نقطه ای مناسب و بدون مزاحم مستقر می شود.

روشن است که در مرحله اول و دوم بزودی می خشکد، و در مرحله سوم ، بی اثر می گردد زیرا علفهای هرزه مزاحم رشد آن هستند.

تنها در مرحله چهارم است که تاثیرپذیر و پر ثمر و نتیجه بخش می شود.

روش و منش چهارده معصوم علیهم السلام بذرهائی هستند که دل‌های آماده و مساعد می‌خواهد تا با این بذرها، بارور و پرثمر گردد.

چنانکه علی علیه السلام طبق تقاضای یکی از یاران پاکش بنام همام، صفات متقین و پرهیزکاران را بیان فرمود: بطوری که همام که تحت تاثیر شدید قرار گرفته بود فریادی کشید و بیهوش و زمین افتاد آنگاه علی علیه السلام چنین فرمود: اهكذا تصنع المواعظ البالغه باهلها.

آری اینچنین پندهای رسا در اهل خود و آنان که شایسته اند اثر بخش است .<sup>(5)</sup>

ولی با کمال تاسف، بعضی‌ها برآستی بدبختند، مانند پسر نوح علیه السلام که حتی هنگام غرق شدن و هلاکت هم ایمان نیاورد، هنگامی که غرق می‌شد، دل نوح به حالش سوخت و به خدا عرض کرد: ( رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي ) ، پروردگارا پسر من از خاندان من است خداوند به او فرمود: انه ليس من اهلك ، او از خاندان تو نیست .<sup>(6)</sup>

یعنی رهایش کن زیرا او پیوند مکتبی با تو ندارد.

و بعضی از افراد بقدری بدبختند که حتی در قبر هم ایمان نمی‌آورند، و بعضی از اینها هم بدبخت تر که حتی در دوزخ هم ایمان نمی‌آورند که در روایات آمده: وقتی جهنمیان در جهنم در عذابند، ناگهان می‌بینند که اوضاع دگرگون شد و نسیمی خوش و معطر وزیدن گرفت، می‌گویند چه شده؟ به آنها گفته می‌شود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از کنار دوزخ عبور می‌کند، به یمن قدم او این نسیم خنک می‌وزد، به ابوجهل گفته می‌شود همین اکنون برو به حضور محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاور، او گوید: می‌سوزم و می‌سازم و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نمی‌آورم .

آری ، اینجا است که باید گفت :

چاه است و راه است و دیده بینا      تا آدمی نگاه کند پیش پای  
و آفتاب      خ  
چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود      بگذار تا بیفتد و بیند سزای  
خ

خدایا دل‌های آماده و گوش شنوا، و مغزی دریافت کننده و عقلی استوار به ما عنایت فرما، تا از پندهای معصومان درگاہت ، عبرت بگیریم و خود را با آن پندها تطبیق داده و هماهنگ سازیم ، با توجه به اینکه طبق حدیث متواتر بین شیعه و سنی پیامبر ﷺ فرمود: مثل اهل‌بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق .

مثل اهل‌بیت من (امامان معصوم و فاطمه زهرا) همچون کشتی نوح ﷺ است ، کسی که بر آن سوار شد، نجات می یابد، و کسی که از آن تخلف نمود، غرق و به هلاکت می رسد.

این کتاب در دو بخش ، تنظیم گردید:

1 - صد داستان از چهارده معصوم ﷺ به این ترتیب : پنجاه داستان از پنج تن آل عبا ﷺ و چهل داستان از امام سجاد ﷺ تا امام حسن عسکری ﷺ (هر کدام پنج داستان) و ده داستان در رابطه با حضرت ولی عصر (ارواحنا له الفداء) با ذکر بیوگرافی هر یک از معصومین ، ﷺ در آغاز داستانهای مربوط به آنها.

2 - صد داستان آموزنده و سازنده گوناگون ، در امور مختلف زندگی .



گرچه بعضی از این داستانها، از صاحب‌دلان نیست ، ولی با توجه به نتیجه گیری از آنها رابطه ای با پاکی و صفای دل ، و پاکسازی روح و جان از گمراهیها دارند.

امید آنکه مورد قبول ، در جهت علم و عمل واقع شوند، و جان و روح ما از بوی خوش و پر عطر این داستانها، صفا و نورانیت خاصی بیابد.

قم - محمد محمد اشتهاردی

## معصوم اول - پیامبر اسلام ﷺ :

نام : محمد رسول الله ﷺ

لقب معروف : خاتم پیامبران

پدر و مادر: عبدالله ، آمنه .

وقت و محل تولد: طلوع فجر روز جمعه 17 ربیع الاول سال 571 میلادی  
(چهل سال قبل از بعثت) در مکه متولد شد.

دوران نبوت : در سن چهل سالگی ، سیزده سال قبل از هجرت در 27 ماه  
رجب به پیامبری رسید، و مدت آن 23 سال بود (13 سال در مکه و ده سال در  
مدینه).

وقت و محل رحلت : روز دوشنبه 28 صفر سال یازدهم هجرت در سن 63  
سالگی در مدینه منوره رحلت فرمود.

مرقد شریفش : در مدینه کنار مسجد النبی ﷺ است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در سه بخش زیر مشخص کرد:

- 1 - دوران قبل از نبوت (چهل سال).
- 2 - دوران نبوت و مبارزه با بت پرستی در مکه (حدود سیزده سال).
- 3 - دوران هجرت از مکه به مدینه و تلاش و کوشش برای تشکیل حکومت  
اسلامی و ادامه آن (حدود ده سال).

## 1 - سفارش اکید به رعایت موازین اخلاقی

بشیر بن مهاجر از پدرش نقل می کند که : در حضور پیامبر ﷺ بودم ، ناگهان زنی از طایفه غامد نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: من زنا کردم می خواهم مرا پاک سازی .

پیامبر ﷺ به او فرمود: برگرد به خانه ات .

او رفت و فردا مجددا آمد و اعتراف کرد که زنا کرده ام و عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا پاک ساز، گویا می خواهی مرا رد کنی همانگونه که ماعزبن مالک را رد کردی ، ولی بدان که سوگند به خدا من زنا کرده ام و حتی حامله هستم . (7)

پیامبر ﷺ به او فرمود: برو تا هنگامی که بچه ات متولد شود او رفت و پس از مدتی بچه اش متولد شد، او را بغل گرفته نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: این بچه ام می باشد که متولد شده است .

پیامبر ﷺ فرمود: برو به این بچه شیر بده تا نان خور شود او رفت ، و بعد از مدتی به حضور پیامبر ﷺ آمد، در حالی که مقداری نان در دست بچه بود و می خورد در کنارش بود، به پیامبر ﷺ عرض کرد: این بچه ام که نان خور شده است .

پیامبر ﷺ کودک را از او گرفت و به یکی از مسلمانان سپرد و سپس دستور داد گودالی بکنند و آن زن را در آن گودال گذاشته و سنگسار کنند.

گودالی کردند، زن را تا سینه اش در میان گودال گذاشتند، آنگاه پیامبر ﷺ به مردم دستور داد او را سنگباران نمایند.

در این میان خالد بن ولید (یکی از مسلمین جاهل) به پیش زن رفت و سنگی به صورت زن زد، از صورت زن خونی به صورت خالد پاشید شد، خالد خشمگین گشت و آن زن را فحش داد.

پیامبر ﷺ وقتی که شنید خالد او را فحش می دهد فرمود: آرام بگیر ای خالد، او را فحش نده ، سوگند به خدائی که جانم در دست اوست این زن آنچنان توبه کرد که اگر باج بگیر چنین توبه می کرد، خدا او را می بخشید. سپس پیامبر ﷺ دستور داد بر جنازه آن زن نماز خواندند و او را دفن نمودند. (8)

به این ترتیب می بینیم پیامبر ﷺ سفارش اکید به رعایت اخلاق اسلامی و نظم و انضباط را حتی در مورد اجرای حدود مجرمان ، می نمود.

## 2 - لجاجت و خود محوری مشرکان

پیامبر ﷺ در آغاز بعثت ، در برابر کارشکنی سخت مشرکان و استعمار گران کافر قرار گرفت ، یکبار دل جانسوزش به تپش آمد و درباره آنان چنین نفرین کرد: اللهم سنین کسنی یوسف ، خدایا سالهای خشکی و قحطی را همانند سالهای قحطی زمان یوسف ، دامن گیر آنها کن .

مدتی نگذشت که چنان قحط سالی در محیط مکه روی داد که مردم از گرسنگی و تشنگی هنگامی که به آسمان نگاه می کردند، گوئی بین آنها و آسمان دودی وجود دارد (شدت گرسنگی اینچنین بر چشم آنها پرده افکنده بود) کارشان بقدری سخت شد که مردارها و استخوانهای حیوانات مرده را می خوردند.

به ناچار به حضور پیامبر ﷺ آمدند و اظهار عجز کردند و گفتند: ای محمد ﷺ تو ما را دستور به صلح رحم می دهی در حالی که خویشان تو در این ماجرا نابود شدند، اگر این عذاب از ما بر طرف گردد ما ایمان می آوریم . پیامبر مهربان برای آنها دعا کرد، بر اثر دعای آن حضرت قحطی و خشکسالی برطرف شد، و بجای آن ، نعمتهای الهی فراوان گردید.

اما آن مشرکان لجوج عبرت نگرفتند و به وعده خود وفا نمودند و به سوی کفر و مرام باطل خود بازگشتند.

تا آنجا که طبق آیه 13 سوره دخان ،<sup>(9)</sup> از پیامبر ﷺ و سلم روی گرداندند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را بر او القاء نموده اند.<sup>(10)</sup>

به این ترتیب در می یابیم که پیامبر اسلام ﷺ برای هدایت قوم ، چقدر آزار دیده ، و با چه مشکلات سختی روبرو شده و همه آنها را تحمل نموده و سرانجام پیروز شده است .

### 3 - تجاوز از حریم قانون

پیامبر ﷺ پس از بازگشت از جنگ خیبر که در سال هفتم واقع شد، اسامه بن زید با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک زندگی می کردند، فرستاد تا آنها را به سوی اسلام دعوت کند.

یکی از سران یهود بنام مرداس بن نهیک از آمدن سپاه اسلام باخبر شد، اموال و فرزندان را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت و نزد آنها گواهی به یکتائی خدا و رسالت پیامبر ﷺ داد.

ولی اسامه به گمان اینکه مرداس از ترس جانش، تظاهر به اسلامی می کند، نه اینکه حقیقتاً مسلمان شده باشد، به او حمله کرد و او را کشت، و گوسفندان را به غنیمت گرفت.

هنگامی که این خبر به پیامبر ﷺ رسید، سخت ناراحت شد و به اسامه اعتراض کرد که چرا مسلمانی را کشته است.

اسامه عرض کرد: او از ترس جانش اظهار اسلام کرد.

پیامبر ﷺ فرمود: تو که از دل او آگاه نبودی، چه می دانی؟ شاید براستی مسلمان شده است (و آیه 94 سوره نساء در محکوم کردن کار اسامه نازل گردید).

اسامه سوگند یاد کرد که دیگر حریم قانون را نشکند<sup>(11)</sup> به هر حال این حادثه حاکی است که باید در هر حال حریم قانون را حفظ کرد.

#### 4 - جنایتی تکان دهنده از جاهلیت

شخصی به حضور پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد، پس از مدتی به حضور آن حضرت رسید و عرض کرد: آیا توبه من قبول است؟  
پیامبر ﷺ فرمود: خداوند توبه پذیر مهربان است .  
او گفت : گناه من بسیار بزرگ است !

پیامبر فرمود: وای بر تو، عفو و بخشش خدا بزرگتر است ، حال بگو بدانم گناهت چیست ؟

او عرض کرد: من به یک مسافرت طولانی رفتم ، همسرم باردار بود، پس از چهار سال به خانه برگشتم ، همسرم به استقبال من آمد، و پس از احوال بررسی دیدم در خانه ما دخترکی رفت و آمد می کند، به همسرم گفتم : این دخترک کیست ؟ (از ترس اینکه او را نکشم ) گفت : دختر همسایه است ، با خود گفتم لابد پس از ساعتی می رود، ولی دیدم او همچنان در خانه من است و همسرم او را پنهان می کند، به همسرم گفتم : راستش را بگو این دخترک کیست ؟  
گفت : یادت هست که وقتی مسافرت رفتی من باردار بودم ، این دخترک نتیجه همان بارداری است و دختر تو است !

وقتی فهمیدم که دختر من است ، شب تا صبح ناراحت بودم ، که با او چه کنم ، وجود او ننگ است ، سرانجام صبح زود از خواب بیدار شدم ، نزدیک بستر دختر، رفته دیدم خوابیده ، او را بیدار کردم و به او گفتم با من بیا به نخلستان برویم ، بیل و کلنگ را برداشتم و براه افتادم ، او نیز به دنبال من می آمد، وقتی به نخلستان رسیدیم ، زمینی را در نظر گرفتم ، و به کندن گودالی مشغول شدم ، دخترک مرا کمک می کرد و خاکها را بیرون می ریخت ، وقتی که گودال به وجود آمد، پاهای دخترک را گرفتم و او را به گودال انداختم ...

(اشک در چشمان پیامبر ﷺ حلقه زد... و آن حضرت منقلب شد...)

سپس دست چپم را روی شانه او گذاشتم و به روی او با دست راست خاک می ریختم ، او پایبیا می کرد و می گفت : پدرم چه می کنی ؟

به او اعتنا نکردم و همچنان به کارم ادامه دادم ، در این میان مقداری خاک به ریش من پاشید، او دست خود را دراز کرد و خاک ریشم را پاک نمود، در عین حال همچنان خاک بر سرش ریختم تا زیر خاک ماند.

رسول اکرم ﷺ در حالی که اشک چشمش را پاک می کرد و گریه گلویش را گرفته بود، فرمود: اگر رحمت خدا بر غضبش پیشی نگرفته بود، هماندم انتقام آن دخترک بی گناه را از تو می گرفتم! (12)

## 5 - نمونه ای از معاشرت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

یک بار پیامبر ﷺ اموالی را که به دست آمده بود بین مسلمانان عادلانه تقسیم کرد، مردی از انصار، (که می خواست بیشتر به او بدهند) گفت : این تقسیم موجب خوشنودی خدا نیست .

این خبر به پیامبر ﷺ رسید، آن حضرت به قدری ناراحت شد، که چهره اش سرخ گردید فرمود: خداوند برادرم موسی بن عمران را رحمت کند، او از این بیشتر مورد آزار قرار گرفت و صبر کرد.

پیامبر ﷺ به یاران فرمود: مبادا یکی از شما راجع به هیچ یک از اصحاب چیزی ناروا به من خبر دهد، زیرا شور و اشتیاق آن دارم که به قلبی صاف و دور از هر گونه آرایش و رنجش با شما زندگی کنم . (13)

به این ترتیب آن حضرت راه و رسم زندگی شیرین را به مسلمانان آموخت که در پرتو ارتباط دلهای صاف و نورانی با همدیگر پدید می آید.



## 6 - جبران خسارتهای بی مورد

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را (که یکی از شجاعان بود) همراه جمعی به سوی طایفه ای از بنی المصطلق بنام طایفه بنی خزیمه که تا آن زمان تسلیم حکومت اسلامی نشده بودند (و از ناحیه آنها احساس خطر می شد) فرستاد، با توجه به اینکه بین آنها و طایفه بنی مخزوم (که خالد از این طایفه بود) کینه و عداوتی وجود داشت .

هنگامی که خالد با همراهان بر آن قوم وارد شدند، آنها اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفتند و در این مورد نامه ای تنظیم نموده بودند (و در این صورت نمی بایست به آنها حمله شود).

خالد (که آدم بی توجه و بی احتیاطی بود) اعلام کرد که مردم نماز صبح جمع شوند، پس از نماز دستور حمله به آنها را داد و خود نیز جلودار حمله بود، عده ای از طایفه بنی خزیمه را کشتند و اموال آنها را به غارت بردند و نامه آنها را گرفته و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گشتند.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ماجرا مطلع شد، رو به قبله ایستاد و گفت : خدایا من از آنچه که خالد انجام داده است بیزارم .

فردا علی علیه السلام را خواست و به او فرمود: برو نزد طایفه بنی خزیمه ، و از آنها در مورد آنچه خالد با آنها رفتار (وحشیانه) کرده معذرت خواهی کن و رضایت آنها را جلب نما و برگرد، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پای خود را بلند کرد و به زمین گذاشت و فرمود: قضاوت زمان جاهلیت را زیر دو پایت قرار بده .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزد طایفه بنی خزیمه رفت و آنها را خشنود و راضی نمود و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: آنچه که انجام دادی به من خبر بده .

علی عليه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! رفتم و برای هر خونی که از آنها ریخته شده بود، دیه (خون بها) قرار دادم و به صاحبانش پرداختم و حتی در مورد جنین آنها مالی دادم، از اموالی که برده بودم زیاد آمد، از زیادی آن مال قیمت کاسه سگ آنها و ریسمان آبکشی آنها را که شکسته و پاره شده بود نیز پرداختم، و باز از مال زیاد آمد، در برابر ترس و وحشتی که به زنان و کودکان آن طایفه وارد شده بود، مبلغی پرداختم، باز زیاد آمد، زیادی را برای آنچه آشکار و پنهان (از نظرها) بود پرداختم، باز دیدم هنوز اهالی دارم همه آنها را به آنها دادم تا از توای رسول خدا راضی گردند.

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: یا علی اعطيتهم ليرضو عني رضی الله عنک یا علی انما انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی . (14)

الی علی به آنها آن قدر مال دادی تا از من راضی شدند، خداوند از تو راضی باشد، ای علی جز این نیست که نسبت تو به من همچون نسبت هارون به موسی بن عمران است، جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود.

## 7 - پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در عبادتگاه یهود

نقل شده در یکی از عیدهای یهود پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم همراه بعضی از یاران وارد کنیسه (معبد یهود) در مدینه شد، آنها از ورود پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم خشنود نبودند.

پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به آنها فرمود: ای گروه یهود، دوازده نفر از خود را به من نشان دهید که گواهی بر یکتائی خدا و پیامبری محمد صلى الله عليه وآله وسلم بدهند تا خداوند خشمش را از تمام یهودیان جهان بردارد.

آنها ساکت شدند و هیچگونه سخنی نگفتند، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم سه بار این مطلب را تکرار کرد آنها باز سکوت کردند.

آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: شما حق را کتمان کردید ولی به خدا سوگند  
حاشر و عاقب (القابی که در تورات برای پیامبر آمده) من هستم، خواه ایمان  
بیاورید یا مرا تکذیب کنید.

سپس پیامبر ﷺ از معبد یهود بیرون آمد، هنوز چند قدمی نرفته بود که  
مردی از یهود پشت سر حضرت آمد و گفت: ای محمد! بایست. پیامبر  
ﷺ ایستاد و سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت: مرا چگونه آدمی می  
دانید؟ گفتند: به خدا سوگند در میان خود مردی آگاهتر از تو و پدر و جدت  
نسبت به کتاب آسمانی خود (تورات) نداریم، سپس افزود: من خدا را گواه می  
گیرم که او (پیامبر اسلام) همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است.

یهود وقتی که چنین دیدند به او (یعنی عبدالله بن سلام) گفتند تو دروغ می  
گوئی، و او را به باد فحش و ناسزا گرفتند.

رسول خدا ﷺ به جمعیت یهود فرمود: شما دروغ می گوئید... (15)

## 8 - سوال قیصر روم از پیامبر ﷺ و پاسخش

یعلی بن ابی عمره گوید: پیری نام تنوخی را در شهر حمص شام دیدم ، به من گفت : من نامه رسان هرقل (قیصر روم بودم او نامه ای برای پیامبر ﷺ نوشت و به من داد، به مدینه رفتم و به محضر رسول خدا ﷺ رسیدم و نامه قیصر روم را به پیامبر ﷺ دادم ، حضرت نامه را گشود که قیصر را آن نامه نوشته بود: تو (ای پیامبر) مرا به بهشتی دعوت کرده ای که پهنای آن همه آسمانها و زمین است اگر چنین باشد پس دوزخ در کجاست ؟.

پیامبر ﷺ در پاسخ وی فرمود: سبحان الله فاین اللیل اذا جاء النهار: پاک و منزه است خدا پس وقتی روز آمد، شب کجاست ؟. (16)

## 9 - احترام شایان به دو دختر اسیر

پس از جنگ حنین که در سال هشتم هجری در طائف واقع شد، مسلمانان با پیروزی کامل و بدست آوردن غنائم و اسیران بسیار از دشمن به مدینه باز گشتند.

در میان اسیران از طایفه طی دخترکی دیده می شد، به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: پدر من حاتم طائی شخصی آزاد مرد و سخی بود و به بی پناهان پناه می داد، اسیران را آزاد می کرد، میهمان نواز بود، در برخورد با افراد، بلند سلام می کرد. در رفع نیاز نیازمندان می کوشید.

پیامبر ﷺ فرمود: ای دخترک این صفات از صفات مومنان راستین است ، اگر پدرت مسلمان بود، برای او طلب آمرزش و رحمت می کردم ولی من اخلاق نیک را دوست دارم چنانکه خداوند دوست دارد.

به این خاطر که پدر آن دخترک ، مردی دارای صفات عالی انسانی بود، پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و احترام شایانی به او نمود. (17)

و به این ترتیب به ما آموخت که باید به ارزشها احترام گذاشت و صفات عالی انسانی را از هر کس که باشد محترم شمرد.

جالب اینکه دختر حلیمه سعدیه (خواهر رضاعی پیامبر ﷺ نیز در میان اسیران بود، وقتی پیامبر ﷺ را دید نزدیک آمد و عرض کرد: ای محمد ﷺ خواهرات اسیر است .

رسول خدا ﷺ تا او را دید برخاست و عباى خود را فرش زمین کرد و او را روی آن نشاند و با احترام و محبت خاصی از او دلجوئی کرد و از خانواده او احوال پرسی نمود، چرا که مادر او به پیامبر ﷺ هنگام کودکی شیر داده بود و از پیامبر ﷺ نگهداری می کرد (18) و پیامبر ﷺ اینچنین به عهد خود وفا نمود.

## 10 - شخصی که پیامبر ﷺ او را اهل بهشت خواند، چرا؟

انس بن مالک گوید: با جمعی در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که حضرت فرمود: هم اکنون در این جاده مردی از اهل بهشت می آید، ما نگاه کردیم ، دیدیم مردی از انصار آمد که صورت و محاسنش را با وضوئی که گرفته بود، پاکیزه نموده بود و کفشهایش در دست چپش بود، به نزدیک آمد و سلام کرد.

فردای آن روز، باز در حضور پیامبر ﷺ بودیم که فرمود: هم اکنون از این جاده شخصی می آید که اهل بهشت است ، نگاه کردیم دیدیم همان مرد انصار دیروزی است .

روز سوم نیز همین موضوع تکرار شد، وقتی آن مرد آمد، پیامبر ﷺ برخاست ، و عبدالله بن عمرو عاص نیز بلند شد و گفت : من با پدرم بگو مگو کردم و سوگند یاد کردم که سه روز نزدش نروم ، اگر اجازه بفرمائی ، این سه روز را همراه شما باشم ، او اجازه داد، من در این سه روز (آن مردی را که پیامبر ﷺ او را اهل بهشت معرفی می کرد خوب امتحان کردم ) دیدم یک آدم معمولی است ، دیدم شب برای شب زنده داری بلند نشد و فقط هر وقت به این طرف و آن طرف می غلتید، ذکر خدا می گفت ، صبح برای نماز صبح برخاست و نمازش را خواند، و غیر از سخن نیک ، سخن دیگری از او نشنیدم ، شب دوم و سوم نیز بطور معمول گذشت .

تصمیم گرفتم عمل او را کوچک بشمارم به او گفتم : ای بنده خدا راستش بین من و پدرم کدورتی نیست که سه روز از او فاصله بگیرم ، ولی شنیدم پیامبر ﷺ تو را اهل بهشت معرفی کرد، خواستم بینم عمل تو چیست ؟ که تو را اهل بهشت نموده است ، ولی اکنون عمل بسیاری از تو ندیدم و تو را یک آدم معمولی یافتم ، حال بگو بدانم چه کاری تو را به این مقام رسانده ؟

مرا به نزدیک خواند و گفت : راز بهشتی بودن من آن نیست که از من دیدی ، بلکه جهت و سببش این است که من به احدی از مسلمانان خیانت نمی کنم و به هیچ کس از افرادی که خداوند به آنها نعمت سرشار داده حسد نمی برم .

عبدالله به او گفت : اکنون فهمیدم ، همین صفات تو را اهل بهشت نموده است ، صفاتی که ما قدرت بدست آوردن آن را نداریم .<sup>(19)</sup>

به این ترتیب در می یابیم که پیامبر ﷺ برای ارزشهای انسانی و تهذیب اخلاق تا چه اندازه احترام قائل بود.

چه غم دیوار امت را که باشد      چه باک از موج بحران را که

چون تو پیش‌تیبان باشد نوح کش‌تیبان  
از گفتار رسول خدا ﷺ ما در چهار چیز در چهار موضوع است : 1 -  
مادر داروها، کم خوری است 2 - مادر همه آداب و روش معاشرت ، کم سخن  
بودن است (کنترل زبان) 3 - مادر همه عبادات کم گناه کردن است 4 - مادر  
همه آرزوها صبر است. (20)

## معصوم دوم - یگانه بانوی دو جهان

نام: فاطمه . عَلَيْهَا

القاب معروف: زهرا، صدیقه کبری، طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه و...  
عَلَيْهَا .

پدر و مادر: محمد رسول خدا ﷺ، خدیجه کبری عَلَيْهَا .

وقت و محل تولد: در آستانه طلوع فجر روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت در مکه متولد شد و در سن حدود هشت سالگی همراه علی عَلَيْهِ به مدینه مهاجرت کرد و در سال دوم هجرت با علی عَلَيْهِ ازدواج نمود و دارای پنج فرزند به نام حسن، حسین، زینب و ام کلثوم و محسن شد.

وقت و محل شهادت: بین نماز مغرب و عشاء در پانزدهم یا سیزدهم جمادی الاولی یا سوم جمادی الثانی سال 11 هجری قمری در سن هیجده سالگی در مدینه به شهادت رسید.

مرقد شریفش: در مدینه در یکی از سه محل (کنار قبر پیامبر، در قبرستان بقیع و بین منبر و قبر پیامبر ﷺ در مسجد النبی) زیارت می شود.  
دوران زندگی آن بانوی بزرگ و بهترین زنهای دو جهان را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد.

- 1 - دوران ملازمت با پدرش رسول خدا ﷺ و همسرش علی عَلَيْهِ .
- 2 - دوران چند ماهه بعد از رسول خدا ﷺ که از نظر اجتماعی و سیاسی بسیار مهم است .



## 11 - محبت شدید پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام

پیامبر ﷺ بسیار به فاطمه علاقمند بود، او را می بوئید و می بوسید، روزی عایشه (یکی از همسران پیامبر ﷺ) عرض کرد: می بینم بسیار به فاطمه علیها السلام اظهار محبت می کنی؟ رسول خدا ﷺ در پاسخ فرمود:

آری، هنگامی که جبرئیل مرا به آسمانها سیر داد، سرانجام مرا به بهشت وارد کرد کنار درخت طوبی برد و از سیب آن درخت به من داد و خوردم و هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه علیها السلام همبستر شدم، و نور فاطمه علیها السلام در رحم خدیجه علیها السلام قرار گرفت و هر وقت مشتاق بهشت می شوم فاطمه را می بوسم و بوی بهشت را از وجود فاطمه علیها السلام می یابم و نیز بوی درخت طوبی را از فاطمه علیها السلام استشمام می کنم، او انسیه آسمانی است. (21)

## 12 - حجاب و حیای فاطمه علیها السلام

امیرالمؤمنین علی علیها السلام می فرماید: روزی نایبائی اجازه خواست و به خانه آمد، فاطمه علیها السلام خود را پوشاند (و پشت پرده حجاب قرار گرفت) رسول خدا ﷺ نیز حاضر بودند فرمود: فاطمه علیها السلام جانم او نایبنا است و تو را نمی بیند فاطمه علیها السلام در پاسخ عرض کرد: اگر او نمی بیند من که می بینم، وانگهی او بو را استشمام می کند.

پیامبر ﷺ از پاسخ زهرا علیها السلام شاد شد و فرمود: اشهد انک بضعه منی (22): گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی.

### 13 - اوج ارزش راهنمایی کردن

به نقل علی علیه السلام روزی زنی به حضور حضرت زهرا علیها السلام رسید و عرض کرد: مادر ناتوانی دارم که درباره نماز مسائلی را نمی داند، مرا نزد شما فرستاده تا آن مسائل را بیپرسم ، سوالات او به ده سوال رسید. و از بسیاری سوال شرمنده شد و عرض کرد: ای دختر رسول خدا، بیش از این به شما زحمت نمی دهم .

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: آنچه را نمی دانی بپرس ، آیا کسی را سراغ داری که در برابر صد هزار مثقال طلا اجیر شود که یک روز بار سنگینی را از زمین به بالای بام ببرد و اظهار خستگی کند؟  
او عرض کرد: نه .

زهرای اطهر علیها السلام فرمود: من نیز اجیر شده ام در برابر هر مساله ای که به تو پاسخ دهم مزدی بگیرم که اگر بین زمین تا عرش را پر از مروارید کنند، باز آن مزد بیشتر است ، بنابراین من سزاوارتر از آن اجیرم که اظهار خستگی نکنم ، من از پدرم شنیدم که فرمود: علمای شیعه ما وقتی در قیامت محشور می شوند، بقدر علمشان و بقدر تلاشی که در ارشاد مردم کرده اند به آنها خلعت و جایزه می دهند... (23)

## 14 - پارسائی و ایثار فاطمه عَلَيْهَا

از زهد و پارسائی فاطمه عَلَيْهَا اینکه: روزی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دید فاطمه عَلَيْهَا آنچه داشت در راه خدا به مستمندان داد، فرمود: خاندان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با دنیای مادی چه کار؟ که ایشان برای آخرت آفریده شده اند، اگر دنیا به اندازه پر مگسی ارزش داشت، خداوند یک جرعه آب به کافر نمی داد.

در این هنگام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: فداها ابوها: پدرش به قربانش باد. (24)

## 15 - خوف از خدا یکی دیگر از ویژگیهای حضرت فاطمه (سلام

الله علیها)

وقتی که آیه 43 و 44 سوره حجر نازل شد که می فرماید:

(وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ).

و جهنم میعاد گاه همه آنها (پیروان شیطان) است، که برای آن هفت درب است، و برای هر دری گروهی (از پیروان شیطان تقسیم شده اند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچنان دگرگون شد، که قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر گشت، و هیچ یک از اصحاب جرات این را نکردند که با آن حضرت سخن بگویند.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر وقت فاطمه عَلَيْهَا را می دید خوشحال می شد، بعضی از اصحاب به خانه فاطمه عَلَيْهَا رفت، دید که فاطمه عَلَيْهَا مشغول دستاس کردن جو در آسیاب دستی منزل است و این آیه را می خواند: (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى): آنچه در نزد خدا است خیر و بادوام تر است. (25)

سلام کرد و جریان را به عرض فاطمه علیها السلام رساند.

فاطمه علیها السلام برخاست و با چادری که دوازده وصله از لیف خرما داشت از منزل بیرون آمد، سلمان در راه، فاطمه علیها السلام را با آن چادر دید، گریه کرد و گفت: واحزنانه دختران کسری باید بهترین لباسهای دیباج و ابریشم را بپوشند، ولی فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس وصله دار بپوشد.

فاطمه علیها السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و سلام کرد و عرض کرد: ای رسول خدا سلمان از لباس من تعجب می کند، سوگند به خدائی که تو را به حق به پیامبری مبعوث نمود، من و علی علیهما السلام در حدود پنج سال است جز پوست گوسفند فرشی نداریم و همان پوست است که شبها روی آن می خوابیم و روزها علف روی آن برای حیوانات می ریزیم، و متکای ما از لیف خرما است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلمان فرمود: ای سلمان ان ابتنی لفی الخیل السوابق: دخترم از گروه پیشی گرفتگان به سوی الله است.

آنگاه فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر جان فدایت گردم، چه چیز تو را گریانده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو آیه فوق را خواند که جبرئیل نازل کرده است.

فاطمه تا آن دو آیه را شنید، آنچنان از خوف خدا منقلب شد که تعادلش به هم خورد و با صورت بر زمین افتاد و می گفت الویل ثم الویل لمن دخل النار: وای، باز وای بر کسی که داخل جهنم می شود.

اصحاب هر کدام وقتی دو آیه مذکور را شنیدند سخنی گفتند، علی علیه السلام فرمود: کاش درندگان بیابان مرا قطعه قطعه می کردند تا این دو آیه را نمی شنیدم، و کاش مادرم مرا نزاده بود، سپس علی علیه السلام دستش را بر سرش نهاد و گریه کرد و می گفت: و ابعده سفره و اقله زاده: وای از دوری سفر آخرت، وای از کمی زاد و توشه، وای بر آنانکه در روز قیامت به سوی دوزخ روانه می

شوند، کسی از بیمارشان عیادت نمی کند و از مجروحشان مداوا نمی نماید و اسیرشان را آزاد نمی سازد، در میان آتش می خورند و می آشامند، در طبقه های دوزخ گردانیده می شوند، بجای لباسهای خوب دنیا که می پوشیدند، قطعه های آتش به آنها می پوشانند، و پس از ازدواج با زنان در دنیا همنشین شیطانها در آتش دوزخند. (26)

ضمنا از داستان فوق خانه داری و همسرداری فاطمه علیها السلام رانیز دریافتیم که در سخت ترین شرائط با همسرش علی علیه السلام ساخت و کمک و بازوی شوهر بود، که خود علی علیه السلام می فرماید: زهرای اطهر علیها السلام آن قدر کنار دیگ غذا پخت که رنگ لباسش (بر اثر حرارت آتش) تغییر نمود. (27)

## 16 - آزاد کردن برده

به نقل امام سجاد علیه السلام اسماء بنت عمیس گفت: حضرت زهرا علیها السلام گردنبندی از طلا به گردن داشت که علی علیه السلام آن را از غنیمت جنگی (فی) به دست آورده بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد، وقتی گردنبند را دید به اشاره فرمود: طوری نباشد که مردم بگویند فاطمه علیها السلام خود را به تجملات زنهای کسری و قیصر آراسته است، فاطمه علیها السلام مطلب را دریافت، بی درنگ رفت و گردنبند را فروخت و با پول آن برده ای خرید و آزاد کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که این موضوع را شنید خوشحال شد. (28)

## 17 - مطالبه حق

پس از رحلت رسول خدا ﷺ وقتی که ابوبکر بر مسند خلافت نشست باغ فدک را که از آن پیامبر ﷺ بود و به فاطمه علیها السلام می رسید، ضبط کردند.

علی علیها السلام به فاطمه علیها السلام فرمود: برو نزد ابوبکر و ارث خودت را از او بگیر، فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر آمد و فرمود: ارثی که از ناحیه پدرم رسول خدا ﷺ به من رسیده به من رد کن .

ابوبکر گفت : پیامبران ارث نمی گذارند

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: آیا سلیمان از پدرش داوود ارث نبرد؟ (29)

ابوبکر خشمگین شد و گفت : پیامبران ارث نمی گذارد.

فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: آیا (طبق آیه 5 و 6 سوره مریم) زکریا به خدا عرض نکرد: **(فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا).**

به من از پیشگاهت ، جانشینی ببخش که وارث من و آل یعقوب باشد.

ابوبکر باز همان سخن قبل را تکرار کرد که پیامبران ارث نمی گذارد.

فاطمه علیها السلام فرمود: آیا خداوند در قرآن نفرموده است که : **(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ).** (30)

شما را در مورد فرزندان سفارش می کنم که برای پسر مطابق نصیب دو دختر است ابوبکر باز همان جواب را داد و گفت : پیامبران از خود ارث نمی گذارد. (31)

به این ترتیب ، فاطمه علیها السلام با استدلال قرآنی ، حق ارث خود را ثابت نمود، ولی جواب مثبت به او داده نشد.

## 18 - فاطمه علیها السلام به یاد قیامت

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی علی علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام پرسید: آیا هیچ از پدرت رسول خدا پرسیدی که در روز قیامت در کجا با پدر ملاقات می کنی؟ فاطمه عرض کرد: آری همین مطلب را پرسیدم، فرمود: مرا کنار حوض کوثر طلب کن، گفتم اگر آنجا نباشی در کجا تو را بجویم، فرمود: در سایه عرش خدا که غیر من در آنجا کسی نیست.

فاطمه علیها السلام ادامه داد که به پدر عرض کردم روز قیامت همه برهنه خواهند بود، فرمود: آری، فاطمه علیها السلام بسیار اندوهگین شد، فریاد گریه اش بلند گردید، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: خداوند فرمود: چون فاطمه علیها السلام از خداوند شرم کرد خداوند نیز از او شرم کرد و وعده فرمود که فاطمه علیها السلام را در قیامت با دو حله از نور بیوشاند.

علی علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت: پس چرا در مورد پسر عمویت علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (در رابطه با برهنگی) چیزی نپرسیدی، فاطمه عرض کرد: پرسیدم، فرمود: علی علیه السلام در نزد خدا بلند مقام تر از آن است که در قیامت برهنه گردد. (32)

## 19 - تابوت جالب و نیک

اسماء دختر عمیس گوید: در لحظات آخر عمر فاطمه علیها السلام در حضورش بودم به من فرمود: این تابوتها ناپسند است ، زیرا جسد را خوب نمی پوشانند، من عرض کردم در مهاجرت به حبشه ، تابوتهائی دیده ام که جسد را به خوبی می پوشانند، فاطمه علیها السلام فوراً فرستاد چند چوب درخت خرما آوردند، و من با آنها تابوت خوبی ساختم ، فاطمه علیها السلام خوشحال شد و فرمود: ما احسن هذا و اجمله لاتعرف به المرثه من الرجل .

به به این تابوت چه زیبا و نیکو است ، که جسد مرد و زن در آن تشخیص داده نمی شود....<sup>(33)</sup>

## 20 - مقام کنیز زهرا علیها السلام

ام ایمن از زنان بسیار بلند مرتبه و عالیقدر صدر اسلام است که همواره در خدمت خاندان نبوت بود، پس از آنکه فاطمه علیها السلام از دنیا رفت ام ایمن آنچنان ناراحت بود که دیگر نمی توانست در مدینه بماند بنابراین عازم مکه شد، در راه در بیابان جحفه ، تشنگی بر او غلبه کرد و آبی نیز به همراه نداشت و تشنگی او آنچنان شدید گردید که به حد خطر مرگ رسید. در این لحظه متوجه خدا گردید و در حالی چشمش پر از اشک بود عرض کرد: یا رب اتعطشنی و انا خادمه بنت نبیک : پروردگار من ! آیا مرا تشنه می گذاری با اینکه من کنیز دختر پیامبرت (فاطمه علیها السلام) هستم .

پس از دعا، دلوی از آسمان پر از آب بهشت بر او نازل شد، از آن آب آشامید و تا هفت سال دیگر تشنه و گرسنه نشد.<sup>(34)</sup>



از گفتار حضرت فاطمه علیها السلام در ضمن خطبه بعد از رحلت رسول خدا است :

خداوند ایمان را بخاطر پاکسازی شما از شرک ، فرض کرد، و نماز را به خاطر دوری شما از تکبر، و زکات را به خاطر افزایش رزق ، و روزه را برای برقراری اخلاص ، و حج را برای محکم نمودن دین ، و عدالت را برای پاکسازی دل شما از خیانت ، و اطاعت ما را برای حفظ نظام امت ، و امامت ما را، زیبایی ملت ، و جهاد را عزت برای اسلام و صبر را برای یاری فرمانبری نیک از خدا قرار داد... (35)

## معصوم سوم - امام اول :

نام : علی عَلَيْهِ السَّلَامُ .

لقب معروف : ابوالحسن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ .

پدر و مادر: ابوطالب ، فاطمه بنت اسد.

وقت و محل تولد: سیزدهم رجب ، ده سال قبل از بعثت در کعبه متولد شد،

هنگام رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ 33 سال داشت .

دوران خلافت : سال 36 تا چهل هجری قمری حدود چهار سال و نه ماه (که

مدت امامتش 30 سال بود).

وقت و محل شهادت : صبح 19 رمضان سال چهل هجری متوسط ابن ملجم

ملعون ، ضربت خورد و شب 21 رمضان در سن 63 سالگی در کوفه به شهادت

رسید.

مرقد شریف او: در نجف اشرف مزار شیفتگان حق است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در چهار بخش زیر مشخص کرد:

- 1 - دوران کودکی (حدود ده سال).
- 2 - دوران ملازمت با پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (حدود 23 سال).
- 3 - دوران کناره گیری از دستگاه خلافت (حدود 25 سال).
- 4 - دوران خلافت (حدود چهار سال و 9 ماه). 21 - مساله غدیر از

دیدگاه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ

حسان جمال (شتردار) گوید، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ را از مدینه به سوی مکه می

بردم (یعنی امام سوار بر یکی از شترانم بود) وقتی که به مسجد غدیر رسیدیم

امام سوار بر یکی از شترانم بود) وقتی که به مسجد غدیر رسیدیم امام به طرف

چپ مسجد نگاه کرد و فرمود: اینجا محل پای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که دست

علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود: من کنت مولاه فهذا علی مولاه کسی که من مولاه و رهبر او هستم پس این علی مولاه و رهبر او است ..  
 پس به طرف راست مسجد نگاه کرد و فرمود: این مکان ، محل خیمه فلان و فلان و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده جراح است وقتی که آنها را دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید که گردش می کند گویی چشم مجنون است .  
 در این هنگام این آیه نازل شده که : و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون - و ما هو الا ذکر اللعالمین (36).

نزدیک بود کافران تو را به چشم زخمهای خود بلغزانند، چون قرآن را شنیدند و گویند که او دیوانه است - ولی نیست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر مایه یادآوری و بیداری برای جهانیان (37)

## 22 - حسابکشی از خویشتن

روزی علی علیه السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زیرک ترین و هشیارترین انسانها کسی است که خود را به حساب بکشد و برای بعد از مرگ خود کار بکند.

مردی پرسید: ای امیرمؤمنان! چگونه نفس خود را به حساب بکشد؟  
 امام فرمود: وقتی که صبح کرد و سپس آن روز فرا رسید به خویشتن بازگردد و خطاب به خود بگوید: این نفس! امروز روزی بود که بر تو گذشت ، و هرگز دیگر باز نمی گردد، و خداوند از تو سوال می کند که این روز را در چه راهی به پایان رساندی ، چه کاری در آن کردی ، آیا خدا را به یاد آوردی و او را ستودی ؟ آیا نیازهای مؤمنان را برآوردی ؟ آیا رفع اندوه از مؤمنی نمودی ؟ آیا در غیاب مؤمن نزد اهل ، و فرزندان او را حفظ کردی ؟ و پس

از مرگ او، آیا آبرویش را در میان بازماندگانش نگه داشتی؟ آیا از غیبت و بدگویی پشت سر مؤمن خودداری نمودی؟ آیا مسلمانی را یاری کردی؟، تو در این روز چه کردی؟

اگر در پاسخ گفت: کارهای نیک انجام دادم، خدا را حمد و سپاس کن و تکبیر بگو به خاطر توفیقی که نصیب تو شده است، و اگر گفت: امروز گناه کردم یا کوتاهی نمودم از درگاه خداوند استغفار و طلب آمرزش کن و تصمیم بگیر که دیگر تکرار گناه نکنی (1) (38)

## 23 - شیون و فریاد وحشتناک شیطان

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که در روز غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت بالا برد و او را به رهبری بعد از خود معرفی کرد، ابلیس (پدر شیطانها) فریاد زد که در همه جهان شیطانها صدای او را شنیدند و به دورش جمع شدند و گفتند: ای بزرگ ما این چه فریادی بود، ما هیچگاه چنین فریاد و شیونی از تو نشنیده بودم.

ابلیس در جواب گفت: امروز (روز غدیر خم) کاری واقع شده که اگر کامل گردد، هرگز احدی راه انحراف را نمی پیماید (و آن کار را توضیح داد).

شیطانها گفتند: تو در کارها زیرک هستی و دوخت و دوز تو از همه بهتر است، چاره این کار نزد تو است.

مدتی گذشت، منافقان گفتند: پیامبر از روی هوی و هوس سخن می گوید و یکی از آنها به دیگری گفت: آیا نمی بینی چشم پیامبر در سرش به اطراف می گردد گویی (العیاذ بالله) دیوانه است.

در این وقت : ابلیس فریادی کشید، ولی این بار فریاد او از روی خوشحالی بود، همه شیطانها دور او جمع شدند، به آنها گفت : براستی شما می دانستید که من از قبل دوخت و دوز و نیرنگ را می دانستم ؟.

آنها در پاسخ گفتند: آری .

او گفت : آدم عهد شکنی (و ترک اولی در مورد نخوردن درخت ) کرد ولی کافر به خدا نشد، اما این منافقان عهد شکنی کردند و کافر به رسول خدا شدند.

(39)

## 24 - اژدهائی در پله های منبر

روزی علی علیه السلام در عصر خلافت خود بالای منبر مسجد کوفه سخن می گفت . ناگهان همه دیدند که در کنار منبر اژدهائی آشکار شد و از پله های منبر بالا رفت تا نزدیک علی علیه السلام توقف کرد، مردم وحشت زده خواستند آن اژدها را رد کنند امام به آنها اشاره کرد که کاری نداشته باشید.

دیدند علی علیه السلام به طرف اژدها خم شد، و با او برخورد خوش کرد و به گوش او سری سخن گفت

مردم که در سکوت و حیرت فرو رفته بودند غالباً صدای خاص آن اژدهای ظاهری را شنیدند، و می دیدند لبهای علی علیه السلام حرکت می کند و اژدها همچون یک شنونده سخنان علی علیه السلام را می شنود، سپس اژدها از نظر مردم پنهان گردید، گوئی زمین او را بلعید و دیگر اثری از او نبود.

علی علیه السلام به ادامه خطبه خود پرداخت ، پس از خطبه وقتی که از منبر پائین تشریف آوردند مردم دور آن حضرت را گرفته و از جریان اژدها پرسیدند، علی علیه السلام فرمود: آن که دیدید (به صورت اژدها) حاکم و امیری از حاکمان و امرای

جن بود، مساله مشکلی بر او اشتباه شده بود، نزد من آمد تا از مساله مشکل خود سوال کند، مساله اش را حل کردم ، او برایم دعا کرد و رفت .<sup>(40)</sup>

## 25 - دادرسی علی علیه السلام از مردم

روزی بر اثر شدت بارندگی آب نهر فرات در کنار کوفه طغیان کرد، به طوری که مردم به ترس و هراس غرق شدن افتادند، با حال اضطراب به حضور علی علیه السلام آمده و جریان را به عرض رساندند، امیرالمؤمنین علیه السلام سوار بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد و همراه مردم کنار آب فرات آمدند، علی علیه السلام از مرکب پیاده شد و وضو گرفت و به نماز مشغول شد و سپس دعاهائی خواند که بسیاری از حاضران آن را شنیدند، آنگاه نزد آب فرات آمد با چوبی که بر دست داشت به صفحه آب زد و فرمود:

به اذن و خواست خدا کم شو.

آب بی درنگ فرو نشست به گونه ای که ماهیان عمق آب آشکار شدند بسیاری از آنها بر علی علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردند، ولی دو صنف از ماهیان ، سخنی نگفتند که ماهی جری و مارماهی بودند. مردم حیرت زده شدند، و از آن حضرت درباره نطق بعضی از ماهیان و سکوت بعضی دیگر سوال کردند.

امام فرمود: خداوند ماهیانی که حلال هستند به نطق در آورد ولی مهر سکوت بر ماهیانی که حرام و ناپاکند گذاشت .<sup>(41)</sup>

## 26 - دقت در بیت المال

ابورافع گوید: من (در عصر خلافت علی علیه السلام) از طرف آن حضرت منشی و حسابدار بیت المال بودم ، در ماجرای بصره گردبندی از مروارید آورده بودند و جزء بیت المال بود، ایام عید قربان بود، که یکی از دختران علی علیه السلام پیام فرستاد که آن گردنبند را به عنوان عاریه مضمونه (یعنی اگر از بین رفت عوض آن را ضامن است) سه روز به او بسپارم ، من هم به این عنوان گردنبند را به دختر علی علیه السلام دادم ، او نیز به عنوان عاریه مضمونه پذیرفت که بعد از سه روز برگرداند.

علی علیه السلام آن گردنبند را در گردن دخترش دید و شناخت و از او سوال کرد که این گردنبند از کجا آمده ؟

او در جواب گفت : از ابورافع حسابدار بیت المال عاریه گرفته ام تا در روز عید قربان از آن استفاده کنم و سپس برگردانم .

علی علیه السلام شخصی را به سوی من فرستاد، به حضورش شتافتم ، فرمود: آیا به بیت المال مسلمانان خیانت کردی ؟ عرض کردم : پناه می برم به خدا که به مسلمانان خیانت کنم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پس چرا گردنبند را به دخترم عاریه دادی ؟ بی آنکه از من اجازه بگیری و رضایت مسلمین را بدست آوری .

عرض کردم : ای امیرمؤمنان ! او دختر تو است ، از من خواست گردنبند را عاریه به او بدهم تا در عید قربان استفاده کند و سپس برگرداند، با توجه به اینکه آن را عاریه ای دادم که دوباره برگرداند و در صورت فقدان آن ، ضامن عوض آن باشد، وانگهی از مال خودم ضامن آن شده ام و بر من واجب است که آن را به محل خود برگردانم .

سپس فرمود: فوراً گردن‌بند را به بیت المال رد کن ، و حتماً پیرهنی که مثل این کار را تکرار کنی ، آنگاه سزاوار کیفر من گردی .

سپس فرمود: اگر دخترم آن را بدون عاریه یا ضمان ، می برد (و عاریه اش با ضمانت نبود) نخستین زن هاشمی بود که دستش قطع می شد.

خبر گفتار امام علیه السلام به دخترش رسید، به حضور پدر آمد و عرض کرد: ای امیرمؤمنان من دختر تو و پاره تن تو هستم ، چه کسی سزاوارتر از من است که از آن استفاده کند.

علی علیه السلام به او فرمود: ای دختر علی بن ابیطالب ، در وجود خود از حریم حق پا فراتر مننه ، آیا همه زنان مهاجر در روز عید خود را بمثل این گردن‌بند می آرایند؟، آن را از دخترش گرفت و به بیت المال رد کرد. <sup>(42)</sup>



## 28 - کیفر دشمنی با علی علیه السلام

جابر بن عبدالله انصاری گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفات بود، علی علیه السلام و من نیز در کنارش بودیم به ما اشاره کرد، نزدیک رفتیم ، به علی علیه السلام فرمود: انگشتهایت را در میان انگشتهایم بگذار و علی علیه السلام انگشتهای و کف دستش را بر کف و انگشتهای پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد، فرمود: ای علی من و تو از یک درخت آفریده شده ایم ، من ریشه درختم و توتنه آن درخت هستی ، و حسن و حسین علیهما السلام شاخه های آن درختند، کسی که به شاخه ای از این شاخه ها دست یابد خداوند او را داخل بهشت می کند، ای علی اگر امت من روزه بگیرند به گونه ای که بر اثر روزه مثل کمان گردند و نماز بخوانند به گونه ای که بر اثر نماز مثل تیر کمان شوند ولی با تو دشمن باشند خداوند آنها را بر صورت به جهنم می افکند. <sup>(43)</sup>

29 - انفاق علی علیه السلام در نهن و آشکار و شب و روز

ابن عباس گوید: آیه 274 بقره که می فرماید:

(الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ )

آنان که اموال خود به هنگام شب و روز، در پنهان و آشکار انفاق می کنند

مزدشان نزد پروردگارشان است .

در شان علی عليه السلام نازل شده است ، زیرا آن حضرت درهمی در شب و در

همی در روز در همی آشکار و در همی پنهان انفاق کرد. <sup>(44)</sup>

### 30 - ذوالفقار علی علیه السلام در میدان احد

جنگ احد گرچه موجب شهادت عده ای از مسلمین شد، ولی دلاوریهای علی علیه السلام در آن جنگ اهل زمین و آسمان را حیرت زده کرد.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از میدان احد به مدینه برگشت فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که ظرفی پر از آب در دستش بود به استقبال پدر شتافت، صورت خون آلود پدر را شست، در این هنگام علی علیه السلام از میدان آمد و در دستش شمشیر ذوالفقار بود و دستش تا شانه اش غرق در خون بود، به فاطمه علیها السلام فرمود:

این شمشیر را از من بگیر که امروز مرا تصدیق کرد سپس این اشعار را خواند:

فاطم هاک السیف غیر ذمیم      فلست بر عدید ولا بملیم  
لعمری لقد اعدرت فی نصر احمد      وطاعه رب بالعباد علیهم  
امیطی دماء القوم عنه فانه      سقی آل عبدالدار کاس حمیم  
یعنی: ای فاطمه! این شمشیر را که مورد سرزنش نیست بگیر، و من ترسو نیستم، و نه اینکه مورد ملامت واقع شوم.

سوگند به جانم تا آخرین درجه امکان خود بیاری محمد صلی الله علیه و آله و سلم شتافتیم، و در راه اطاعت خدای آگاه به بندگان، گام برداشتم.

خون دشمن را از این شمشیر پاک کن، شمشیری که به دودمان عبدالدار (پرچمدار دشمن) جام حمیم (آب سوزان دوزخ) آشاماند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این هنگام فرمود:

خزیه یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قد قتل الله بسیفه صنادید قریش.

ای فاطمه! این شمشیر را بگیر که شوهرت آنچه سزاوارش بود، ادا کرد و با  
آن شمشیر گردنکشان قریش را به خاک هلاکت افکند. <sup>(45)</sup>  
از گفتار علی علیه السلام است :  
من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بكبار المصائب : کسی که مصائب کوچک  
را بزرگ شمارد، خداوند او را به مصیبت‌های بزرگ مبتلا سازد. <sup>(46)</sup>

## معصوم چهارم - امام دوم :

نام : امام حسن علیه السلام

القاب معروف : مجتبی ، سبط اکبر .

پدر و مادر: علی علیه السلام - فاطمه زهرا علیها السلام

وقت و محل تولد: نیمه رمضان سال سوم هجرت در مدینه .

دوران امامت : ده سال (از سال چهل تا 50 هجری قمری) .

طاغوت زمان امامت : معاویه بن ابی سفیان (لعنه الله علیهما) .

وقت و محل شهادت : 28 صفر سال 50 هجری در سن حدود 47 سالگی ،

به دستور معاویه توسط جعده در مدینه مسموم و به شهادت رسید .

مرقد شریفش : در قبرستان بقیع ، واقع در مدینه است .

دوران زندگی او را می توان در سه بخش مشخص کرد:

1 - دوران کودکی و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (حدود هشت سال) .

2 - دوران ملازمت با پدر (حدود 37) .

3 - دوران امامت : ده سال .

### 31 - گل رسول خدا ﷺ

حافظ ابونعیم اصفهانی از ابوبکر روایت می کند که گفت: پیامبر ﷺ در نماز بود، وقتی که به سجده رفت، امام حسن علیه السلام که کودک بود آمد و بر پشت جدش رسول خدا ﷺ نشست، رسول خدا آنقدر سجده را طول داد تا امام حسن علیه السلام پائین آمد، بعد از نماز ابوبکر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا چطور در نماز این چنین به این کودک مدارا می کنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید: این کودک گل من است، و این پسر من آقا است. (47)

### 32 - به به چه نیکو مرکب و سوارش !

ابن عباس گوید: دیدم رسول خدا ﷺ حسن را بر دوش گرفته است ،  
مردی رسید و گفت : ای کودک ! خوب مرکبی داری ! نعم المركب رکبت .  
پیامبر ﷺ فرمود: و نعم الراكب : و این کودک خوب سواره ای است . (48)

### 33 - دعای امام حسن علیه السلام درباره روغن فروش

امام حسن علیه السلام چندین بار از مدینه پیاده به مکه برای انجام حج رفت در  
یکی از این سفرها که از مدینه به سوی مکه راه افتاد، پاهایش بر اثر پیاده روی  
روی ریگهای خشک و سوزان ، ورم کرد. شخصی به آن حضرت عرض کرد:  
آقا اگر کمی سوار می شدید، پاهایتان بهتر می شد.

امام فرمود: خیر وقتی به منزلگاه بعدی رسیدیم ، مرد سیاه چهره روغن  
فروشی پیدا می شود که فلان روغن را دارد آن را برایم بخر، به پاهایم می مالم  
خوب می شود.

عده ای عرض کردند: پدران و مادرانمان بفدایت در پیش منزلی سراغ نداریم  
که در آنجا روغن بفروشند.

امام به راه خود ادامه داد، چند ساعتی نگذشته بود که همان مرد روغن  
فروش پیدا شد، امام فرمود: نزد او بروید و روغن را خریداری کنید نزد او رفتند  
و روغن خواستند، او گفت : برای چه کسی می خواهید؟ گفتند برای امام حسن  
علیه السلام . روغن فروش گفت : مرا نزد آن حضرت ببرید وقتی که او را به حضور  
امام حسن علیه السلام بردند به امام عرض کرد: من نمی دانستم روغن را برای شما  
می خواهند و من حاجتی به تو دارم و آن اینکه دعا کن خداوند فرزند نیکوکار

و پرهیزکاری به من بدهد، من وقتی از وطن بیرون آمدم همسرم نزدیک  
زایمانش بود.

امام حسن علیه السلام فرمود: خداوند پسر سالمی که پیرو ما است به تو خواهد  
داد.

وقتی روغن فروش به منزلش رفت ، دید خداوند پسر سالمی به او داده است  
(49)

همان پسر وقتی بزرگ شد به سید حمیری معروف گردیده و از شیعیان  
راستین و شاعران آزاده بود که در هر فرصتی از امامان اهل بیت علیهم السلام دفاع و  
حمایت می نمود، و فضائل علی علیه السلام را به قصیده در آورده بود و می خواند و  
هنگام مرگ علی علیه السلام بیالینش آمد.

نام او اسماعیل بن محمد بود امام صادق علیه السلام به او فرمود: مادرت تو را  
سید نامید و این نام زیننده تو است زیرا تو سید شاعران هستی .

روزی اشعاری درباره مصائب امام حسین علیه السلام در حضور امام صادق علیه السلام  
خواند، قطرات اشک از دیدگان امام سرازیر شد و صدای گریه از منزل آن  
حضرت برخاست ، سرانجام امام علیه السلام امر به خودداری کرد.<sup>(50)</sup>



## 34 - پاسخ به سوال یهودی

امام حسن علیه السلام در عین اینکه پارسا و عابد بود و بیست بار پیاده از مدینه به مکه برای انجام مناسک حج رفت ، و سه بار همه اموال خود را صدقه داد، خوشپوش و با وقار و آراسته بود.

روزی با لباس خوب و تمیز سوار بر قاطر زیبا از منزل بیرون آمد، و با شکوه و نورانیت خاصی در کوچه های مدینه می گذشت و به بیرون شهر می رفت .

یک نفر یهودی نزدیک آمد و عرض کرد: سوالی دارم ، امام فرمود: بپرس .  
او گفت : جدت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: الدنيا سجن المومن و جنه الكافر:  
دنیا برای مؤمن ، زندان است و برای کافر بهشت .

ولی اینک می بینم تو از مواهب دنیا بهره مندی ولی من در سختی هستم !  
امام حسن علیه السلام فرمود: این تصور تو غلط است که مؤمن باید از همه چیز محروم باشد، و اگر تو مقام ارجمند مؤمن را در بهشت با جایگاه پست جهنم برای کافر را مقایسه کنی ، و با دنیای مؤمن و کافر بسنجی بخوبی درمیابی که سخن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست که دنیا برای مؤمن زندان است و برای کافر بهشت می باشد. <sup>(51)</sup>

### 35 - گرویدن مردم ، معیار ارزش نیست

روزی معاویه به امام حسن علیه السلام گفت : من از تو بهترم امام فرمود: چرا؟  
او گفت : بخاطر اینکه مردم دور من اجتماع کرده اند.  
امام فرمود: هیهات ، هیهات (چقدر این سخن تو دور از حقیقت است ) ای  
فرزند جگر خوار! آنان که به دور تو جمع شده اند دو دسته اند:  
1 - از روی زور و اجبار، در دور تواند 2 - از روی آزادی و اختیار، دسته  
اول بر اساس فرموده خداوند در قرآن معذورند.  
اما دسته دوم ، گنهکارند و از فرمان خدا نافرمانی کرده اند.  
حاشا که من به تو بگویم : من بهتر از تو هستم زیرا در تو خوبی نیست تا  
من خوب تر از تو باشم ، ولی بدان که خداوند مرا از صفات پست دور ساخته و  
تو را از صفات نیک انسانی دور است . <sup>(52)</sup>

## 36 - افشاگری امام حسن بر ضد طاغوت

معاویه برای جذب مردم به حکومت طاغوتی خود می گفت: بنی هاشم، به سخاوت معروفند وقتی که دست از سخاوت و بخشش بردارند شباهت خود را به قوم خویش از دست می دهند زبیری ها به شجاعت معروفند، وقتی که دست از شجاعت بکشند، شباهت خود به قوم خویش را از دست می دهند. قبیله مخزومی به تکبر معروفند، وقتی که دست از این صفت بردارند به قومشان شباهت ندارند.

و بنی امیه به حلم و بردباری معروف است، اگر از آن دست بکشند از شباهت به قوم خود، دست کشیده است.

امام حسن علیه السلام وقتی این گفتار را (توسط افرادی) شنید فرمود:

معاویه چه زیرکانه سخن گفته است؟ (و چه نیرنگی به کار برده) خواسته با این بیان، بنی هاشم همه اموال خود را به دیگران ببخشند و در نتیجه تهیدست شوند و همین فقر باعث فلاکت آنها گردد.

و زبیری ها، دست به شمشیر ببرند و همدیگر را بکشند و سرگرم آن شوند و مخزومی ها نیز با تکبر خود مردم را از خود برانند، در نتیجه همگی مورد خشم مردم شوند، ولی بنی امیه محبوب مردم گردند. <sup>(53)</sup>

به این ترتیب امام علیه السلام با افشاگری نقشه معاویه را نقش بر آب کرد.

## 37 - طاغوت شکنی امام حسن علیه السلام

پس از شهادت امام علی علیه السلام معاویه کم کم بر همه جهان اسلام مسلط شد، روزی با دارو دسته خود به کوفه آمد، طرفدارانش به او گفتند: حسن بن علی علیه السلام در نظر مردم کوفه بسیار محترم و محبوب است، خوب است شما به منبر بروی و در و خطبه خود کاری کنی که آن حضرت از چشم مردم بیفتند.

امام حسن علیه السلام از جریان آگاه شد، در مسجد پیش دستی کرد و قبل از سخنرانی معاویه برخاست و خطاب به مردم کرد و فرمود: ای مردم آیا اگر شما همه جهان را بگردید کسی را غیر از من و برادرم حسین علیه السلام می یابید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد؟ ما برای حفظ خونهای مردم دست از جنگ کشیدیم<sup>(54)</sup> و حکومت در دست این طاغوت - اشاره به معاویه - قرار گرفت و این جز فتنه ای تا وقتش نمی یابم .

معاویه گفت : منظورت چیست ؟

امام حسن علیه السلام فرمود: منظورم همان است که خدا خواسته است .  
معاویه به خشم آمد و بالای منبر رفت و در خطبه خود از علی علیه السلام و آل علی علیه السلام بدگویی کرد.

امام حسن علیه السلام از پای منبر برخاست و خطاب به معاویه فرمود: ای فرزند زن جگر خواره آیا امیر مؤمنان علیه السلام را سب می کنی به او ناسزا می گویی با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که به علی علیه السلام ناسزا بگوید به خدا ناسزا گفته و خداوند چنین فردی را تا ابد وارد دوزخ می کند.

آنگاه امام از روی بی اعتنایی به معاویه پشت کرد و به طرف منزل آمد و دیگر به آنجا برنگشت<sup>(55)</sup>

## 38 - قطع سخمرانی طاغوت

معاویه و طرفدارانش و ندانم کاری و بی وفایی مردم کوفه باعث شد که امام حسن علیه السلام از کوفه به مدینه برگردد، و به عنوان اعتراض از حکومت غاصب معاویه در گوشه انزوا قرار گیرد (و راهی جز این نبود) در این ایام تسلط بنی امیه ، معاویه به مدینه آمد، مردم را در مسجد جمع کرد (و امام حسن علیه السلام نیز در مسجد بود) معاویه بالای منبر رفت و پس از گفتاری به بدگویی از حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام پرداخت ، هنوز خطبه معاویه تمام نشده بود که امام حسن علیه السلام از مجلس برخاست و پس از حمد و ثناء فرمود: ای مردم! هیچ پیامبری نیست که وصی نداشته باشد، و نیز هیچ پیامبری نیست که دشمن نداشته باشد، در برابر پیامبران دشمنانی از مجرمین بودند، علی علیه السلام وصی پیامبر اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ، و بعد از علی علیه السلام من پسر او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم سپس به معاویه رو کرد و فرمود: ای معاویه! تو پس صخر هستی و نام جدت حرب است ولی جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است .

مادر تو هند جگر خواره است و جده تو ثیله است ، ولی مادر من فاطمه زهرا علیها السلام و جده من خدیجه کبری علیها السلام است خداوند در میان من و تو آنکه از نظر نسب پست است و به کفر نزدیک می باشد لعنت کند و همچنین کسی را که از ما در مورد یاد خدا کاهل است و منافق می باشد نیز لعنت نماید. همه حاضران گفتند آمین .

معاویه سخت ناراحت شده بود و دیگر یارای ادامه خطبه نداشت ، خطبه اش را قطع کرد و از بالای منبر به پایین آمد. <sup>(56)</sup>

## 39 - اعدام دو جاسوس

وقتی که خبر شهادت حضرت علی علیه السلام و خبر بیعت مردم با امام حسن علیه السلام به معاویه رسید، دو نفر جاسوسان یکی از طایفه حمیر و دیگری از طایفه بنی قین را به کوفه و بصره فرستاد، تا اوضاع عراق را به معاویه اطلاع دهند، امام حسن علیه السلام آن دو جاسوس را شناخت، دستور دستگیری آنها را داد و سپس فرمان اعدام آنها را صادر نمود و پس از آن امام حسن نامه تندی به معاویه نوشت و در آن نامه بعضی از کارهای خلاف او را تذکر داد. <sup>(57)</sup>

## 40 - آزادی کنیز

انس بن مالک گوید: کنیزی از امام حسن علیه السلام شاخه گلی را به حضور آن حضرت آورد و اهداء نمود، امام حسن علیه السلام آن شاخه گل را گرفت و به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم

من به حضرت عرض کردم ، با اهداء یک شاخه گل ناچیز او را آزاد کردی ؟ امام در پاسخ فرمود: خداوند ما را (در قرآن) چنین ادب کرده و فرموده : **(وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا)** هر گاه کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را بطور بهتر بدهید <sup>(58)</sup> سپس فرمود: تحیت بهتر همان آزاد کردن او است . <sup>(59)</sup>

از گفتار امام حسن مجتبی علیه السلام است :

من بدء بالكلام قبل السلام فلاه تجيبوه : کسی که قبل از سلام ، سخن گفت ، جواب او را ندهید <sup>(60)</sup>

## معصوم پنجم - امام سوم :

نام : امام حسین علیه السلام .

القاب معروف : سید الشهداء اباعبدالله .

پدر و مادر: علی علیه السلام - فاطمه زهرا علیهما السلام

وقت و محل تولد: سوم شعبان سال چهارم هجرت در مدینه .

دوران امامت : یازده سال (از سال 50 تا 61 ه.ق).

طاغوت زمان امامت : 9 سال و چهار ماه معاویه و تقریباً شش ماه آخر یزید

(لعنة الله علیهما) بود.

وقت و محل شهادت : روز عاشورای سال 61 هجری در کربلا در سن 57

سالگی به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در شهر کربلا در کشور عراق واقع است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در چهار بخش زیر مشخص کرد:

1 - دوران عصر پیامبر صلی الله علیه و آله (حدود شش سال).

2 - دوران ملازمت با پدر و برادرش امام حسن علیه السلام (حدود 46 سال).

3 - دوران امامت (ده سال )

4 - نهضت جاودانی و عظیم امام حسین علیه السلام در کربلا (در 70 کیلومتری

کوفه ) که از مهمترین حادثه تاریخ است .



## 41 - دل‌بستگی امام حسین علیه السلام به خدا

امام حسین علیه السلام با یاران خود به سوی کربلا می آمد در منزلگاه شقوق (چند فرسخی کوفه) مردی را دید که از کوفه می آید، از او پرسید: از مردم کوفه و عراق چه خبر؟ او در پاسخ گفت: مردم بر ضد شما اجتماع کرده اند. امام حسین علیه السلام فرمود: ان الامر لله مايشاء و ربنا تبارک هو کل يوم في شان فرمان از سوی خداوند است که هر چه بخواهد و پروردگار بزرگ ما، در هر روزی دارای شانی است .

سپس این اشعار را خواند:

فان تكن الدنيا تعد نفيسة فدار ثواب الله اعلى و انبل

و ان تكن الارزاق قسما مقدرًا فقللة حرص المرء في الكسب

اجمل

و ان تكن الابدان للموت انشاءت فقتل امرء بالسيف في الله افضل

یعنی اگر دنیا (هر چند) خانه عالی به شمار آید ولی خانه پاداش خدا (قیامت) بالاتر و برتر است .

و اگر رزق و روزیها بر اساس مقدرات الهی تقسیم می شود پس حرص کم مرد برای کسب آن نیکوتر است .

و اگر بدن‌ها برای مرگ ایجاد شده اند پس کشته با شمشیر در راه خدا بهتر

است (61)

## 42 - درگیری شدید با مروان

روزی مروان ناپاک که در دشمنی با اهل بیت پیامبر ﷺ معروف بود، به امام حسین علیه السلام رسید و گفت: اگر برای شما افتخار به وجود مادری چون فاطمه علیها السلام نبود، دیگر چیزی نداشتید که بر ما افتخار نمایید.

امام علیه السلام برخاست و گلوی مروان را گرفت و فشار داد و دستارش را به گردنش پیچید، بطوری که بیهوش شد، آنگاه او را وا گذاشت، سپس به مروان فرمود: سوگند به خدا در همه جهان کسی پیدا نمی شود که مثل تو (مروان) و پدرت با خدا و رسولش دشمنی نماید، نشانه صدق گفتارم این است که وقتی خشمگین می شوی، عبایت از شانه ات می افتد (اراده و تسلط بر نفس نداری).

روایت کننده گوید: سوگند به خدا مروان از آنجا برخواست مگر اینکه به گونه ای خشمگین شد که عبایش از شانه اش افتاد. <sup>(62)</sup>

## 43 - دشمنی و عدم سازش برای خدا نه دنیا

معاویه برای فرماندار خود در مدینه یعنی مروان نامه نوشت که از ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر علیه السلام برای پسر یزید خواستگاری کن .

مروان نزد عبدالله رفت و جریان را گفت ، عبدالله در پاسخ گفت : اختیار این دختر با داییش مولای ما حسین علیه السلام است .

بعد عبدالله جریان را به عرض امام حسین علیه السلام رساند، امام فرمود: از درگاه خداوند خشنودی خدا را خواستارم .

تا اینکه مردم در مسجد، اجتماع نمودند، مروان همراه عده ای از بزرگان قوم خود به حضور حسین علیه السلام آمد و جریان دستور معاویه را به عرض رساند و اضافه کرد، مهریه اش به حکم پدرش معاویه هر چه باشد می پردازیم و قرضهای پدرش را ادا می کنیم و به اضافه اینکه این وصلت باعث صلح بین دو طایفه بنی هاشم و بنی امیه می شود.

امام حسین علیه السلام : پس از حمد ثنای الهی فرمود: ای مروان ! آنچه گفتی شنیدم ، اما در مورد، مهریه سوگند به خدا ما از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تجاوز نمی کنیم که دوازده وقیه معادل 480 درهم بود.

اما در مورد ادای قرض پدرش ، دختران ما هر جا باشند قرضهای دنیوی ما را ادا می کنند.

اما صلح و آشتی بین ما و طایفه شما، این را بدان که ما برای رضای خدا و در راه خدا با شما دشمنی داریم ، بنابراین برای دنیا با شما سازش نمی کنیم ، سوگند به جانم ، خویشاوند نسبی (بخاطر خدا) بهم زده شد <sup>(63)</sup> تا چه رسد به خویشاوندی سببی (یعنی خویشی از ناحیه داماد).

مروان و همراهانش مایوس شده برخاستند و رفتند <sup>(64)</sup>

## 44 - حل مشکل

صفوان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: دو نفر مرد، همراه یک زن و یک نوزاد نزاعی داشتند، به حضور امام حسین علیه السلام آمدند.

مرد اول گفت: زن مال من است (در نتیجه بچه نیز مال من است).

مرد دوم گفت: این فرزند مال من است.

امام حسین علیه السلام به مرد اول فرمود: بنشین، او نشست.

آنگاه امام رو به زن کرد و فرمود: راست بگو قبل از آنکه پرده ها بالا رود.

زن گفت: این مرد که نشسته همسر من است و فرزند مال او است اما این مرد ایستاده را نمی شناسم.

امام علیه السلام به بچه شیرخوار رو کرد و فرمود: به اذن خدا سخن بگو و خود را معرفی کن.

نوزاد با زبان گویا گفت: پدر من نه این مرد است نه آن مرد، بلکه پدر من چوپان فلان طایفه می باشد.

به این ترتیب روشن شد که آن دو مرد هر دو در ادعای خود در مورد اینک بچه مال آن ها است دروغ می گفتند. <sup>(65)</sup>

## 45 - ابراهیم خلیل علیه السلام در سرزمین کربلا

روزی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام سوار بر اسب ، از سرزمین کربلا عبور می کرد، ناگهان پای اسبش لغزید، و ابراهیم علیه السلام با اسب به زمین افتاد و سر ابراهیم شکست ، و از آن خون جاری گشت .

ابراهیم علیه السلام استغفار کرد، و تصور نمود شاید گناهی از او سر زده است این سقوط، کیفر آنست ، از این رو عرض کرد: خدایا چه گناهی از من سر زده ؟. جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: خداوند می فرماید: از تو خطایی سر نزده است ولی سبط خاتم پیامبران و فرزند خاتم اوصیاء (یعنی حسین علیه السلام را در این مکان به شهادت می رسانند، خون تو برای اینکه با خون او آمیخته شود، این حادثه به تو رخ داد.

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت ای جبرئیل ! قاتل او (حسین علیه السلام کیست ؟ جبرئیل عرض کرد: قاتل او، ملعون شده اهل آسمانها و زمین است ، و قلم بر لوح محفوظ به لعن او به جریان درآمده ، بی آنکه پروردگارش اذن داده باشد، خداوند به قلم وحی فرستاد: تو شایسته مدح هستی بخاطر لعن بر قاتل حسین علیه السلام . ابراهیم علیه السلام بسیار بر قاتل امام حسین علیه السلام لعن کرد، اسب ابراهیم که به زمین سقوط کرده بود خوب شد و از لغزش و وحشت بیرون آمد، ابراهیم به اسب خود گفت : چه شد و چه را شناختی که از وحشت بیرون آمدی ؟

اسب با نطق گویا عرض کرد: من افتخار می کنم که تو بر من سوار هستی ، وقتی از پشتم به زمین افتادی ، بسیار شرمنده شدم ، و یزید ملعون باعث این

کار شد (66)

## 46 - توجه به مستضعفان

شعیب بن عبدالرحمن گوید: در روز عاشورا وقتی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند، و بدنش عریان گشت، آثار خراشیدگی در پشت حضرت دیده شد، از امام سجاد علیه السلام علت آن را پرسیدند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: این خراشیدگیها، اثر انبانها و ظرفهای پر از طعام است که پدرم، آن ها را به پشت می گرفت و به منزلهای یتیمان و بیوه زنان و مستمندان می برد. <sup>(67)</sup>

## 47 - جایزه به معلم

نقل شده : عبدالرحمن سلمی ، سوره حمد به فرزند امام حسین علیه السلام آموخت ، وقتی که آن فرزند سوره حمد را نزد امام حسین علیه السلام به خوبی خواند.

امام علیه السلام هزار دینار و هزار حله به معلم او جایزه و انعام داد، و دهان او را پر از در کرد.

بعضی از این موضوع تعجب کردند، امام علیه السلام دو شعر زیر را خواند:

إذا تجاءت الدنيا عليك فجدبها      على الناس طرا قبل ان تتقلب  
فلا الجود يفنيها إذا هي اقبلت      ولا البخل يبقیها إذا ما تولیت

یعنی : وقتی که دنیا به تو نیکی و سخاوت کرد، تو نیز به وسیله آن به همه مردم نیکی و سخاوت کن ، قبل از آنکه این موفقیت از دستت برود.

و بدان که وجود و بخشش موجب تهیدستی نمی شود. اگر دنیا به انسان روی آورد، و همینطور بخل موجب بقای (ثروت) دنیا نمی شود، اگر دنیا از انسان روی گرداند <sup>(68)</sup>

به این ترتیب از امام حسین علیه السلام درس فضائل اخلاقی و ارزشهای انسانی می آموزیم ، و در می یابیم که امام علیه السلام چقدر به تعلیم و تعلم ارزش می داد، که آنهمه به معلم احترام کرد و جایزه داد.

## 48 - گریه امام حسین علیه السلام و دعای او برای یک رزمنده پیر

انس بن حارث کاهلی در کربلا در روز عاشورا پیرمرد سالخورده ای بود، او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر و حنین شرکت داشت ، در روز عاشورا از امام حسین علیه السلام اجازه رفتن به میدان گرفت ، امام اجازه داد، او با شور و شوق فراوان عمامه اش را از سرش گرفت و به کمر بست ، ابروانش را که بر اثر پیری روی چشمش افتاده بود نیز با دستمالی بالا آورد و بست تا مانع دیدنش نگردد.

وقتی امام این حال را از او دید منقلب شد و بی اختیار قطرات اشک دیدگانش بر گونه هایش سرازیر شد و خطاب به او فرمود: شکر الله لک یا شیخ : خداوند عمل تو را بهترین وجه قبول و تقدیر کند ای شیخ .

او با پیری به میدان رزم رفت ، و با دشمنان جنگید و پس از کشتن هیجده نفر از دشمن ، شربت شیرین شهادت را نوشید. <sup>(69)</sup>



## 49 - نمونه ای از شجاعت و وفای حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در کربلا، یکه و تنها سوار بر اسب شد و روانه شریعه فرات گشت تا آب بیاورد، اعرور اسلمی و عمرو بن حجاج دو فرمانده با چهار هزار نفر در آنجا بودند و از شریعه فرات نگهبانی می نمودند.

امام علیه السلام به آن ها حمله کرد، آن ها از هم پاشیدند، و امام خود را به آب فرات رساند.

اسب (ذوالجناح) امام تشنه بود، امام به او فرمود: تو تشنه ای و من نیز تشنه ام ، سوگند به خدا از آب نمی چشم تا تو نخست آب بیاشامی .

گویی اسب سخن امام را فهمید، سرش را بلند کرد، یعنی تا تو آب نیاشامی من نمی آشامم .

امام فرمود: بیاشام ، من هم می آشامم ، در این وقت حسین علیه السلام دست دراز کرد و آب در دست گرفت ، در این هنگام یکی از سربازان دشمن گفت : ای حسین تو آب می آشامی در حالی که اهل خیمه گاه را مورد حمله قرار دادند با شنیدن این سخن ، آب از دستش ریخت ، و بر سپاه دشمن حمله کرد و خود را سریع به خیمه گاه رساند، دید خیمه گاه سالم است ، و سرباز دشمن دروغ گفته است . (70)

## 50 - اسلام راهب مسیحی

یکی از علمای مسیحی در صومعه ای در بیابان عبادت می کرد، دید در راه دو دسته می آیند، یکدسته سوار بر مرکبها و اسلحه بدست و خوشحال اما دسته ای دیگر اندوهگین و همچون اسیر، خوب نگاه کرد ناگهان دید سرهایی سر نیزه ها کرده اند سخت حیران شد که این سرها چیست ؟ وقتی نزدیک شدند، چشمش به سری (سر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ افتاد)، دید خونها در لبهای او خشکیده اما چشمها پر فروغ، در فکر فرو رفت، گویی با آن سر سخن گفت، از آنها سؤال کرد آنها صاحب سر را معرفی کردند. از رئیس کاروان پرسید، عمر سعد را به او نشان دادند، به او گفت : آیا ممکن است امشب تا فردا صبح این سر را به من بدهید گفتند با سر چکار داری ؟ گفت : مطلبی دارم ، هر چه بخواهید به شما می دهم ، سرانجام آنها که دنیا پرست بودند، ده هزار درهم گرفتند و سر را تحویل راهب دادند.

راهب سر را به صومعه خود برد و شست و خوشبو کرد و روی زانویش گذاشت و تا صبح گریه کرد.

صبح که شد، ماءمورین نزد او آمدند تا سر را بگیرند، او خطاب به سر مقدس کرد و گفت : سوگند به خدا جز مالک خودم نیستم ، (یعنی نمی توانم کاری بکنم) وقتی روز قیامت شد، نزد جدت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گواهی بده که من گواهی به یکتایی خدا دادم و گواهی میدهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عبد و رسول خداست ، بدست تو اسلام آوردم و من خادم تو هستم <sup>(71)</sup> آری حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ چراغ هدایت است .

فرازی از خطبه امام حسین علیه السلام برای لشگر حر در منزلگاه بیضه.  
...ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هر کس سلطان ستمگری را بنگرد که حرام  
خدا را حلال کرده و پیمان خدا را شکسته و مخالف سنت رسول خدا است و  
در میان مردم، راه ظلم و گناه را می پیماید، ولی در برابر او گفتار و عمل قیام  
نکند بر خداست که این آدم (بی تفاوت) را در جایگاه عذاب آن سلطان بیفکند

(72)

## معصوم ششم - امام چهارم

نام : امام علی علیه السلام .

القاب معروف : سجاد، زین العابدین .

پدر و مادر: امام حسین علیه السلام - شهر بانو دختر یزدگرد.

وقت و محل تولد: روز پنجم شعبان یا 15 جمادی الاولی سال 38 هجری

قمری در مدینه .

دوران امامتش : سی و پنج سال بود (از آغاز سال 61 تا 95)

طاغوت زمان امامت : از یزید بن معاویه تا هشام بن عبدالملک (دهمین

خلیفه اموی). که مجموعاً 9 نفر می باشند.

وقت و محل شهادت : در 12 یا 18 و یا بنا به مشهور در 25 محرم سال 95

ه.ق به تحریک هشام بن عبدالملک مسموم شده در سن حدود 56 سالگی به

شهادت رسید، آن حضرت در زمان شهادت علی علیه السلام دو ساله و در زمان امام

حسن علیه السلام 12 ساله ، و در واقعه کربلا 23 ساله بود.

مرقد شریفش : در مدینه در قبرستان بقیع است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد:

1 - بیست و دو سال با پدر.

2 - سی و پنج سال دوران امامت ، یعنی در دشوارترین دوران خفقان

حکومت امویان ، که در آن حضرت در سخت ترین شرایط به وظیفه امامت

ادامه داد، و عالی ترین معارف و اخلاقیات و امور سیاسی و اجتماعی را بیان

نمود.

## 51 - امام سجاده علیه السلام و مردی از غیب

ابوحمزه ثمالی گوید: روزی امام زین العابدین علیه السلام از منزل بیرون آمد، تا به این باغ (اشاره به باغی است که در آنجا بود) رسید، وارد باغ شد، ناگهان مردی آن حضرت را دید و عرض کرد: چرا اندوهگین هستی؟ آیا اندوه تو در مورد دنیا است با اینکه رزق و روزی خداوند به همه کس از نیک و بد می رسد.

امام فرمود: سخن تو درست است که روزی خدا همه جا را فرا گرفته، ولی اندوه من درباره کمبود رزق و روزی نیست.

او عرض کرد: آیا دیده ای کسی از خداوند تقاضایی کند، ولی خداوند تقاضای او را بر نیاورد.

امام فرمود: نه، چنین کسی نیست که تقاضایش از جانب خدا رد گردد.

ابوحمزه گوید: امام سجاده فرمود: پس از این دو سوال دیدم کسی در آنجا نیست (و آن شخص دیدم غیبش زد) <sup>(73)</sup>

## 52 - وام گرفتن امام سجاده علیه السلام

عباس بن عیسی نقل می کند روزی امام سجاده علیه السلام از نظر مالی در فشار سخت زندگی قرار گرفت ، نزد یکی از غلامان آزاد شده اش رفت تا ده هزار درهم قرض بگیرد تا هر وقت ممکن شد، قرضش را بپردازم .

او گفت : وثیقه می خواهم .

امام فرمود: چیزی که به عنوان وثیقه (ضمانت) به تو بدهم ندارم ، سپس عبایش را تکان داد و قسمتی از کرک (بر وزن مرغ) عبا را گرفت و فرمود: این هم وثیقه آیا من از حاجب بن زراره در وفای به عهد کمتر هستم؟ <sup>(74)</sup>

او عرض کرد: شما باوفاتر از حاجب هستید، وثیقه کرک را قبول کرد و آن را در میان ظرف چوبی قرار داد و چند درهم به امام قرض داد.

پس از مدتی ، وضع معاش امام سجاده علیه السلام نسبتاً خوب شد. غلام آزاد شده اش را خواست تا بدهی خود را به او بپردازد و فرمود: وثیقه ام را بده ، او عرض کرد: فدایت شوم ، وثیقه نابود شد.

امام فرمود: بنابراین تا وثیقه را ندهی ، بر من رواست که پول تو را ندهم ، آنگاه آن مرد کاسه چوبی را بیرون آورد، و آن را گشود دید کرک در آن است ، آن را داد و امام بدهی خود را پرداخت . <sup>(75)</sup>

## 53 - گناه ناامیدی

هشام بن سالم گوید: امام سجاد علیه السلام در مکه مشغول طواف بود، ناگهان در یک ناحیه مسجد جمعیتی را دید، پرسید این جمعیت برای چه در آنجا جمع شده اند؟ عرض کردند: محمد بن شهاب زهری عقلش را از دست داده و با هیچ کس سخن نمی گوید، بستگانش او را از خانه بیرون آوردند تا شاید مردم را دید سخن بگوید،

وقتی که طواف امام سجاد علیه السلام تمام شد نزد زهری آمد و فرمود: چرا چنین هستی ؟

زهری عرض کرد: فرماندار شدم و در خون (فردی) شرکت نموده ام ، اینک از خوف خدا به این حال که می بینی افتاده ام .

امام فرمود: من در مورد تو از اینکه ناامید از رحمت خدا شده ای ، بیشتر از آنچه انجام داده ای ترس دارم .

سپس فرمود: برو دیه (و خونبهای) فردی را که در قتل او دست داشتی بپرداز.

زهری عرض کرد: این کار را کردم ولی اولیاء مقتول نمی پذیرند. امام فرمود دیه را در میان کیسه ای بگذار و ببند، و منتظر بمان تا وقت نماز، و در آن هنگام آن را به خانه اولیاء مقتول بیفکن .<sup>(76)</sup>

## 54 - عبادت و توجه امام سجاد به دیگران

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی وقتی که امام سجاد علیه السلام روزه بودند دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و قطعه قطعه نموده پختند و هنگام غروب کنار دیگ آمد، و فرمود کاسه ها را بیاورید، همه غذا را در میان آن کاسه ها ریخت و فرمود: بین فلان طایفه از اول تا آخر تقسیم کردند، دیگر غذا نماند، و خود با کمی نان و خرما افطار کردند.

آن حضرت بیست بار با شتری از مدینه به مکه رفت و در این بیست بار حتی یکبار تازیانه بر شترش نزد و می فرمود: اگر ترس قصاص نبود، انجام می دادم، هنگام کند رفتن شتر تنها با تازیانه اشاره می کرد. <sup>(77)</sup>



## 55 - اخلاق امام ، مرد تند خوئی را پشیمان کرد

روزی شخصی به امام سجاد علیه السلام ناسزا گفت : غلامان تصمیم گرفتند جوابش را بدهند، امام فرمود: رهایش کنید، آنچه بر ما مخفی است بیشتر است از آنچه می گویند، سپس به او فرمود: آیا نیازی داری ؟ آن مرد شرمنده شد، و اظهار پشیمانی کرد و لباس امام را گرفت و عذر خواهی نمود، امام دستور داد به او هزار درهم دادند.

آن مرد برگشت در حالی که فریاد می زد: گواهی می دهم که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی . (78)

از گفتار امام سجاد علیه السلام است :

زهد و پارسایی ده جزء دارد، بالاترین درجه آن ، پایین ترین درجه ورع (برهیز از گناه ) است ، و بالاترین درجه ورع ، پایین ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین ، پایین ترین درجه رضا (به خشنودی خدا) است . (79)

## معصوم هفتم - امام پنجم :

نام : امام محمد بن علی علیه السلام .

القاب معروف : باقر، ابوجعفر

پدر و مادر: امام سجاد علیه السلام فاطمه (فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام .

وقت و محل تولد: اول رجب یا سوم صفر سال 57 ه.ق در مدینه .

دوران امامت : نوزده سال و ده ماه و دوازده روز (از سال 95 تا 114 ه.ق).

طاغوت زمان امامت : هشام بن عبدالملک و ولید بن عبدالملک .

وقت و محل شهادت : روز دوشنبه 7 ذیحجه سال 114 ه.ق در سن 57

سالگی ، به دستور هشام بن عبدالملک مسموم شده و در مدینه به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در مدینه در قبرستان بقیع است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در دو بخش مشخص کرد:

1 - سه سال و شش ماه و ده روز با جدش امام حسین علیه السلام و سی و چهار

سال و پانزده روز با پدرش امام سجاد علیه السلام .

2 - دوران امامت (نوزده سال و ده ماه و دوازده روز) و در این دوره که بنی

امیه و بنی عباس در جنگ بودند، امام باقر علیه السلام کمال استفاده را در جهت

تربیت شاگرد، و پی ریزی اساس تشیع ، و انقلاب فرهنگی نمود.

از ویژگیهای امام باقر علیه السلام (همچون امام حسن و امام حسین) این است که

او ابن علویین و ابن خیرتین (فرزند پدر و مادر ارجمند و بزرگ) است .

## 56 - مسؤ ولیت قبول رهبری

ابو خالد کابلی گوید: به منزل امام باقر علیه السلام رفتم ، فرمود: صبحانه آوردند، خوردم ، پاکیزه تر و خوشبوتر از آن در عمرم ندیده بودم ، پس از میل صبحانه به من فرمود: غذا چگونه بود؟

عرض کردم : هرگز نظیف تر و خوشبوتر از این غذا نخورده بودم ، ولی هنگام خوردن به یاد این آیه افتادم **(لَتُسألَنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ)**: در روز قیامت حتما از شما درباره نعمتها سوال می کنند <sup>(80)</sup>

حضرت فرمود: انما تسالون عما انتم علیه من الحق نعیم حب ما اهل البیت و مقام ولایت است و از او سوال و بازخواست می شوید. <sup>(81)</sup>

## 57 - صمیمیت با مردم

ابوعبیده گوید: من رفیق و همراه امام باقر علیه السلام بودم ، سوار بر مرکب که می شدیم نخست من سوار می شدم بعد او، به هر کس که می رسید احوالپرسی می کرد و دست می داد و وقتی از مرکب پیاده می شد با رهگذران سلام و احوالپرسی می کرد و دست می داد.

عرض کردم : مولای من ، من از هیچ کس چنین ندیده ام که با مردم این چنین صمیمی باشد؟.

فرمود: مومنان وقتی بهم می رسند و با هم مصافحه می کنند تا دست در دست هم دارند گناهایشان آنگونه می ریزد که برگهای پائیزی از درخت می ریزد، و خداوند به آنها نظر می کند تا از هم جدا گردند. <sup>(82)</sup>

## 58 - نگهداری یاران از گزند دشمن

در دوره خفقان و دیکتاتوری بنی امیه امام باقر علیه السلام و یارانش شدیداً تحت نظر بودند، صفوان بن یحیی از جدش نقل می کند که به در خانه امام باقر علیه السلام رفتم و اجازه ورود خواستم ، به من اجازه ندادند ولی به دیگری اجازه دادند. به منزل بازگشتم در حالی که بسیار ناراحت بودم بر روی تختی که در حیاط بود دراز کشیدم و غرق در فکر بودم که چرا امام به من بی اعتنائی کرد، و با خود می گفتم : فرقه های مختلف مانند زیدیه و حروریه و قدریه و... به حضور امام می روند و تا ساعتها نزد امام می مانند ولی من که شیعه هستم اینطور؟ در این فکرها غوطه ور بودم که ناگهان صدای در را شنیدم ، رفتم در را باز کردم دیدم فرستاده امام باقر علیه السلام است و می گوید همین اکنون به حضور امام بیا. لباسم را پوشیدم و به حضور مبارک امام شتافتم به من فرمود: ای محمد! حساب قدریه و حروریه و زیدیه و... نیست بلکه ما از تو کناره گرفتیم به خاطر این و آن (یعنی جاسوسان حکومت دوستان ما را شناسد که باعث آزار آنان گردد).

من این گفتار را از امام باقر علیه السلام پذیرفتم و خیالم راحت شد. (83)

## 59 - نابینائی که امام را شناخت

ابوبصیر می گوید: همراه امام باقر علیه السلام در مدینه وارد مسجد شویم ، مردم در رفت و آمد بودند، امام به من فرمود: از مردم بپرس ، آیا مرا می بینند؟ از هر کس سوال کردم پاسخ داد ابوجعفر را ندیدم ، امام در کنارم ایستاده بود، در اینحال یکی از دوستان حقیقی امام که نابینا بود و ابوهارون نام داشت به مجلس آمد، امام فرمود: از او نیز بپرس .

ابوبصیر گوید: ابوهارون پرسیدم آیا ابوجعفر باقر العلوم را دیدی ؟ گفت :  
مگر کناره تو نایستاده است .

گفتم : چگونه فهمیدی ؟ گفت : چگونه ندانم ، در حالی که او نور درخشنده  
و تابان است . <sup>(84)</sup>

## 60 - زبردستی امام باقر علیه السلام در تیراندازی

روشنگری و افشاگریهای امام باقر علیه السلام در حجاز بر ضد حکومت جبار اموی باعث شد که آن حضرت را با فرزندش امام صادق علیه السلام از مدینه به شام تبعید کردند.

امام صادق علیه السلام گوید: هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) تا سه روز اجازه ورود به نزدش نداد، بعد از سه روز ما را وارد کاخ خود کردند، هشام بر تخت نشسته بود، و درباریان به تیراندازی و هدف گیری سرگرم بودند. هشام پدرم را با نام صدا کرد و گفت: با بزرگان قبیله ات تیراندازی کن پدرم فرمود: من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است عذر من را بپذیر.

هشام اصرار کرد و سوگند داد که حتما باید این کار را بکنی و به پیرمردی از بنی امیه گفت: کمانت را به او بده، او کمانش را به پدرم داد، پدرم تیری به زه نهاد و پرتاب کرد، نخستین تیر درست در وسط هدف نشست، دومی بر پیکان تیر اول فرود آمد، سومی در پیکان تیر دوم فرود آمد تا تیر هشتم بر پیکان تیر هفتم فرود آمد.

فریاد حاضران از تعجب بلند شد، هشام بی قرار گردید، هماندم هشام تصمیم قتل پدرم را گرفت، پدرم خشمگین شد، هشام دریافت که به پدرم اهانت شده، برخاست پدرم را احترام کرد و بر تخت نشاند، و با پدرم به گفتگو نشست، در ضمن گفت: آفرین بر تو این تیراندازی را از چه کسی آموخته ای؟

پدرم فرمود: می دانی که مردم مدینه گاهی تیراندازی می کنند، من هم در جوانی مدتی این کار را کرده ام و بعد ترک کردم، تا حال که از من خواستی تیراندازی کنم، بجا آوردم.

هشام گفت : تاکنون تیراندازی به این زبردستی ندیده بودم ، آیا فرزندت  
جعفر صادق نیز می تواند چنین کند، فرمود: ما کمال و تمام را از همدیگر به  
ارث می بریم ... گفتگو به دارازا کشید، سرانجام هشام ساکت ماند و امام از  
دربار خارج شد. <sup>(85)</sup>

از سخنان امام باقر علیه السلام است :

الیاس مما فی ائدی الناس عز المومن : ناامیدی از آنچه در دست مردم است  
، برای مؤمن ، مایه عزت است . <sup>(86)</sup>



## معصوم هشتم : امام ششم :

نام : امام جعفر صادق علیه السلام

لقب معروف : ابو عبدالله .

پدر و مادر: امام باقر علیه السلام - ام فروه .

وقت و محل تولد: 17 ربیع الاول سال 83 هجری در مدینه متولد شد.

دوران امامت : سی و چهار سال (از سال 114 تا 148 هجری قمری).

طاغوت زمان امامت : یزید بن عبدالملک (نهمین خلفه اموی) تا آخرین خلیفه اموی ، سپس سفاح (اولین خلیفه عباسی) و بعد از او منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی).

وقت و محل شهادت : 25 شوال سال 148 هجری قمری در سن 65 سالگی

به دستور منصور دوانیقی ، مسموم و در مدینه به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در مدینه در قبرستان بقیع است .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد:

1 - دوران قبل از امامت (از سال 83 تا 114 هجری قمری).

2 - دوران امامت (34 سال) که دوران شکوفائی اساس تشیع بود، و آن

حضرت از فرصت جنگ بین بنی امیه و بنی عباس کمال استفاده را کرد و حتی

حدود چهار هزار شاگرد تربیت نمود، و اسلام راستین را از زیر پرده های

حجاب حاکمان ظلم و جور، آشکار ساخت ،

## 61 - اخطار به دوستان و دلجوئی از آنها

یحیی بن ابراهیم گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فلانی و فلانی و... به شما سلام رساندند.

امام فرمود: بر آنها سلام باد.

عرض کردم: آنها از شما التماس دعا داشتند.

امام فرمود: برای چه؟

عرض کردم: به دستور منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) به زندان افتاده اند، دعا کنید که آزاد گردند.

امام فرمود: در چه رابطه؟

عرض کردم: منصور آنها را به کارمندی دستگاه خود گرفت، بعد (به عللی) آنها را زندانی نمود.

امام علیه السلام ناراحت شد و سه بار فرمود: چرا؟ مگر من آنها را از این کار (کارمندی در دستگاه طاغوتی) نهی نکردم، مگر نهی نکردم، مگر نهی نکردم هم النار هم النار: آنها (دستگاه خلافت) آتشند آنها آتشند، آنها آتشند (یعنی آنها اهل دوزخند، شما آنها را همراه خود نکنید که شما نیز به آتش قهر خدا بسوزید).

امام علیه السلام در پایان برای آنها دعا کرد، و از خدا خواست که آنها را از زیر سلطه ستمگران آزاد سازد.

یحیی گوید: پس از این ملاقات با امام حال آن زندانیان را جویا شدیم، اطلاع یافتیم که سه روز پس از دعای امام آنها آزاد شده اند. <sup>(87)</sup>

## 62 - پنجاه ایستگاه بازرسی

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شما حاجتی از خدا خواست که حتما برآورده گردد، باید دل به خدا ببندد و از مردم ناامید شود، و امید جز خدا نداشته باشد، وقتی که خداوند قلب مؤمن را چنین دید، قطعا حاجت او را - اگر از خدا طلبید - بر می آورد، قبل از آنکه به حساب و بازخواست خداوند در قیامت کشیده شوید خود را به حساب بکشید چرا که در روز قیامت پنجاه ایستگاه (بازرسی) است که توقف در هر ایستگاه، مدت هزار سال است، سپس آیه 5 سوره سجده را خواند: **(ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ)**: - (جبرئیل و فرشتگان به سوی خدا عروج می کنند، در روز قیامت) که اندازه آن، پنجاه هزار سال از آنچه می شمارید (از سالهای دنیا باشد) <sup>(88)</sup> 63 - خوف امام صادق علیه السلام از خدا

غذای داغی را به حضور امام صادق علیه السلام آوردند، چندین بار فرمود: نستجیر بالله من النار: پناه می بریم به خدا از آتش جهنم، ما قدرت خوردن غذای داغ را نداریم، پس چگونه قدرت تحمل آتش دوزخ را داشته باشیم. این گفتار را فرمود تا غذا خنک شد و از آن خورد روزی بنده کفشش پاره شد، و کفش از پایش در آمد، با پای برهنه راه رفت، در حالی که دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده و به خدا عرض می کرد: رب لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابد لا اقل من ذلک لا اکثر: پروردگارا مرا به اندازه یک چشم بهم زدن و نه کمتر و نه زیادتیر به خودم وامگذار (در حالی که) قطرات اشک آنچنان از دیدگانش می ریخت که از اطراف محاسنش سرازیر می شد. <sup>(89)</sup>

جالب اینکه: امام صادق علیه السلام همراه خود پارچه سبزی داشت که در آن مقداری تربت (خاک قبر) امام حسین علیه السلام گذاشته بود، و هنگامی که وقت نماز می رسید آن تربت را بر سجاده اش می ریخت و بر آن سجده می کرد. <sup>(90)</sup>

آری نمازی که با یاد ایتارگری امام حسین علیه السلام باشد، موجب کمال نماز است، و به نماز روح تازه ای می بخشد.

## 64 - اعتراف دشمن به عظمت مقام امام صادق علیه السلام

روزی یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام یعنی مفضل با یکی از منکران خدا بنام ابی ابی العوجاء برخورد کرد، و پس از آنکه چند جمله از مطالب الحاد و کفر از او شنید، ناراحت شد به گونه ای که نتوانست بر خشم خود مسلط شود فریاد زد: ای دشمن خدا، دین خدا را به مسخره گرفته ای و ذات پاک خدا را انکار می کنی ؟ و...

ابن ابی العوجاء گفت : ای آقا اگر تو اهل بحث و بررسی هستی با تو بحث می کنیم ، چنانکه حجت و دلیل تو استوار بود از تو پیروی می کنیم و اگر اهل بحث و بررسی نیستی و سخنی با تو نداریم و اگر تو از شاگردان جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام هستی ، او با ما چنین برخورد نمی کرد و اینگونه ناراحت نمی شد و ستیز نمی نمود، او گفتار ما را بیش از آنچه تو شنیدی شنیده است ، هرگز در برابر ما بدگویی نکرد، و در پاسخ دادن به ما از حد نزاکت خارج نشد و انه للحلیم الرزین ، العاقل الرصین ، لایعتریه خرق ولا طیش ولا نزع بدان که او بردبار با وقار، او اندیشمند متین و استوار بود، برخوردهای برنده و خورد کننده و سرکوب آور او را از پای در نمی آورد بلکه همچنان استوار و خلل ناپذیر بر جای خود می ماند، او سخن ما را می شنید به خوبی گوش فرا می داد و دلیل ما را در می یافت ، و وقتی که سخن ما تمام می شد به طوری که گمان می بردیم که او (امام) را مغلوب ساخته ایم ، آنگاه با چند جمله کوتاه و گفتار مختصر، اساس دلائل ما را فرو می ریخت و حجتش بر ما غالب می شد و راه عذر را بر ما می بست و دیگر توان جواب رد نداشتیم اگر تو از شاگردان او هستی همچون او با ما برخورد کن .<sup>(91)</sup>

## 65 - اختناق و سانسور حکومت عباسی

منصور دوانیقی (دومین خلیفه ظالم و طاغوت عباسی) در نیمه های شب منشی خود ابویوب خوزی را خواست، وقتی که ابویوب نزد منصور آمد، منصور در حالی که گریه می کرد نامه ای نزد ابویوب انداخت و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که به ما خبر داده که جعفر بن محمد (امام صادق) از دنیا رفت. انالله و انا الیه راجعون: همه ما از آن خدائیم و به سوی او باز می گردیم، ولی دیگر کجا مثل جعفر علیه السلام پیدا می شود؟.

سپس به ابویوب گفت: در جواب نامه بنویس، اگر به شخص معینی وصیت (به امامت) کرده او را بطلب و گردنش را بزن.

ابویوب نامه را نوشت، جواب آمد که: حضرت صادق علیه السلام به پنج نفر وصیت کرده است 1 - ابوجعفر منصور دوانیقی 2 - محمد بن سلیمان 3 - عبدالله 4 - موسی علیه السلام 5 - حمید.

منصور دوانیقی گفت: برای من راهی نیست که همه اینها را بکشم. <sup>(92)</sup> به این ترتیب، امام صادق علیه السلام جان وصی حقیقی خود امام موسی بن جعفر علیه السلام را حفظ کرد.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چه کاری بهترین کار است؟ فرمود:

الصلاه الوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله.

ادای نماز در وقتش، و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا. <sup>(93)</sup>

## معصوم نهم - امام هفتم

نام : امام موسی بن جعفر علیه السلام .

القاب معروف : کاظم ، ابوالحسن ، ابوابراهیم ، عبدصالح ، صابر ، باب الحوائج

پدر و مادر: امام صادق علیه السلام - حمیده .

وقت و محل تولد: صبح روز یکشنبه هفتم صفر سال 128 قمری در روستای ابواء (بین مکه و مدینه) متولد شد.

دوران امامت : 35 سال (از سال 148 تا 183 هجری قمری).

طاغوت‌های زمان امامت : منصور دوانیقی - مهدی عباسی - هادی عباسی - هارون الرشید که 23 سال و دو ماه و 17 روز امامتش در زمان حکومت هارون الرشید (لعنه الله علیه) بود.

وقت و محل شهادت : 25 رجب سال 183 هجری قمری در زندان هارون الرشید در بغداد، در سن 55 سالگی ، به دستور هارون مسموم و به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در شهر کاظمین نزدیک بغداد قرار دارد.

دوران زندگی آن حضرت را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد:

1 - دوران قبل از امامت .

2 - دوران نسبتاً طولانی امامت که همواره با طاغوت‌های زمانش در حال مبارزه بود، و در زندان‌های گوناگون در بصره و بغداد، سالها بسر برد، و هرگز تسلیم نگردید و جان عزیزش در راه اسلام رفت و مظلومانه در زندان سندی بن شاهک ، جلاد بی رحم هارون ، به شهادت رسید. 66 - نمونه ای از عبادت امام کاظم علیه السلام

احمد بن عبدالله از پدرش نقل می کند که گفت : نزد فضل بن ربیع (از سران حکومت عباسی) رفتم (در آن وقت که امام موسی کاظم علیه السلام تحت نظر او بود) دیدم بر پشت بام نشسته است ، به من گفت : بیا اینجا به این خانه نگاه کن بین چه می بینی ؟

رفتم دیدم و گفتم : یک لباس افتاده می بینم ، گفت : خوب نگاه کن ، خوب نگاه کردم ، گفتم : مردی را در حال سجده می بینم .

گفت : آیا این مرد را می شناسی ؟ این موسی بن جعفر علیه السلام است ، که شب و روز او را در این حال می بینم ، او نماز صبح را در اول وقت می خواند سپس تعقیب نماز را می خواند تا خورشید طلوع نماید، سپس به سجده می افتد و همچنان در سجده است تا ظهر شود، کسی را وکیل کرده که وقت نماز را به او خبر دهد، وقتی که از ناحیه او با خبر می شد که ظهر شده بلند می شد و بدون تجدید وضو، نماز می خواند (معلوم می شود که از صبح تا ظهر خوابش نبرده است) وقتی شب می شود پس از نماز عشاء غذائی میل می کند، سپس تجدید وضو نموده به سجده می افتد و همواره در دل شب نماز می خواند تا طلوع فجر.

بعضی از مامورین می گفت : بسیار شنیدم که آن حضرت در دعایش می گفت :خدایا من از تو می خواستم فراغت و فرصتی برای عبادت تو بیابم ، خواسته ام را برآوردی ، تو را بر این کار حمد و سپاس می گویم .  
و در سجده خود می گفت : قیح الدنّب من عبدک فلیحسن العفو و التجاوز من عندک .

زشت است گناه از بنده تو، پس عفو و گذشت نیک از جانب تو می باشد.  
و از دعاهای معروف او است :



اللهم انى اسالك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب خداوندا از درگاه تو  
آسایش هنگام مرگ و بخشش هنگام حساب را مى خواهم .<sup>(94)</sup>

## 67 - چاهی وحشتناک در راه مکه

مهدی عباسی (سومین خلیفه مقتدر عباسی) سالی با همراهان از بغداد عازم مکه برای انجام مناسک حج شد وقتی که به بیابان ریگستان فتح العبادی (در شمال عربستان) رسیدند، آب شان تمام شده بود و شدت گرما و تشنگی آنها را در مانده کرده بود بگونه ای که بعضی صدا به گریه بلند کردند.

مهدی دستور داد در همان بیابان چاهی حفر کنند، کارگرها با شتاب مشغول کندن چاه شدند، وقتی که به نزدیک قرارگاه (آب) رسیدند، بادی از چاه، آنها را فرا گرفت، آنها از ترس بیرون آمدند، علی بن یقظین در آنجا حاضر بود، برای دو نفر مزد زیاد تعیین کرد، آنها حاضر شدند که چاه را حفر کنند تا به آب برسد.

آنها وارد چاه شدند، ولی به سرنوشت کارگران اول دچار شده وحشت زده از چاه بیرون آمدند در حالی که رنگشان پریده بود.

علی بن یقظین از آنها پرسید: چه خبر؟ آنها گفتند: ما در درون چاه، اثاثیه خانه و جسد چند مرد و زن را دیدیم، همینکه به چیزی از جسد آنها اشاره می کردیم (بر اثر پوسیدگی) مثل پودر می شد و در هوا منتشر می گشت.

مهدی عباسی از علت این موضوع از حاضران پرسید، هیچ کس نتوانست جواب بدهد.

تا اینکه امام کاظم علیه السلام (که به حج می رفت و در آنجا حاضر شده بود) فرمود: این جسدها، مربوط به اصحاب احقاف (قوم عاد) هست که خداوند بر آنها (به خاطر گناهانشان) غضب کرد، و آنها و خانه ها و اموالشان را در این سرزمین (ریگستان) فرو برد. <sup>(95)</sup>

## 68 - وارث علم پیامبران !

مامون عباسی (هفتمین خلیفه عباسی) گوید: روزی عده ای با اجازه وارد بر پدرم هارون الرشید شدند، موسی بن جعفر نیز به مناسبتی به آنجا آمده بود، پدرم تا او را دید به او نگریست و از همه جا غافل گردید و تنها چشم به او دوخته بود تا او وارد گردید، وقتی که نزدیک آمد، پدرم کمال احترام را به او کرد و دو زانو در برابرش نشست و احوالش را پرسید و او (امام) فرمود: خیر است .

هنگام خداحافظی پدرم با کمال احترام او را بدرقه کرد.  
به پدرم گفتم: دیدم به گونه ای با این مرد ناشناس رفتار کردی که با هیچ کس رفتار ننموده ای! این مرد چه کسی بود؟.

هارون گفت: بنی هذا وارث علم النبیین، هذا موسی بن جعفر بن محمد: پسر این وارث علم پیامبران، موسی بن جعفر بن محمد بود، اگر علم صحیح و استوار می خواهی در نزد این شخص است .

مامون گوید: در همین هنگام محبت دودمان پیامبر در دلم جای گرفت .<sup>(96)</sup>  
ولی امان از غرور و ریاست دنیا که مانع از آن شد تا این پدر و پسر، حق محبت را ادا کنند، بلکه به عکس، امامان بحق را شهید کردند.

## 69 - فرازی از نامه امام کاظم علیه السلام به هارون

امام کاظم ، آن طاغوت شکن نستوه بخاطر مبارزه با مفسدان و بخصوص دستگاه سراسر ظلم هارونی ، دستگیر و زندانی شد، او حتی در سخت ترین شرایط مثل کوهی استوار ایستادگی کرد، به عنوان نمونه : یک بار از زندان به هارون نامه نوشت که در فرازی از آن چنین نگاشت :

هیچ روز به سختی بر من نمی گذرد، مگر اینکه به عکس بر تو با آسایش و رفاه می گذرد، اما بدان که هر دو رهسپار روزی (روز قیامت) خواهیم شد که پایانی ندارد و در آن روز مفسدان و تبهکاران در زیان خواهند بود. <sup>(97)</sup>

## 70 - مذاکره امام کاظم با مهدی عباسی درباره فدک

مهدی عباسی (سومین خلیفه مقتدر عباسی برای سرپوش گذاشتن به جنایات خود و خاموش ساختن جنبشهای آزادیبخش) اعلام عمومی کرد که می خواهم مظالم عباد و حقوقی که مردم برگردن من دارند به صاحبانشان بدهم .

امام کاظم علیه السلام این اعلام را شنید، نزد مهدی عباسی رفت و دید او در ظاهر مشغول ادای حقوق مردم است به او رو کرد و فرمود:

ما بال مظلمتنا لا ترد: چرا حقوق از دست رفته ما به ما باز نمی گردد؟.

مهدی گفت : حقوق شما چیست ؟

امام فرمود: فدک .

مهدی گفت : حدود فدک را مشخص کن تا به شما باز گردانم .

امام فرمود: حد اول آن ، کوه احد است ، حد دوم آن ، عریش مصر است ، حد سوم آن سیف البحر (حدود دریای خزر) است . و حد چهارم دومه الجندل (عراق) است .

مهدی گفت : همه اینها از حدود فدک است ؟

امام فرمود: آری .

مهدی آنچنان ناراحت شد که آثار خشم در چهره اش آشکار گردید، چرا که امام با این پاسخها، به او فهماند که زمام حکومت بر همه دنیای اسلام باید در دست ما باشد.

مهدی برخاست و از آنجا رفت در حالی که می گفت : این حدود بسیار است

باید پیرامون آن بیندیشم .

به این ترتیب ، امام هفتم ، نقشه مرموز مهدی عباسی را نقش بر آب ساخت .  
(98)

از گفتار امام کاظم علیه السلام است :

الرفق نصف العیش .

رفاقت و صمیمیت بامردم ، نصف زندگی (سالم) است . (99)

### معصوم دهم - امام هشتم :

نام : علی بن موسی علیه السلام .

لقب معروف : ابوالحسن ، رضا

پدر و مادر : امام موسی بن جعفر علیه السلام نجمه .

وقت و محل تولد : یازده ذیقعده سال 148 هجری قمری در مدینه متولد شد .

دوران امامت : بیست سال (از سال 183 تا 203 هجری قمری) .

طاغوت‌های زمان امامت : هارون الرشید ، امین و مامون عباسی .

وقت و محل شهادت : آخر صفر سال 203 هجری قمری در سن 55 سالگی

بوسیله مامون ، مسموم شده در سناباد نوقان (که امروز یکی از محل های شهر

مشهد است به شهادت رسید .

مرقد منورش : در مشهد مقدس (در کشور ایران) قرار دارد .

دوران زندگی آن حضرت را می توان در سه بخش زیر مشخص کرد :

1 - دوران قبل از امامت (از سال 148 تا 183 هجری قمری) 35 سال .

2 - دوران امامت (17 سال در مدینه) .

3 - دوران امامت (سه سال) در خراسان ، که حساسترین زندگی سیاسی آن

حضرت در این سه سال بوده است که سرانجام مامون که می خواست با آوردن

حضرت رضا علیه السلام به خراسان ، سرو صداها را خاموش کند، نتیجه عکس گرفت ، و روز بروز بر علاقمندان امام ، افزوده شد، سرانجام مامون بطور مرموز، آن حضرت را مسموم و شهید کرد.

آن حضرت تنها یک فرزند داشت یعنی امام جواد که هنگام شهادت پدر، حدود هفت سال داشت .

## 71 - نگاهی به معاشرت امام هشتم علیه السلام

ابراهیم بن عباس گوید: هرگز ندیدم امام رضا علیه السلام به کسی - ولو به یک کلمه - جفا و بی مهری کند و نیز ندیدم که سخن شخصی را قطع نماید، بلکه صبر می کرد تا سخن او به آخر برسد، و ندیدم که آن حضرت تا آنجا که امکان داشت، تقاضای کسی را رد نماید، او هرگز پاهایش را کنار افرادی که در حضورش بودند دراز نمی نمود و هرگز در حضور افراد تکیه نمی کرد، و هرگز ندیدم که آن حضرت به خدمتکاران و غلامان آزاد شده اش ناسزا بگوید، و ندیدم او را که آب دهانش را بیرون بیندازد، و هرگز او را ندیدم که خنده با صدا بکند بلکه خنده اش تبسم و لبخند بود، وقتی که خلوت می کرد و کنار سفره می نشست همه خدمتکاران و غلامان حتی دربانهای اسطبل ها را کنار سفره می نشاند و با هم غذا می خوردند.

آن حضرت شب کم می خوابید، بسیار سحر خیز بود، بیشتر شبها را از آغاز تا صبح به عبادت می پرداخت، بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز در هر ماه را حتما انجام می داد و می فرمود: روزه سه روز هر ماه، معادل روزه همه زمانها است، او کارهای نیک بسیار می کرد و غالبا آن را در شبهای تاریک انجام می داد. (100)



## 72 - نامه ای از حضرت رضا علیه السلام به فرزندش

بزنتی می گوید: نامه ای از حضرت رضا علیه السلام را به ابوجعفر (امام جواد که در آن هنگام کودک بود) خواندم نوشته بود: به من خبر رسیده که خدمتکاران ، تو را از درب کوچک خانه بیرون می برند، از این رو که بخل دارند تا از ناحیه تو خیری به کسی نرسد تو را به حقی که بر گردنت دارم ، هنگام وارد شدن به خانه و خارج شدن از درب بزرگ رفت و آمد کن و همراه خود پول بردار، به هر کس از عموها که رسیدی کمتر از پنجاه دینار نده ، و به هر کس از عمه ها رسیدی کمتر از 25 دینارند<sup>(101)</sup> اگر بیشتر داری ، آن با خودت است . چرا که می خواهم خداوند (در پرتو انفاق ) مقامت را بالا ببرد فانفق و لا تخش من ذی العرش اقتارا.<sup>(102)</sup>

انفاق کن و از اینکه از ناحیه خدای بزرگ در مضیقه زندگی بیفتی مترس .

## 73 - شفاعت وسیع ولی مشروط

مردی خراسانی به حضور امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب رسول خدا را دیدم ، گوئی به من می فرمود: چگونه می اندیشید وقتی که پاره ای از تن من در زمین شما دفن گردد و (آیا) امانت مرا حفظ می کنید، ستاره مرا در خاک خود پنهان می سازید؟.

امام فرمود: من در زمین شما دفن می شوم ، و من پاره ای از تن پیامبر شما و همان امانت و ستاره هستم ، بدانید هر کس که مرا زیارت کند در حالی که حق مرا که خدا واجب کرده می شناسد، من در پدرانم شفاعت کنندگان در روز قیامت هستیم و کسی که ما شفاعت او کنیم نجات می یابد هر چند همچون گناه جن و انس را داشته باشد، و پدرم از پدرانم خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مرا در خواب ببیند، حتما مرا دیده است ، زیرا شیطان به صورت من در نمی آید و همچنین به صورت هیچ یک از اوصیاء من مجسم نمی شود و نه به صورت هیچ یک از شیعیان (حقیقی) اوصیاء من ، و بدانکه خوابهای صادق (راست) جزئی از هفتاد جزء نبوت است . (103)

## 74 - فریادرسی از مستضعفین

یاسر، خادم مامون گوید: در حضور حضرت رضا علیه السلام بودیم ناگهان صدای قفل دربی که از خانه مامون به خانه حضرت رضا علیه السلام باز می شد به صدا در آمد، امام به حاضران فرمود: متفرق شوید، آنها رفتند، مامون از همان در وارد شد، امام خواست جلو پای مامون برخیزد مامون آن حضرت را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند داد برنخیزد، سپس امام را در آغوش گرفت و بوسید و کنارش نشست ، و نامه ای در آورد و خواند که در آن نوشته بود سپاه اسلام قریه های کابل را فتح کرده اند...

امام به مامون فرمود: از فتح این قریه ها خوشحال شدی ؟

امام فرمود: ای رئیس ! در مورد امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مورد سلطنتی که بر آنها داری از خدا بترس و پرهیزکار باش چرا که تو امور مسلمانان را تباه ساخته ای و شوون آنها را به غیر آنها واگذاشته ای که هر طور خود بخواهند انجام می دهند، تو این قریه ها را فتح کرده ای ولی مرکز وحی و هجرت (مدینه) را فراموش کرده ای ، مهاجران و انصار مورد ظلم قرار می گیرند، یک عمر بر مظلوم می گذرد و همچنان در سختی بسر می برد و از تامین زندگی ابتدائی عاجز است و کسی نیست تا شکایت خود را به او بکند و دستش به تو نمی رسد، از خدا بترس ، در مورد شوون مسلمانان ، برو به مدینه خانه نبوت و مرکز مهاجران و انصار، آیا نمی دانی که حاکم مسلمانان همچون عمود (ستون) خیمه است که در وسط خیمه قرار گرفته و هر کس بخواهد دستش به آن می رسد؟

مامون گفت : چه باید کرد؟

امام فرمود: به حجاز برو و به شوون مسلمانان برس و مستقیماً با مردم آنجا صحبت کن و دردهای آنها را بشنو و به حوائج آنها رسیدگی کن ، فردای قیامت خداوند تو را به حساب می کشد و از تو باز خواست می کند.

مامون تحت تاثیر گفتار امام رضا علیه السلام قرار گرفت ، اما ذوالریاستین ، مامون را از تصمیم خود به رفتن حجاز پشیمان کرد. <sup>(104)</sup>

البته هم تقصیر مامون بود که افرادی را وزیر و رئیس کرده بود که او را از انجام کارهای خیر باز می داشتند، و هم تقصیر روسا بود که نمی گذاشتند حضرت رضا علیه السلام زندگی مستضعفین را سامان بخشد ولی امام از کسی وحشت نداشت ، تا سرحد شهادت ایستادگی کرد و حجت و عذر را بر سردمداران تمام نمود، هر چند به قیمت جانش تمام شد.

## 75 - اعجازی عجیب در مورد شهادت حضرت رضا علیه السلام

هرثمه بن اعین (خواجه مراد) نقل می کند: صبیح دیلمی یکی از اصحاب خاص مامون گفت: شبی مامون مرا با سی نفر از غلامان مخصوص خود طلبید و به ما گفت: مرا به شما حاجتی است که اگر آن را برآورید به هر یک از شما یک همیان پر از طلا و ده ملک مستقل می دهم و تا زنده ام شما مقرب ترین افراد نزد من خواهید بود، آیا حاضرید حاجت مرا برآورید؟ همه گفتند: اطاعت امیرمؤمنان مامون بر ما واجب است.

آنگاه دستور داد و به هر یک از ما یک شمشیر زهر آلودی دادند و گفت همین ساعت به منزل علی بن موسی الرضا علیه السلام می روید و دور او را می گیرید و از دو شمشیر او را قطعه قطعه می نمائید، و خون و مو و گوشت و استخوانش را مخلوط می کنید و این دستور را پنهان کنید و به هیچ کس نگوئید. ما طبق دستور بطور ناگهانی به منزل حضرت رضا علیه السلام رفتیم، آن حضرت را در رختخواب دیدیم، دورش را گرفتیم، به او حمله کرده و بدنش را قطعه قطعه نمودیم و خون شمشیرهای خود را با رختخواب آن جناب پاک نمودیم و سپس به منزل مامون بازگشتیم و خبر کشتن امام را به او دادیم و سوگندهای زیاد خوردیم که مطابق دستور عمل شد.

مامون از ما تشکر کرد و به ما اجازه مرخصی داد.

چون صبح زود نزد مامون رفتیم، دیدم لباس سیاه در بر نموده و با سروپای برهنه قصد دارد (به عنوان عزاداری رحلت امام) از منزل بیرون آید، من جلو در به همراه او شدم، وقتی که نزدیک حجره امام رضا رسیدیم، صدای آن حضرت به گوش ما رسید، مامون لرزان شد و به من گفت: زود وارد حجره بشو و خبری برایم بیاور وارد حجره شدم دیدم آن حضرت در کمال سلامتی،

مشغول عبادت است ، به من رو کرد و فرمود: ای صبیح ! (يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَآ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) . (105)

آنها می خواهند نور خدا را بادهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی خواهد که نورش را کامل کند هر چند کافران نپسندند.

سپس فرمود: سوگند به خدا نیرنگ آنها (دشمنان) به ما ضرر نمی رساند تا وقتی که اجل فرا رسد.

صبیح گوید: برگشتم و سلامتی امام را به مامون اطلاع دادم مامون با کمال شرمندگی به خانه اش بازگشت .

هرثمه گوید: خداوند را بسیار شکر کردم و بحضور امام رسیدم فرمود: این مطلب را به هیچ کس نگو مگر به کسی که قلبش سرشار از ایمان و ولایت ما است . (106)

از گفتار حضرت رضا علیه السلام است :

مثل استغفار (توبه) مثل برگهای درختی است که وقتی آن درخت را تکان می دهند، برگهایش می ریزد (یعنی توبه این چنین گناهان را می ریزد)، و کسی که استغفار از گناه می کند و در عین حال آن را انجام می دهد مانند کسی است که خداوند را به مسخره گرفته است . (107)

## معصوم یازدهم - امام نهم :

نام : امام محمد علیه السلام .

القاب معروف : جواد، ابوجعفر .

پدر و مادر: علی بن موسی علیه السلام ، خیزران .

وقت و محل تولد: ده رجب سال 195 هجری قمری در مدینه متولد شد.

دوران امامت : هفده سال (از سال 203 تا 220 ه.ق )

طاغوت‌های زمان : مامون و معتصم (هفتمین و هشتمین خلیفه عباسی ) بودند.

وقت و محل شهادت : آخر ذیقعدہ سال 220 ه.ق در سن 25 سالگی بر اثر

زهری که به دستور معتصم عباسی توسط ام الفضل همسر آن حضرت (دختر

مامون ) به او رسید، در بغداد به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در شهر کاظمین عراق است .

ماجرای زندگی این بزرگوار را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد:

1 - هفت سال قبل از امامت .

2 - هفده سال دوران امامت - و از آنجا که همسرش ام الفضل نازا بود -

آن حضرت با کنیزی بنام سمانه ازدواج کرد، که مادر امام دهم است .

## 76 - عمامه نیکوکار در حضور امام جواد علیه السلام

قاسم بن محسن گوید: در سفر مکه در راه ، شخصی مستمند و ضعیفی را دیدم ، یک قرص نان به او (صدقه ) دادم ، سپس با همراهان به راه خود ادامه دادم ، در راه گردباد تندی وزید که عمامه همه ما را با خود برد. در مدینه به حضور امام جواد علیه السلام رسیدم به من فرمود: ای قاسم گردباد، عمامه های تو و همراهان را با خود برد؟  
گفتم : آری .

امام به خدمتکارش فرمود: برو عمامه قاسم را بیاور، خدمتکار داخل خانه شد و همان عمامه خودم را آورد و به من داد.

به امام جواد علیه السلام عرض کردم : چگونه این عمامه نزد شما آمد؟ در پاسخ فرمود: به آن شخص مستمند در راه صدقه دادی ، خداوند صدقه تو را پذیرفت و از تو تقدیر نمود، و عمامه ات را برگرداند ان الله لا یضیع اجر المحسنین . (108)  
قطعا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند (109)



## 77 - فرازی از علم امام جواد علیه السلام

مامون (هفتمین خلیفه عباسی) به خاطر سیاست جلب قلوب مردم می خواست دخترش ام الفضل را به ازدواج حضرت جواد علیه السلام درآورد، بستگان او از این کار ناراضی بودند حتی اعتراض شدید کردند.

مامون اوصاف عالی از جمله کمال علم امام جواد علیه السلام را به اطلاع آنها رساند، و پس از گفتگوهای زیاد بنابراین شد که یک مجلس باشکوهی تشکیل شود، و یحیی بن اکثم که فرد زیرک و هوشمندی بود، سؤالاتی از امام جواد بکند، آن مجلس را تشکیل شد، یحیی بن اکثم سؤالاتی از امام جواد علیه السلام کرد و آن حضرت به خوبی جواب داد که همه مجلسیان متحیر شدند.

تا اینکه به تقاضای یحیی، بنابراین شد که امام از او سوال کند، امام رو به یحیی کرد و فرمود: به من خبر بده از مردی که اول روز به زنی نگاه کند، حرام باشد، و وقتی که ساعاتی از روز گذشت، نگاه او به آن زن جایز باشد، و هنگام ظهر، نگاهش حرام باشد و هنگام عصر جایز باشد، و هنگام غروب، حرام باشد و آخر شب جایز باشد، و نصف شب حرام و هنگام طلوع فجر جایز باشد، بگو ندانم این مسائل چگونه است؟

یحیی گفت: سوگند به خدا پاسخ این سوال و وجوه آن را نمی دانم.

امام جواد علیه السلام فرمود: این زن، کنیز شخصی بود، مردی به او در اول روز نگاه کرد، نگاه او حرام بود، پس از ساعاتی آن کنیز از صاحبش خرید، نگاه آن مرد به آن زن جایز شد، هنگام ظهر آن کنیز را آزاد کرد، نگاه مرد به آن زن حرام گردید، هنگام عصر با آن زن ازدواج کرد، نگاه او به آن زن جایز شد، هنگام غروب آن مرد نسبت به آن زن، <sup>(110)</sup>ظهار کرد و نگاه آن مرد به آن زن، حرام شد، و در آخر شب کفارهظهار را داد و نگاه به آن زن برای او جایز شد

نصف شب او را طلاق داد، نگاه مرد به آن زن حرام شد، صبح آن زن رجوع کرد، نگاه به آن زن جایز گردید!!

همه حاضران از طرح این مساله و وجوه آن ، حیران شدند - با توجه به اینکه امام جواد علیه السلام در آن وقت نوجوان بود - و به این ترتیب اقرار به عظمت علمی امام جواد علیه السلام نمودند. <sup>(111)</sup>

## 78 - نشانه ای از صدق امامت

محمد بن ابی العلاء گوید: با یحیی بن اکثم ملاقات کردم ، به او گفتم از علوم علویان اگر چیزی داری برایم بگو، گفت : یک مطلب را به تو خبر می دهم و مشروط بر اینکه تا زنده ام به کسی نگوئی من به او قول دادم که به کسی نمی گویم .

گفت : به مدینه رفتم ، دیدم فرزند امام رضا علیه السلام (امام جواد) کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است ، با او پیرامون مسائل مناظره کردم ، همه را پاسخ داد، در دلم مطلبی مانده بودم ، گفتم می خواهم آن را آشکار نمایم ، امام جواد علیه السلام به من فرمود. من به تو خبر می دهم که آن مطلب چیست ؟ تو می خواهی بررسی در این زمان امام کیست ؟

گفتم : سوگند به خدا می خواستم همین سوال را بپرسم .

فرمود: امام این زمان ، من هستم ، گفتم : نشانه صدق می خواهم ، عصایی که در دستش بود، به اذن خدا به سخن آمد و گفت : مولای من امام این زمان است و او است حجت بر مردم . <sup>(112)</sup>

## 79 - نیرنگ مامون خنثی شد:

مامون از راههای گوناگونی وارد می شود تا بهانه ای بر ضد امام جواد علیه السلام بدست آورد، یکی از نیرنگهای او این بود که دستور داد سالن مخصوص کاخ را با بهترین تشریفات آراستند، به گونه ای که صد نفر از ندیم های زیبا رویی که در دستشان جام طلا بود گردش می کردند تا به مهمانان شربت بدهند.

از سوی دیگر مامون به نوازنده و آوازه خوان خود به نام (مخارق دستور داد تا می تواند بر بزم مجلس بیفزاید، و در این حال امام جواد علیه السلام را ناگزیر کردند که وارد مجلس گردد.

امام وارد شد، ولی بی آنکه به آن زرق و برقها توجه کند در کناری که در ظاهر نامناسب بود نشست .

مخارق که نوازندگی می کرد یک مرتبه فریادی کشید و نقش بر زمین شد، صدای او موجب شد تا همه مردم اطراف او جمع شوند و ببینند چه خبر شده است ؟ وقتی به هوش آمد به نوازندگی و موسیقی خود ادامه داد.

امام جواد علیه السلام سربلند کرد و به او فرمود: از خدا بترس و پرهیزکار باش او اعتنا به موعظه امام نکرد و به ساز و آواز خود ادامه داد، چند لحظه نکشید که وسائل نوازندگی از دستش افتاد، و دستش فلج و بی اختیار گردید، و به همین درد مبتلا بود تا مرد.

روزی مامون از مخارق پرسید که چرا چنین شدی ؟

او در پاسخ گفت : وقتی ابوجعفر (امام جواد) فریاد کشید من به این حال در

افتادم <sup>(113)</sup>

## 80 - حسادتی که موجب کشتن امام شد

امام جواد علیه السلام یگانه فرزند حضرت رضا علیه السلام ، جوانترین امامان است که در سن 25 سالگی به شهادت رسید، جریانات سیاسی زمان مامون باعث شد که امام جواد علیه السلام ناگزیر با ام الفضل دختر مامون ازدواج کند، ولی این دختر، عقیم (نازا) بود، و همین موضوع باعث شد که امام جواد با کنیزی بنام سمانه (مادر امام دهم) ازدواج کند.

ام الفضل به ظاهر بر سر این موضوع (ولی در باطن به علت رموز سیاسی) تصمیم گرفت که امام جواد علیه السلام را مسموم کرده و به شهادت برساند.

به دستور عمویش معتصم عباسی (هشتمین خلیفه عباسی) در میان غذای امام زهر ریخت و یا انگوری را مسموم کرد و به او خورد امام جواد علیه السلام داد، چیزی نگذشت که اثر زهر، آن حضرت را به بستر بیماری انداخت ، ام الفضل چون حال آن امام را دید پشیمان شد و گریه می کرد، امام به او فرمود: اکنون که مرا شهید کردی گریه می کنی ؟ از خداوند می خواهم تو را به مرضی مبتلا کند که درمان نداشته باشد سرانجام امام به شهادت رسید.

مدتی نگذشت که دعای امام در مورد ام الفضل مستجاب شد، و دردی او را فرا گرفت که مداوای پزشکان مؤثر واقع نشد، و همان باعث گردید که به جهنم واصل شود به سزای عملش برسد. <sup>(114)</sup>

از گفتار امام جواد علیه السلام است :

العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء.

ظالم و یاری کننده ظالم ، و کسی که به کار ظالمی راضی است ، هر سه

شریکند. <sup>(115)</sup>

## معصوم دوازدهم - امام دهم

نام : امام علی علیه السلام .

القاب معروف : هادی ، تقی ، ابوالحسن

وقت و محل تولد: 15 ذیحجه سال 212 هجری در مدینه متولد شد.

دوران امامت : سی و سه سال (از سال 220 تا 254)

طاغوت‌های زمان امامت : معتصم ، واثق ، متوکل ، منتصر، مستعین ، معتز

بودند.

وقت و محل شهادت : سوم رجب سال 254 در سن چهل و دو سالگی در

شهر سامره بر اثر زهری که به دسیسه معتز (سیزدهمین خلیفه عباسی) (توسط

معتمد عباسی) به آن حضرت خوراندند به شهادت رسید.

مرقد شریفش : در شهر سامره کشور عراق است .

ماجرا زندگی آن حضرت را می توان در سه بخش مشخص کرد:

1 - دوران قبل از امامت (از سال 212 تا 220 ه.ق)

2 - دوران امامت در زمان خلفای قبل از متوکل .

3 - دوران امامت در سخت ترین شرائط در زمان خلافت چهارده ساله

دیکتاتوری متوکل (دهمین خلیفه عباسی) و سپس خلفای بعدی .

## 81 - گرایش فرمانده سپاه به امام هادی علیه السلام

ابوهاشم جعفری گوید: در زمانی که ظلم حکومت (طاغوتی) واثق (نهمین خلیفه عباسی) به مدینه سرایت کرد و سربازان او در جستجوی بادیه نشینان بودند، امام هادی علیه السلام به ما فرمود: برویم تا سپاه این ترکی (گویا فرمانده سپاه بود) را بنگریم .

همراه امام از منزل بیرون آمدیم ، و در کنار سپاه ترکی عبور کردیم ، امام هادی علیه السلام با ترکی به زبان ترکی صحبت کرد، ناگهان دیدم ، ترکی از اسبش پیاده شد، و پای اسب امام را بوسید.

من نزد ترکی رفتم و او را سوگند دادم و گفتم این مرد (امام هادی) به تو چه گفت ؟ (که تو شیفته او شدی).

ترکی در جواب گفت : این مرد (امام هادی) پیغمبر است ، گفتم : نه او پیامبر نیست .

ترکی گفت : او مرا به نامی که در کودکی در بلاد ترک نشین داشتم ، خواند، که این نام را احدی تاکنون نمی دانست (از این رو شیفته او شدم).<sup>(116)</sup>

## 82 - تبعید از مدینه به سامرا

امام هادی علیه السلام در مدینه می زیست ، او در هر فرصت مناسب مردم را از حکومت طاغوتی متوکل بر حذر می داشت و با رعایت اهم و مهم ، افشاگری می کرد.

عبدالله بن محمد (فرماندار مدینه ) جریان را به متوکل (دهمین خلیفه خونخوار عباسی ) گزارش داد.

متوکل برای او نامه نوشت که : امام هادی علیه السلام را به پادگان بیار و از آنجا به سامرا منتقل کن .

فرماندار مدینه آن حضرت را همراه یحیی بن هرثمه به شهر سامرا (که مقر حکومت متوکل بود) فرستاد و نخست آن حضرت را به اردوگاه فقرا بردند و سپس در خانه انفرادی تحت نظر نگه داشتند. <sup>(117)</sup>

سرانجام فرزندان متوکل نتوانستند وجود نورانی امام هادی علیه السلام را تحمل کنند لذا آن حضرت را مسموم نموده و شهید کردند.

## 83 - شکوه امام هادی علیه السلام

محمد بن حسن اشتری گوید: من کودکی بودم ، کنار منزل متوکل (دهمین خلیفه عباسی) همراه جمعی از طالبی و جعفری و عباسی ، بودیم که ناگهان امام هادی علیه السلام تشریف آوردند، مردم همه به احترام ایشان پیاده راه می رفتند تا آن حضرت وارد بر متوکل شد (با توجه به اینکه آن حضرت مجبور بود که نزد متوکل برود).

بعضی از حاضران به بعضی می گفتند: چرا باید این جوان آنهمه احترام قائل شد، او که از ما شریف تر نیست و سنتش نیز از ما بیشتر نمی باشد، سوگند به خدا هنگامی که بیرون آمد دیگر هرگز پیاده کنارش حرکت نمی کنیم .

چند لحظه نگذشت که امام هادی بیرون آمدند، شکوه امام آنچنان مردم را تحت الشعاع قرار داد که آنها بی اختیار، به احترام امام علیه السلام برخاستند و پیاده بدرقه اش کردند. (118)



## 84 - مانوری که درهم شکست

متوکل (دهمین خلیفه مقتدر و جنایتکار عباسی) که امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامرا آورده و در پادگان خود تحت نظر قرار داده بود روزی خواست قدرت خود را به امام هادی علیه السلام نشان دهد و به اصطلاح مانور نظامی بدهد تا امام هادی و طرفدانش از شورش بر ضد حکومت بترسند.

متوکل دستور داد نود هزار از افراد ترک ارتش خود، که در سامرا بودند، هر کدام توبره علف خوری اسب خود را یک بار پر از خاک کرده و در نقطه ای بریزند.

همه سربازان و افسران این کار را کردند، در نتیجه کوه بزرگی از خاک پدید آمد که به تل مخالی<sup>(119)</sup> نامیده شد.

سپس دستور داد، امام هادی علیه السلام را حاضر کردند و به بالای آن تل بردند تا سپاه بیکران متوکل را از نزدیک ببینند.

امام به اجبار بالای تل قرار گرفت، متوکل نیز در حضور امام بود، ارتشیان از اطراف آن تل کوه پیکر، رژه می رفتند، و در حالی که غرق در اسلحه بودند و همه امکانات لوژیستیکی ارتش متوکل با آرایش مخصوص به صحنه آمده بودند، در این هنگام متوکل رو به امام هادی علیه السلام کرد و گفت: لشکر من را می بینی؟

امام فرمود: آیا من هم لشکر خود را به نمایش در آورم؟

متوکل گفت: مانعی ندارد.

امام دعایی کرد و ناگهان متوکل دید بین زمین و آسمان پر از فرشتگان غرق در اسلحه است، نتوانست تعادل خود را کنترل کند، افتاد و بیهوش شد (چرا که

دید لشکریانش در برابر عظمت لشکر امام ، همچون مورچکانی در برابر سپاه بی کران است).

وقتی متوکل به هوش آمد، امام به او فرمود: هدف ما دنیا نیست بلکه معنویات و آخرت است ، بنابراین آنچه که تو می پنداری ، اساسی ندارد<sup>(120)</sup> یعنی وقتی دنیا، خوب است که همه این امکانات در راه خدا و برقراری نظام اسلامی باشد.

به این ترتیب مانور عظیم متوکل درهم شکسته شد، اما آن یاغی خیره سر آنهمه مقامات عالی را از امام هادی علیه السلام می دید، در عین حال از مرکب غرور پایین نمی آمد تا سرانجام بدست اطرافیانش قطعه قطعه شد و به درک واصل گردید.

## 85 - داستان عجیب اصفهانی

در عصر امام هادی علیه السلام شخصی بنام عبدالرحمن ساکن اصفهان و پیرو مذهب تشیع بود (با توجه به اینکه در آن زمان ، شیعه در اصفهان کم بود) از عبدالرحمن پرسیدند چرا تو امامت امام هادی علیه السلام را پذیرفتی نه غیر او را.

در پاسخ گفت : من فقیر بودم ولی در جرات و سخن گفتن قوی بودم ، در سالی همراه جمعی از اصفهانیها به عنوان اینکه به ما ظلم می شود برای شکایت به شهر سامره نزد متوکل (دهمین خلیفه مقتدر عباسی ) رفتیم ، کنار در قلعه متوکل منتظر اجازه ورود بودیم ، ناگهان شنیدم که متوکل دستور احضار امام هادی علیه السلام را داده تا او را به قتل برساند.

من به بعضی از حاضران گفتم : این کیست که فرمان به احضار او و سپس اعدام او داده شده است ؟ در جواب گفت : این کسی است که رافضی ها (شیعه ها) او را امام خود می دانند، من تصمیم گرفتم در آنجا بمانم تا بینم کار به کجا می کشد.

بعد از ساعتی دیدم امام هادی سوار بر اسب آمدند، مردم تا او را دیدند در طرف راست و چپ اسب او براه افتادند، همین که چشمم به امام هادی خورد محبتش بر دلم جای گرفت ، دعا کردم که خداوند وجود نازنین امام هادی علیه السلام را از شر متوکل حفظ کند، همچنان ناراحت و نگران بودم و دعا می کردم که امام در میان جمعیت به من رسید و فرمود: خداوند دعایت را مستجاب می کند، و مال و فرزند و عمرت زیاد خواهد شد.

من از اینکه امام چنین از نهان خبر داد متحیر شدم بطوری که رنگم تغییر کرد  
حاضران گفتند چه شده؟ چرا چنین حیرت زده ای؟ گفتم: خیر اسعت ولی  
اصل، ماجرا را به کسی نگفتم.

بعدا که به اصفهان برگشتم کم کم بر مال و فرزندم افزوده شد و غنی شدم، و  
اکنون بیش از هفتاد سال دارم این بود علت تشیع من که این گونه به حقیقت  
رسیدم<sup>(121)</sup>

ایوب بن نوح گوید:

برای امام هادی علیه السلام نامه نوشتم همسرم حامله است، برایم دعا کن خداوند  
پسری به من بدهد.

در پاسخ نوشت: (تصمیم بگیر) وقتی که به دنیا آمد، نامش را محمد بگذار.  
سرانجام خدا پسری به من داد و نامش را محمد گذاشتم.<sup>(122)</sup>

## معصوم سیزدهم - امام یازدهم :

نام : امام حسن علیه السلام .

القاب معروف : عسکری - ابومحمد.

پدر و مادر: امام هادی علیه السلام - سلیل .

وقت و محل تولد: هشتم ربیع الثانی یا 24 ربیع الاول سال 232 هجری

قمری در مدینه متولد شد.

دوران امامت : شش سال (از سال 254 تا 260 ه.ق )

طاغوت‌های زمان امامت : المعتدی و المعتمد بالله (چهاردهمین خلیفه عباسی

).

وقت و محل شهادت : هشتم ربیع الاول سال 260 ه.ق به دسیسه معتمد

(چهاردهمین خلیفه عباسی ) در شهر سامره در سن 28 سالگی به شهادت

رسید.

مرقد شریفش : در شهر سامره کشور عراق واقع است .

ماجرا زندگی آن حضرت را می توان در دو بخش زیر مشخص کرد:

1 - دوران قبل از امامت (22)

2 - دوران امامت (شش سال )

و آن حضرت بیش از سایر امامان تحت مراقبت طاغوت‌های زمانش بود و

اکثرا در زندان بسر می برد و در بیرون زندان تحت کنترل شدید بود.

## 86 - پاسخ امام یازدهم به دو سوال مهم

در دورانی که امام حسن عسگری علیه السلام زندانی بود، یکسال بر اثر خشکسالی قحطی شد، گرسنگی بیداد می کرد، علمای اسلام مردم را جمع کرد و برای نماز استسقاء (طلب باران) به بیابان بردند، نماز خواندند، و حتی چند بار نماز استسقاء خواندند ولی اثری از باران دیده نشد.

عجیب اینکه علمای نصاری با مسیحیان نماز استسقاء خواندند باران آمد، روز بعد نیز نماز خواندند، باران زیادتر آمد...

و این موضوع باعث شکست و آبروریزی مسلمین شد، یکی از شیعیان به هر نحوی بود خود را به زندان رسانده و خدمت امام حسن عسگری علیه السلام رسید و جریان را عرض نمود و دید در میان زندان قبری کنده شده گریه کرد و عرض نمود ای امام بزرگوار من طاقت ندارم شما را در این قبر دفن کنند، حضرت فرمود: ناراحت نباش، خدا نیز چنین مقرر نکرده است.

او عرض کرد: دو مطلب مهم مرا به اینجا آورده است:

1 - از شما بپرسم که طبق روایات شما باید با روزگار دشمنی نکرد، منظور

چیست؟

امام فرمود: منظور از روزگار ما اهل بیت هستیم: شنبه متعلق به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکشنبه به علی علیه السلام دوشنبه به امام حسن و امام حسین علیهما السلام، سه شنبه به امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و امام کاظم و امام رضا علیهما السلام، چهارشنبه به امام جواد و پدرم حضرت هادی علیه السلام و پنجشنبه متعلق است به من و جمعه متعلق است به فرزندم حضرت مهدی علیه السلام که زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شد پر از عدل و داد می کند.

2 - سوال دو مهم این است که علمای شیعه سه روز برای نماز استسقاء به بیابان رفتند و نماز خواندند باران نیامد ولی علمای نصرانی رفتند و نماز خواندند و باران آمد و هر بار رفتند باران بارید و اگر امروز هم به دعای آنها باران بیاید ترس آن است که شیعیان در عقیده خود متزلزل شوند و به مسیحیت بگردند.

امام فرمود: اما نصاری روزی به قبر یکی از پیامبران برخوردند و استخوان ریزی از بدن آن پیامبر بدست آوردند و اکنون در نماز آن استخوان را در میان انگشتان خود گذاشته ظاهر می کنند و از این رو باران می آید، تو خود را فوراً به او برسان و از میان انگشتان او آن استخوان را بیرون آور تا ابرها متفرق شود و باران قطع گردد.

آن مرد همین دستور را انجام داد و در انجامش موفق گردید، در نتیجه ابرها رفتند و خورشید تابید، و علمای نصاری هر چه دعا کردند باران نبارید و شرمنده شدند، و شیعیان در حفظ ایمان خود استوار گشتند و از شک و تردید بیرون آمدند. <sup>(123)</sup>

و به نقل دیگر، خلیفه وقت امام حسن عسگری علیه السلام را از حبس بیرون آورد و به بیابان برد و جریان را به آن حضرت عرض کرد، امام جریان استخوان را بیان نمود و وقتی که توسط یکی از خادمان، استخوان را از دست عالم مسیحی ربود دیگر باران نیامد. <sup>(124)</sup>

## 87 - فریادرسی امام عسگری علیه السلام از دوستان

کافور خادم گوید: یونس نقاش که از دوستان و خادمان امام حسن عسگری علیه السلام بود، روزی به حضور امام آمد در حالی که مضطرب و لرزه بر اندامش بود عرض کرد: ای مولای من به تو در مورد خانواده ام وصیت می کنم که به آنها لطف و خیر داشته باشید.

امام فرمود: چه خبر؟

یونس عرض کرد: می خواهم از این دنیا بروم .

امام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: ای یونس چرا؟ مگر چه شده ؟ یونس عرض کرد: فرزند ظالم (منظورش فرزند خلیفه وقت است ) نگین انگشتری برایم فرستاد که سخنی در آن نقش کنم ، وقتی که مشغول کار شدم نگین دو نصف شد، فردا هم باید نگین را تحویل دهم و او ستمگری است یا دستور هزار تازیانه و یا اعدام مرا خواهد کرد.

امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: به منزلت برو، تا فردا خوشحال می شوی ، و این پیش آمد برای تو خیر است .

وقتی که فردا شد، باز یونس خدمت امام رسید و بسیار ناراحت و نگران بود و عرض کرد رسول خلیفه آمد و نگین را می خواهد.

امام فرمود: برو نزد او که هرگز جز خیر نبینی .

یونس عرض کرد: ای مولای من به او چه بگویم ؟

امام لبخندی زد و فرمود: برو نزد فرستاده خلیفه و پیام او را بشنو که خیر است .

یونس رفت و پس از ساعتی برگشت و به امام عرض کرد: ای مولای من ، کنیزهای دربار با هم درباره آن نگین بگو مگو کرده اند، پیام آور آمده به من می



گوید: اگر امکان دارد آن نگین را دو نصف کن ، تا هر چه بخواهی تو را بی نیاز سازیم .

امام حسن عسگری متوجه خدا شد و عرض کرد: خدایا حمد و سپاس مخصوص ذات پاک تو است ، چرا که ثنا گویت را تصدیق نمودی .

سپس به یونس فرمود: در جواب چه گفتی ؟ او عرض کرد: گفتم : به من

مهلت بده تا در این باره فکر کنم ..

امام فرمود: محکم کاری کردی .

## 88 - دلجویی و محبت امام نسبت به دوستان

شخصی بنام حلبی گوید: با عده ای برای زیارت امام حسن عسگری علیه السلام (درسامرا که آن حضرت تحت نظر بود) در روز ملاقاتی ، رفتیم ، از ناحیه آن حضرت نامه مخفیانه به دست ما رسید که کسی به من سلام نکند و اشاره ننماید، چرا که جان شما در خطر است (زیرا آنان که با امام تماس داشتند از طرف دستگاه طاغوتی عباسی ، مورد اتهام و خطر قرار می گرفتند)

حلبی گوید در این میان جوانی را دیدم ، گفتم اهل کجا هستی ؟ گفت : اهل مدینه هستم ، گفتم برای چه به اینجا (سامره) آمده ای ؟ گفت : اختلاف و اشتباهی بر سر موضوعی رخ داده آمده ام حل مساله را از امام حسن عسگری علیه السلام بپرسم ، من از نواده ابوذر غفاری هستم .

در این هنگام امام علیه السلام با خدمتکار بیرون آمد تا نظرش به آن جوان افتاد فرمود: آیا تو غفاری هستی ؟ او عرض کرد آری ، فرمود: مادرت حمدویه آن را بجا نیاورده ، او بانوی پاک است برگرد به خانه ات .

حلبی گوید: به جوان گفتم : تاکنون امام حسن عسگری علیه السلام را دیده بودی ؟، گفت : نه . (125)

## 89 - دگرگونی دشمن سر سخت

به دستور حکومت عباسی ، امام حسن عسگری را در زندان علی بن اوتاش افکندند، او بسیار با آل محمد ﷺ دشمنی داشت و دشمن سر سخت آل علی علیه السلام بود و در انحراف و جنایت و ظلم هیچ باکی نداشت .

امام حسن عسگری علیه السلام یک روز در زندان او بسر برد، در همین یک روز علی بن اوتاش آنچنان به امام گرایش پیدا کرد که به اصطلاح 180 درجه از وضع قبل ، دگرگون گردید و به احترام امام چشمش را بلند نمی کرد و سرافکنده بود و وقتی از حضور امام علیه السلام خارج شد، دیدند او از نظر شناخت و معرفت و گفتار از همه مردم بهتر است <sup>(126)</sup>

آری نور امامت ، این چنین بر قلب دشمن سرسخت تابید و او را از تباهیها پاک نموده و به سوی الله کشاند.

هنگامی که امام حسن عسگری علیه السلام در زندان بسر می برد، گروهی از نزدیکان دستگاه خلافت نزد رئیس زندان صالح بن رصیف رفتند و به او گفتند: زندگی را در زندان بر ابومحمد (امام حسن عسگری) تنگ و سخت کن، صالح در پاسخ گفت: دو نفر را مامور مخصوص زندان او کرده ام تا بر او سخت بگیرند، ولی آن دو نفر آنچنان تحت تاثیر معنویت ابومحمد (امام) قرار گرفته اند که در عبادت و نماز به مرحله عظیمی رسیده اند، سپس دستور داد آن دو نفر را احضار کردند و در حضور گروه عباسی به آنها گفت: وای بر شما، درباره این مرد (امام حسن عسگری) چه می گوئید؟ و کارتان با او به کجا رسیده است؟، آن دو نفر در پاسخ گفتند: چه بگوییم در مورد مردی که شبها را به عبادت و روزها را به روزه می گذراند، و جز عبادت به چیزی اشتغال ندارد، وقتی به او می نگریم لرزه بر اندام ما می افتد و اختیار از ما سلب می شود <sup>(127)</sup>

از سخنان امام حسن عسگری علیه السلام است: جمله بسم الله الرحمن الرحيم نزدیکترین سخن به اسم اعظم الهی است، که از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیکتر می باشد. <sup>(128)</sup>

## معصوم چهاردهم - امام زمان (عج):

نام: هم اسم پیامبر اسلام (م - ح - م - د) (صلوات الله علیهما).

لقاب: مهدی موعود، امام عصر، صاحب الزمان، قائم و...

پدر و مادر: امام حسن عسکری علیه السلام - نرجس علیها السلام.

وقت و محل تولد: روز 15 شعبان سال 255 یا 256 هجری قمری در سامرا متولد شد و حدود پنج سال تحت کفالت پدر بطور مخفی بود و در سال 260 هجری قمری که پدر بزرگوارش شهید شد، دارای مقام امامت گردید و به امر خداوند دو غیبت اختیار کرد.

1 - غیبت صغری: (که از سال 260 ه.ق شروع شد و در سال 329 ه.ق خاتمه یافت که تقریباً 70 سال می شود اقوال دیگری نیز گفته شده است.)  
2 - غیبت کبری: که از سال 329 ه.ق شروع شد و تا وقتی که خدا بخواهد و ظهور کند، ادامه خواهد یافت.

ماجرای زندگی آن حضرت را می توان در چهار بخش زیر مشخص کرد:

- 1 - دوران پدر (حدود پنج سال)
- 2 - دوران غیبت صغری که با چهار نفر به ترتیب: عثمان بن سعید، و محمد بن عثمان، و حسین بن روح، و علی بن محمد سیمری تماس داشت، و سپس به علی بن محمد سیمری دستور داد که جانشینی برای خود تعیین نکند.
- 3 - غیبت کبری و انتظار آن حضرت، و ملاقات بعضی با آن حضرت و... که آن حضرت در این زمان زمام امور را به ولی فقیه سپرده است.
- 4 - دوران درخشان ظهور آن حضرت و حکومت جهانی او.

## 91 - گوشه ای از ویژگیهای امام مهدی علیه السلام و یارانش

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن سخنانی درباره حضرت مهدی علیه السلام به سلمان فرمود: نام او نام من است ، و خوی او خوی من است ، کنیه او اباعبدالله است ، پرچم من در دست او است ، او زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده ، پر از عدل و داد می کند، ساکنان زمین و آسمان از او خشنودند، مردگان آرزوی زنده شدن دارند تا در حکومت او زندگی نمایند، کاخهای گمراهی را درهم می شکند و حجابها را از دلها بر می دارد، به داد مظلومان می رسد، (هنگام ظهور) به خانه کعبه تکیه کند و گوید: من بقیه (ذخیره) خدا و حجت و خلیفه او بر شما هستم .

یاران (مخصوص) او به شماره اصحاب بدر و شماره یاران طالوت یعنی 313 نفرند <sup>(129)</sup> همگی جوان و شجاع ، گوئی شیرانی هستند که از بیشه بیرون آمده اند، دلهای آهنین دارند، معتقد به یکتائی خداوند، و شب همچون شخص بچه مرده ناله می کنند، و شب و روز به عبادت مشغولند، دلهای آنها نسبت به همدیگر مهربان و متفق است ، اگر در جهان ، یک روز هم باقی بماند، حتما ظهور خواهد کرد، او قاتل دجال (طاغوت مزور) و حامی دین من است ، از آسمان منادی حق ، او را با نام قائم بخواند که صدای او را همه مردم جهان از شرق و غرب بشنوند... قطعه ابری بالای سر امام ظاهر می شود جبرئیل فریاد می زند این مهدی خلیفه خدا است ، آن امامی که در انتظارش بودید همین است از او پیروی کنید. <sup>(130)</sup>

## 92 - شفای مرجع نامدار شیعه

شیخ حر عاملی صاحب کتاب با عظمت و سائل شیعه که از علمای برجسته و مراجع عالیقدر شیعه بود و به سال 1104 ه.ق در مشهد رحلت کرد و در مدرسه میرزا جعفر جنب صحن مقدس حضرت رضا علیه السلام دفن گردید.

در کتاب اتبایة الهدایة نقل می کند: من هنگامی که ده ساله بودم ، به بیماری سختی گرفتار شدم ، به گونه ای که بستگانم یقین کردند که دیگر خواهم مرد، برایم گریه می کردند، و خود را برای سوگواری من مهیا می نمودند.

در بین خواب و بیداری بودم که ناگهان دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام علیهم السلام در کنار بسترم حاضرند، سلام کرده و با یک یک آنها مصافحه نمودم و میان من و امام صادق علیه السلام سخنی به میان آمد، ولی فراموش کردم جز آن که یادم هست ، آن حضرت برای من دعا کرد، تا اینکه بر ولی الله اعظم امام زمان (عج) سلام کردم و مصافحه نمودم و گریه کردم ، و عرض کردم : ای مولای من ، می ترسم در این بیماری بمیرم ، ولی هدفی که در علم و عمل دارم بدست نیاورم .

به من فرمود: نترس ، خداوند تو را شفا می بخشد، و عمر طولانی خواهی داشت ، در آنوقت ، کاسه ای که در دستش بود به من داد، من از آب آن کاسه آشامیدم ، در همان لحظه سلامتی خود را دریافتم ، و بیماری به طور کلی از من دور شد. (131)

## 93 - توسل به امام زمان باعث دفع بیماری و با شد

مرجع تقلید زمان خود مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم<sup>(132)</sup> نقل کرد: مدتی در شهر سامراء نزد مرحوم آیت الله العظمی. میرزای شیرازی (متوفی 1312 قمری) درس می خواندیم، روزی در وسط درس استاد بزرگ ما آیت الله سید محمد فشارکی (متوفی 1315 قمری) وارد شد، در حالی که بسیار مضطرب و نگران بود، علت نگرانش این بود که بیماری مسری وبا در عراق شیوع یافته بود و بسیاری از مردم را کشته بود، آقای آقا سید محمد فشارکی فرمود: آیا شما مرا مجتهد می دانید؟

گفتیم آری، فرمود: آیا مرا عادل می دانید؟ گفتیم آری (منظورم او این بود که پس از تایید، حکمی صادر کند) آنگاه گفت: من به تمام شیعیان سامره از زن و مرد حکمی صادر کند) آنگاه گفت: من به تمام شیعیان سامره از زن و مرد حکم می کنم که هر یک از آنها یک بار زیارت عاشورا را به نیابت از مادر امام زمان علیه السلام بخوانند، و آن مادر بزرگوار را در نزد فرزند بزرگوارش شفیع قرار دهند که امام زمان علیه السلام پیش خدای بزرگ از ما شفاعت نماید تا خداوند شیعیان سامراء را از بیماری وبا حفظ گرداند.

مرحوم آیت الله حائری گوید: وقتی که این حکم از مرحوم آیت الله سید محمد فشارکی صادر شد، چون خطر مرگ در میان بود، همه شیعیان اطاعت نمودند و در نتیجه، یک نفر شیعه در سامراه تلف نگردید، و خداوند متعال شیعیان را از این بلای عمومی نجات بخشید<sup>(133)</sup>



## 94 - ملاقات امیر اسحاق با امام زمان علیه السلام

مرحوم علامه محمد باقر مجلسی در کتاب بحار الانوار نقل می کند: پدرم (مرحوم علامه محمد تقی مجلسی) نقل می کرد، در زمان ما شخصی بود بنام امیر اسحاق استرآبادی که چهل بار پیاده به مکه برای انجام حج رفته بود، و بین مردم شهرت داشت که او طی الارض می کند (یعنی مثلاً در یک لحظه چند فرسخ از زمین را در می نوردد و پشت سر می گذارد).

یکی از سالها شنیدم او به اصفهان آمده، محل ورودش را جويا شدم و پیدا کرده به خدمتش رسیدم، پس از احوالپرسی، عرض کردم بین عوام شهرت دارد که تو طی الارض می کنی، علت این شهرت چیست؟

در پاسخ گفت: در یکی از سالها عازم مکه شدم، در هفت منزلی یا نه منزلی مکه به عللی از کاروان عقب ماندم، راه را گم کردم و متحیر و سرگردان بودم، از طرفی تشنگی بر من غالب شده بود، خود را در خطر مرگ دیدم، در این حال متوسل به امام زمان علیه السلام شده و عرض کردم: یا ابا صالح ارشدونا الی الطریق یرحمکم الله: ای امام زمان، ما را به راه مکه هدایت کن، خداوند شما را مشمول رحمتش قرار دهد.

چند لحظه نگذشته بود که دیدم در آخرهای بیابان، شبی پیدا شد، نگاه به آن می کردم که در اندک زمانی به من رسید، دیدم جوانی گندمگون و زیبا با لباسی پاکیزه، و با شکل افراد شریف سوار بر شتر در کنارم ایستاده، همراهش ظرف آبی بود، سلام کردم، جواب سلام مرا داد آنگاه فرمود: تشنه هستی؟ عرض کردم آری، کاسه آبی به من داد از آن آشامیدم، سپس فرمود: می خواهی به کاروان برسی؟ عرض کردم: آری، فرمود: سوار بر شتر شو، سوار شدم من عادت داشتم که دعای حرزیمانی را بخوانم، مشغول خواندن آن دعا

شدم چند دقیقه نگذشته که به محلی رسیدیم ، به من فرمود: اینجا را می شناسی ؟ عرض کردم آری ، اینجا ابطح (ریگزار نزدیک منی حدود مکه ) است ، فرمود: پیاده شو، پیاده شدم ، و دیگر کسی را ندیدم ، فهمیدم که او امام مهدی علیه السلام بود، بسیار از مفارقت او تاسف خوردم و اندوهگین شدم که چرا او را نشناختم .

بعد از هفت روز کاروان به مکه رسید، وقتی که کاروانیان مرا در مکه دیدند گفتند: ما از زنده ماندن تو (در بیابان سوزان ) مایوس شده بودیم .  
و از اینکه هفت روز زودتر از آنها به مکه رسیده بودم ، گفتند تو طی الارض داری ، از آن زمان این موضوع در مورد بنده شهرت یافت .  
علامه مجلسی در پایان می گوید: پدرم نقل کرد: دعای حزریمانی از نزد او خواندم ، و تصحیح کردم و بحمد الله مورد تایید او قرار گرفت .<sup>(134)</sup>

## 95 - سفارش امام در مورد نماز صبح و مغرب

مرحوم کلینی و شیخ طوسی و طبرسی از زهری نقل کرده اند که گفت :  
بسیار و مدتها در طلب حضرت مهدی علیه السلام بودم ، و در این راه اموال فراوانی  
(در راه خدا) خرج کردم و به هدف نرسیدم ، تا اینکه به خدمت محمد بن عثمان  
(دومین نایب خاص امام زمان در عصر غیبت صغری که به سال 305 هجری از  
دنیا رفت ) رسیدم ، و مدتی در خدمت او بودم تا روزی از او التماس کردم که  
مرا به خدمت امام زمان علیه السلام ببرد، او پاسخ منفی داد، بسیار تضرع کردم ،  
سرانجام به من لطف کرد و فرمود: فردا اول وقت بیا، وقتی فردای آن روز، اول  
وقت به خدمت او رفتم ، دیدم همراه جوانی خوش سیما و خوشبو می آید، به  
من اشاره کرد این است آنکه در طلبش هستی .

به خدمت امام زمان علیه السلام رفتم و آنچه سوال داشتم مطرح کردم و جواب مرا  
فرمود، تا به خانه ای رسیدیم و داخل خانه شد و دیگر او را ندیدم .

در این ملاقات دوبار به من فرمود: از رحمت خدا دور است کسی که نماز  
صبح را به تاخیر بیندازد تا ستاره ها دیده نشود، و نماز مغرب را تاخیر اندازد  
تا ستاره دیده شوند. (135)

## 96 - این ضربت از جنگ صفین است

علامه مجلسی رحمته الله در بحارالانوار از بعضی از صالحین نقل کرده که شخصی بنام محلی الدین اربلی گفت: من نزد پدرم بودم، مردی همراه پدرم بود، او را چرت (خواب سبک) برد و عمامه اش از سرش افتاد، و پدرم دید اثر زخمی سنگینی در سر او پیدا است، از او علت آن را سوال کرد.

او گفت: این ضربت از جنگ صفین (که در زمان خلافت علی علیه السلام بین سپاه علی علیه السلام و معاویه واقع شد) می باشد.

پدرم گفت: جنگ صفین در زمان علی علیه السلام واقع شد، تو که در آن زمان نبودی؟

گفت: من سفری به سوی مصر کردم، در راه مردی از قبیله غره با من همسفر شد، روزی هنگام حرکت، سخن از جنگ صفین به میان آمد، آن همسفر به من رو رد و گفت: اگر من در جنگ صفین بودم شمشیرم را از خون علی علیه السلام و یارانش سیراب می نمودم، من هم در جواب گفتم: اگر من می بودم شمشیرم را از خون معاویه و یارانش سیراب می نمودم اکنون من و تو از اصحاب علی و معاویه ایم، همین بگو مگو باعث شد، که کارمان به جنگ بکشد، همدیگر را زخمی نمودیم، و من از بسیاری زخمهای که به بدنم وارد شد افتادم و بیهوش شدم.

ناگاه احساس کردم مردی با سرنیزه مرا بیدار می کند، وقتی که چشمم به او خورد، از مرکب پیاده شد و فرمود در اینجا بمان سپس غایب شد، و پس از اندک زمانی برگشت، و سر بریده آن دشمن علی علیه السلام که با من جنگ کرده بود، با او بود، و مرکب او را نیز آورده بود و به من فرمود: این سر دشمن تو

است و تو ما را یاری نمودی ، و هر که ما را یاری کند خداوند او را یاری می  
کند، ما هم تو را یاری کردیم .

گفتم : تو کیستی ؟ خود را امام زمان علیه السلام معرفی نمود، سپس فرمود: هر

کس از تو پرسید این ضربت از کجا آمده ؟ بگو از جنگ صفین است <sup>(136)</sup>

## 97 - تعلیم دعایی که به اجابت رسید

محمد بن علی علوی گوید: در مصر سکونت داشتم که از طرف حکومت طاغوتی مصر در خطر عظیمی قرار گرفتم ، رفتم از کربلا و پانزده روز در جوار مرقد پاک امام حسین علیه السلام ماندم و به دعا و تضرع پرداختم ، تا اینکه بین خواب و بیداری حضرت امام زمان (عج) را دیدم ، فرمود: امام حسین علیه السلام می فرماید: چرا دعا نمی کنی ؟ گفتم : چه دعایی بخوانم ؟ آن حضرت دعایی را به من تعلیم داد که شب جمعه بخوانم ، آن دعا را شب جمعه خواندم ، باز شب شنبه به خدمتش رسیدم ، فرمود: ای محمد! دعایت مستجاب شد، وقتی که از دعا فارغ شدی دشمنان را کشتند.

محمد گوید: پی جویی کردم ، اطلاع یافتم که احمد بن طولون ، دشمنم را کشته است . (137)

## 98 - کرامت یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام

قاضی نور الله از جمعی از اصحاب روایت نموده که روزی (در بغداد) در حضور ابولحسن علی بن محمد سیمری (چهارمین نایب خاص امام زمان علیه السلام در غیبت صغری) نشسته بودیم، ناگاه فرمود: رحم الله علی بن الحسین بن بابویه: خداوند علی بن حسین بابویه را رحمت کند (نظر به اینکه این جمله معمولاً در مورد مردگان گفته می شود) بعضی از حاضران گفتند: او زنده است.

علی بن محمد سیمری در پاسخ گفت: امروز وفات یافت.

آن جماعت تاریخ آن روز را نوشتند، تا بعد از چند روز خبر رسید که علی بن حسین بن معاویه در قم وفات یافته است. <sup>(138)</sup>

به این ترتیب می یابیم که نایب خاص امام زمان علیه السلام خبر فوت ابن بابویه را که در قم اتفاق افتاده و در قم دفن گردید، همان روز در بغداد می دهد، با توجه به اینکه در آن زمان تلفن و وسائل خبری زودرس نبود.

## 99 - اشعاری از دانشمند معروف اهل تسنن

قاضی فضل الله روزبهان ، از بزرگان و علمانی مشهور و متعصب اهل تسنن است ، که حتی کتابی بنام ابطال الباطل در رد نهج الحق علامه حلی (که در اثبات حقانیت تشیع می باشد) نوشته است ، وی با این حال ، در ضمن اشعاری که متضمن سلام بر چهارده معصوم علیهم السلام است و اشاره ای به بعضی از فضائل آنها دارد، سروده وقتی به امام قائم علیه السلام می رسد، می گوید:

سلام علی القائم المنتظر      ابی القاسم الغر نور الهدی  
سیطلع كالشمس فی غاسق      ینجیه من سیفه المنتضی  
تری یملا الارض من عدله      کما ملئت جور اهل الهوی  
سلام علیه و آباءه      و انصاره ماتدوم السماء  
یعنی : سلام و درود بر قائم منتظر (که انتظارش را می کشد) ابوالقاسم ، که سر سلسله نیکان و چراغ تابان هدایت است .

بزودی همچون خورشید در شب تاریک طلوع می کند و با شمشیرش تیز و برانش انسانها را نجات می بخشد.

و سراسر زمین را همانگونه که پر از ظلم و جور هواپرستان شده پر از عدل و داد می کند، سلام بر او و بر پدران او و بر یارانش ، سلامی همیشگی و جاوید

(139)



## 100 - دعای همیشگی عصر غیبت

زراره می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: برای قائم (عج) قبل از آن که خروج و قیام کند، غیبت است... او منتظری است که مردم در زمان غیبت در وجود او شک می کنند (بعضی می گویند هنوز متولد نشده و بعضی می گویند از دنیا رفته و...)

عرض کردم: فدایت شوم هرگاه این زمان (غیبت کبری) را درک نمودم، چه کاری انجام دهم.

فرمود: وقتی این زمان را درک کردی، ملتزم باش که این دعا را همواره بخوانی (با توجه به معنی آن):

اللهم عرفنی نفسک ، فانک لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک ، اللهم عرفنی رسولک فانک لم تعرفنی رسولک لم اعرف نبیک اللهم علفنی نبیک فانک ان لم تعرفتنی نبیک ، لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ظللت عن دینی .

خدایا خودت را به من به شناسان، زیرا اگر خود را به من شناسانی، رسول تو را نشناخته ام، خدایا رسول خود را به من به شناسان، زیرا اگر رسول خود را به من شناسانی، پیامبرت را نشناخته ام، خدایا پیامبرت را به من به شناسان، زیرا اگر پیامبرت را به من شناسانی، حجت تو را نشناخته ام، خدایا حجت خود را به من به شناسان، زیرا اگر حجت خود را به من شناسانی، از دین خود گمراه خواهم شد.

به این ترتیب می یابیم که اسلام از توحید شروع شده و با شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجت الهی، آمیخته است.

امام زمان (عج) در ضمن نامه ای به شیخ مفید رحمته الله فرمود: ما به ماجرای  
زندگی شما (شیعیان و مسلمین) کاملاً اطلاع داریم، و از آزاد دشمنان به شما  
آگاهیم، ولی ما شما را فراموش نمی‌کنیم و توجه کامل به شما داریم <sup>(140)</sup> بخش  
دوم صد داستان گوناگون

## 101 - عاشقی از عاشقان الله

اصمعی<sup>(141)</sup> گوید: از بصره بیرون آمدم در بیابان شخصی شتر سوار را دیدم که از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: از دودمان اصمع گفتم: از آیات قرآن چیزی می دانی؟ گفتم: آری، گفتم: اندکی از آنها را برایم بخوان من از آغاز سوره ذاریات (تا آیه 22) خواندم که:

﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾ (۱) ﴿فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا﴾ (۲) ﴿فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا﴾ (۳) ﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾ (۴) ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ (۵) ﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ... وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾.

سوگند به بادهای سخت و زنده، و به ابرهای گرانبار و کشتیهای آسان روان، و به فرشتگان تقسیم کننده (کارها) آنچه به شما وعده داده شد راست است، البته دین (جزای اعمال، روزی) واقع خواهد شد... و در آن رزق شما است آنچه شما را وعده می دهند..

گفتم: کافی است، برخاست و شترش را قربانی کرد و گوشت آن را به افراد مسافری که از راه می آمدند می داد، و شمشیر و کمانش را نیز بشکست و به کناری انداخت و پشت کرده رفت.

در سفری که هارون الرشید به مکه می رفت، من نیز بودم به همراه او حرکت کرده در مناسک حج شرکت نمودم، هنگامی طواف کعبه ناگهان دیدم کسی آهسته مرا صدا کرد، نگاه کردم دیدم همان شتر سواری است که شترش را قربانی کرد و رفت، در حالی که لاغر بود و رنگش زرد شده بود، به من سلام کرد و گفتم: خواهش می کنم همان آیات آن سوره (ذاریات) را برایم بخوان، من از آغاز خواندم تا آیه 21، فریادی کشید و گفتم: آنچه خداوند وعده داده آن را به خوبی یافتیم، سپس گفت دیگر آیه ای بعد از این هست؟ من آیه فورب

السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون<sup>(142)</sup> سوگند به خدای آسمان و زمین که آن (خدای روزی بخش) راست است چنانکه شما سخن می گوئید را خواندم فریاد جانسوزی کشید و گفت: یا سبحان الله من ذالدى اغضب الجليل حتى حلف، الم يصدقوه بقوله حتى الجئوه الى اليمين

براستی عجیب است که کسی خدای بزرگ را به خشم آورد، که این چنین سوگند یاد می کند، آیا سخن او را باور نکرده اند که ناگزیر سوگند یاد نموده؟ این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین و جان به جان آفرین تسلیم نمود<sup>(143)</sup>

آفتاب عشق عالمتاب شد عقل آنجا برف بود و آب شد

## 102 - ذلت طمع

شبلی یکی از عارفان وارسته بود، روزی با همراهان وارد مکتب خانه ای شد نگاه به شاگردان کرد، دید هنگام چاشت است و ملای مکتب به آنها اجازه داده تا غذایی که با خود آورده اند بخورند، در این میان دید دو کودک کنار هم نشسته اند، از وضع لباس و غذای آنها پیدا است که یکی فقیرزاده، و دیگری از خانواده مرفهی است، به نگاه خود ادامه داد، دید فقیرزاده به نان روغنی و حلوای ثروتمند زاده نگاه کرد و طمع نمود و به او گفت: از نان و حلوای خود کمی به من بده، ثروتمندزاده در پاسخ او گفت: اگر سگ من بشوی و مثل سگ، عوعو کنی، به تو می دهم

فقیر زاده پیشنهاد او را پذیرفت، عوعو می کرد و کم کم از ثروتمند زاده نان و حلوا می گرفت، شبلی به همراهان گفت: ببینید، اگر آن فقیر زاده قناعت داشت، خود را سگ نمی کرد تا کمی حلوا بگیرد، و این درس را بیاموزید که طمع موجب ذلت و خواری است<sup>(144)</sup>

## 103 - چگونگی صحت تقلید عوام

در آیه 79 سوره بقره می خوانیم :

(فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُوحًا بِهِ ثَمًّا قَلِيلًا وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ) وای بر آنانکه مطالبی با دست خود می نویسند سپس می گویند از طرف خدا است ، تا به بهای کمی آن را بفروشند، وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشته و وای بر آنها از آنچه از این راه بدست می آورند.

امام حسن عسگری علیه السلام در ذیل این آیه فرمود: منظور یهودیان هستند (که علمای آنها چنین می کردند تا از اموالی که همه ساله از ناحیه عوام یهود به آنها می رسید محروم نگردند)

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: یا اینکه عوام یهود اطلاعی به کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنان را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان سرزنش می کند؟ آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می کنند تفاوتی دارند؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: بین عوام ما با عوام یهود، از یک جهت فرق و از یک جهت مساوات است ، و در آن جهت که عوام ما با عوام یهود مساویند این است که خداوند عوام ما را نیز همچون عوام یهود نکوهش نموده است .

اما از آن جهت که بین عوام ما و عوام یهود، تفاوت است ، این است که : یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می توانستند که آنها صریحا دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند و احکام خدا را تغییر می دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند، که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست

سخنان آنها را درباره احکام خدا پذیرفت ، و سزاوار نیست گواهی آنها را درباره پیامبر ﷺ قبول کنند، از این رو خداوند آنها را مورد سرزنش قرار داده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمایی نیستند)

حال اگر عوام ما نیز از علمای خود فسق آشکار ببینند و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام بنگرند، هر کس از چنین علمایی تقلید و پیروی کند مثل عوام یهود است که خداوند (طبق آیه فوق) آنها را به این خاطر نکوهش نموده است :

فانا من كان من العلماء صائنا لنفسه حافظا لدينه ، مخالفا على هواه مطيعا  
لامر فللعوام ان يقلدوه (145)

اما علمایی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگه دارند، و مخالف هوی و هوس خود، و مطیع فرمان مولای خود (خدا) باشند بر عوام است که از آنان پیروی نمایند و این روش نیست مگر در مورد بعضی از فقهای شیعه نه همه آنها...

## 104 - مقام مؤ من !

به نقل از شیخ مفید: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از مؤ من و حق او به میان آمد، امام به یکی از یاران رو کرد و فرمود:  
ای ابالفصل! می خواهی تو را به مقام ارجمند مؤ من ، هنگام مرگ خبر دهم؟.

او عرض کرد: آری .

امام فرمود: وقتی که روح مؤ من قبض شد، دو فرشته (رقیب و عتید که همیشه همراه او بودند و خوب و بد او را می نوشتند) به سوی آسمان پرواز می کنند و به خدا عرض می نمایند: که این مؤ من ، نیکو بنده تو بود، در راه اطاعت تو سریع و تند و تیز بود، و در برابر گناه کند و بی اعتنا بود، اینک هر فرمانی بفرمایی در مورد او انجام دهیم .

خداوند به آنها خطاب می کند: بروید کنار قبر آن مؤ من و در همانجا باشید و ذکرهای او را از تسبیح و تهلیل و تکبیر تا روز قیامت ، بنویسید <sup>(146)</sup>

اول و آخر ندارد داستان عاشقی      کانچه را آغاز باشد همچنین  
انجام هست

## 105 - جاذبه و دافعه حضرت نوح عليه السلام

حضرت نوح عليه السلام یکی از پیامبران بزرگ خدا 950 سال پیامبری کرد، و در این مدت طولانی، هر چه قوم خود را دعوت به حق نمود، در برابرش سرسختانه و لجوجانه ایستادند، کار به جایی رسید که روزی یکی از افراد، گلوی آن حضرت را گرفت و فشار داد، به گونه ای که آن حضرت بیهوش به زمین افتاد، وقتی بیهوش آمد، به خدا متوجه شده و عرض کرد: اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون: خدایا قوم مرا بیامرز پس بدرستی که اینها نادانند.

آن حضرت همچنان با کوششی پی گیر به وظیفه نبوت ادامه داد، و تا امید داشت، در جذب مردم می کوشید ولی سرانجام از هدایت قوم، مایوس گردید، و طبق ضرب المثل عربی و بلغ السیال الزبی این مثال را عرب وقتی که دیگر کارد به استخوان رسید می گوید که گودالی رادر محل بلندی برای صید شیر بکنند، تا آن شیر را صید نمایند<sup>(147)</sup> در این وقت که دیگر راه جذبی باقی نمانده بود، به دفع آنها پرداخت و به خدا عرض کرد: پروردگارا من، مغلوب شدم، از این قوم انتقام بگیر و مرا پیروز کن<sup>(148)</sup>

که سرانجام بلای طوفان آنها را فرا گرفت و به هلاکت رسید.

به این ترتیب می بینیم که نوع عليه السلام تا امید به هدایت قوم داشت، نسبت به آنها مهربان بود و در جذب آن ها می کوشید.



## 106 - بهانه گیری و مجازات سخت

پیامبر سلام ﷺ: فرمود با اینکه حضرت موسی ﷺ پیامبر و کلیم و هم سخن خدا بود وقتی که در میان هزاران نفر از یاران خود، هفتاد نفر را به عنوان نمونه برگزید و با خود به سوی کوه طور برد عجیب این است که همین هفتاد نفر نمونه ، از بهانه جویی که یکی از ویژگیهای بنی اسرائیل بود دست بر نداشته ، آن همه دعوت موسی ﷺ به توحید را فراموش نموده و گفتند: خدا را به ما نشان بده <sup>(149)</sup>

خداوند بر آنها غضب کرد و صاعقه ای فرستاد و آنها را در حالی که نگاه می کردند، سوزاند و آنها به هلاکت رسیدند.

موسی ﷺ بسیار ناراحت شد، زیرا خبر هلاکت این افراد نمونه ، بهانه ای برای ماجراجوها می شد و درد سر دیگری اینجاد می کردند.

از خداوند خواست ، این بار آن ها را بیمارزد و زنده کند، خداوند نیز پس از هلاکت آنها، آنان را زنده نمود تا بلکه به راه راست ادامه دهند و در قول و عمل ، سپاسگزار خدا باشند <sup>(150)</sup>

این بود نمونه ای از بهانه گیری بنی اسرائیل و مجازات آنها که هنوز هم این جمعیت دست از ماجراجویی بر نمی دارند.

## 107 - شیر مردی از بصره می آید

هفهاف بن مهند در بصره بود، جریان ورود امام حسین علیه السلام و یارانش را به کربلا شنید، با اراده ای آهنین از بصره بیرون آمد و سوار بر است با شتاب به سوی کربلا روانه شد، تا به رهبرش حسین علیه السلام کمک کند.

وقتی که به کربلا رسید، فهمید که جنگ تمام شده و امام حسین علیه السلام را به شهادت رسانده اند.

شمشیرش را از غلاف بیرون کشید و قهرمانانه به سپاه عمر سعد یورش برد، در حالی که رجزی که می خواند، خود را معرفی نمود، و هدفش را مطالبه خون حسین علیه السلام و دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام بیان کرد.

امام سجاد علیه السلام در دو صف او می فرماید: من بعد از علی علیه السلام ، یکه سواری مانند هفهاف ندیدم ، آنچه توان داشت از دشمن کشت ، سرانجام پنج نفر از دشمن او را احاطه نموده و به شهادت رساندند، خدای او را رحمت کند <sup>(151)</sup>

این بود، حماسه ای که سوار سلحشوری بنام هفهاف که این گونه جنگید، تا عروس شهادت را در آغوش گرفت ، نام این قهرمان کمتر به میان آمده امید آنکه یاد آوران ، حماسه این شهید پر صلابت را از یاد نبرند.

## 108 - نهی شدید مراجعه به طاغوت

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق ع پرسیدم: دو نفر از ما در مورد قرض یا ارت نزع دارند، برای اصلاح به سلطان (طاغوت زمان و دستگاه قضایی او) مراجعه می کنند آیا صحیح است؟

امام فرمود: کسی که به دستگاه سلطان، در حق یا باطل مراجعه نماید، به طاغوت مراجعه کرده است، و کسی که به طاغوت مراجعه نماید گرچه قضاوت او حق ثابت باشد در صورتی که خداوند از مراجعه به طاغوت نه تنها نهی کرده بلکه فرمان به تکفیر و انکار طاغوت داده است چنانکه در قرآن می خوانیم:

(يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ) <sup>(152)</sup>

می خواهند حاکمان طاغوتی را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت، کافر شوند.

از امام پرسیدم: پس این دو نفر نزع کننده چه کنند؟ فرمود: بنگرند به آنکه از شما، حدیث ما را نقل می کند و به حلال و حرام ما نظر می نماید و به احکام ما آگاه است به داوری او راضی شوند، من او را حاکم شما قرار دادم، وقتی او به حکم ما حکم کرد، ولی مورد قبول واقع نشد، حکم خدا را سبک شمرده و رد بر ما کرده است و آنکس که ما را رد کند خدا را رد کرده و کسی که خدا را رد کند، کار او در حد شرک به خدا است <sup>(153)</sup>

## 109 - پنجاه سال در جستجوی این شخص می گشتم

یکی از علمای بزرگ مسیحی به نام ابرهه با امام موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات کرد و پس از احوالپرسی ، سخن از کتابهای آسمانی به میان آمد.

عالم مسیحی از امام پرسید: علم شما به قرآن چگونه است ؟

امام فرمود: من به معنا و تاویل این کتاب ، آگاهی دارم سپس سخن از کتاب انجیل به میان آمد، امام کاظم علیه السلام چند آیه از انجیل را خواند.

ابرهه مجذوب خواندن امام کاظم علیه السلام شد و گفت : حضرت مسیح علیه السلام نیز انجیل را همین گونه می خواند، و هیچ کسی کتاب آسمانی انجیل را جز عیسی علیه السلام چنین نمی خواند، و من مدت پنجاه سال است در جستجوی چنان فردی بودم که انجیل را چنین بخواند.

او از همین راه به حقانیت امامت امام کاظم علیه السلام و حقانیت اسلام پی برد و در حضور آن حضرت ، قبول اسلام کرد <sup>(154)</sup>

## 110 - مناجات سه پیامبر در سه خلوتگاه

سه پیامبر در میان پیامبران بودند که در سه خلوتگاه مخصوص با خدا راز و نیاز کردند.

1 - موسی بن عمران تنها به کوه طور رفت و به خدا عرض کرد: **(أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا)** (155)

آیا ما را بخاطر سفیهانمان انجام دادند هلاکت می کنی؟.

2 - پیامبر اسلام ﷺ در بیت العمور با خدا مناجات نمود و گفت : سلام  
علینا و علی عباد الله الصالحین .

سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا و ستایش تو (ای خدا) به شماره در نمی  
آید، تو همانگونه ای که خودت ، خود را ستوده ای .

3 - حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَام در دریا با خدایش مناجات نمود و عرض کرد:  
سبحانک انی کنت من الظالمین (156)

پاک و منزّه هستی تو ای خدا، و من از ستمکاران بودم (157)

## 111 - پاسخ دندان شکن به طاغوت

ابوحزمه ثمالی گوید: شخصی که در مجلس عبدالملک (بنجمین خلیفه اموی) در مکه حضور داشت، به من خبر داد، در آن مجلس، عبدالملک بالای منبر رفت و خطبه خواند، بعد از حمد ثنا وقتی که می خواست، موعظه کند، مردی از گوشه ای برخاست و فرمود: مهلا مهلا: آهسته باش آهسته باش، شما امر و نهی می کنید ولی خود به امر و نهی عمل نمی نمایید، موعظه می کنید ولی خودتان پند نمی گیرید. آیا ما به شما اقتدا کنیم و روش شما را الگو قرار دهیم؟

در این صورت چگونه صحیح است که به ظالم اقتدا کرد و از روش مجری پیروی نمود؟ که مال خدا را دست بدست بین خود حیف و میل می کنند و بندگان صالح خدا را دربدر و محروم می نمایند.

اگر می گوئید: باید از ما بنی امیه پیروی کرد و موعظه ما را گوش نمود، پس چرا خودتان به موعظه، گوش فرا نمی دهید و خود را نصیحت نمی کنید.

و اگر می گوئید: هر کجا حکمت و پند یافتید، آن را بگیرید، و موعظه را از هر جا هست بپذیرید شاید در میان ما کسانی باشند که به همه اقسام موعظه آگاه و عارف و فصیح بوده، و به زبانهای مردم آشنا تر هستند، ولی شما آنها را دربدر کرده و همچون جباران خود کام با آنها رفتار می نمایید، و جز این نیست که ما منتظر وقتش هستیم که فرا رسد آنگاه به حقمان برسیم، هر کسی روزگاری دارد، روزگار شما نیز تمام می شود، اینطور نیست که همیشگی باشد، و برای هر کسی در قیامت نامه عملی است که کارهای کوچک و بزرگ او را ثبت نموده (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ): و بزودی آنان که ستم کردند کیفر سخت خود را خواهند یافت (158)

ابوحمزه گوید: آن شخص گفت: این آخرین ملاقاتی بود که با آن مرد  
داشتیم، دیگر او را ندیدیم، و از حال او (که تبعید به شام شد) با خبر نشدیم

(159)

## 112 - سخنی در کف دست علی علیه السلام

شخصی بنام فتح بن شخرف در یکی از کوههای انطاکیه (از شهرهای مرزی سوریه و ترکیه) قرآن را از اول تا آخر خواند، سپس در خواب، علی علیه السلام را دید و از آن حضرت تقاضا نمود که یک سخن خوب به او یاد دهد، او می گوید:

علی علیه السلام کف دستش را به سوی من باز کرد، دیدم این دو سطر در آن نوشته شده است:

ما رايت احسن من تواضع الغنى للفقير يطلب ثواب الله و احسن من ذلك تيه  
الفقير على الغنى ثقة بالله

ندیدم کاری را بهتر از فروتنی ثروتمند در برابر فقیر، که نیتش کسب پاداش خدا است، و بهتر از این، بی اعتنایی مستمندان در برابر ثروتمندان به خاطر تکیه به خدا است (160)



### 113 - مرد ناپاکی که به کیفر شدید خود رسید

امام حسین علیه السلام روز عاشورا در لحظات آخر عمر، در حالی که سراسر بدنش مجروح شده بود، آب طلبید، در این میان شخصی از افراد بسیار ناپاک دشمن صدا زد: ای حسین! آیا نمی بینی که آب فرات همچون شکم ماهیان، موج می زند؟ از آن خواهی آشامید تا مرگ را با لب تشنه بچشی .  
(این گفتار جسورانه ، دل پاک امام را سخت ناراحت کرد) به درگاه الهی متوجه شد و عرض کرد: خدایا این شخص را در شدت تشنگی بمیران .  
بعد از مدتی همین شخص ناپاک ، بیماری تشنگی گرفت بگونه ای که هر چه آب می آشامید باز تشنه بود، روزی آنقدر آب آشامید که از دهانش بیرون آمد، و وضع او به همین حال بود تا در حال شدت تشنگی مرد، و با ذلت و درد بیچارگی به جهنم واصل شد <sup>(161)</sup>

## 114 - حکم ناسزا گویی به پیامبر ﷺ

در عصر امام صادق علیه السلام شخصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فحش داد، فرماندار مدینه از عبدالله بن حسن و زید بن حسن و غیر از اینها حکم این مساله را پرسید، آنها گفتند، زبان او را باید قطع نمود.

ربیعہ رازی و غیر او گفتند: باید او را ادب نمود.

مساله را از امام صادق علیه السلام پرسیدند، امام فرمود: اگر شخصی به یکی از اصحاب حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فحش بدهد، حکمش چیست؟ همان حکم در مورد فحش دهنده به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز هست.

فرماندار گفت: حکم، چگونه است؟

امام فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مرا فحش داد قتل او واجب است، و دیگر او را نزد سلطان نمی برند و اگر نزد او نیز ببرند بر او واجب است که آن شخص را بقتل رساند.

آنگاه فرماندار گفت: این فحاش را بیرون ببرید و به حکم امام صادق علیه السلام

بقتل رسانید. (162)

## 115 - آذیر خطر ابلیس

وقتی که آیه 135 سوره آل عمران بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شد: (وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ فَلَا يَلْبَسُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) و آنان که هنگامی که کار زشتی انجام دهند و یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و اصرار بر گناه نمی کنند با اینکه می دانند، پاداششان آمرزش خداوند و بهشتی است که از زیر درختان آنها، نهرهای جاری است که در آن ها جاوید می مانند و برآستی چه پاداش نیکی برای اهل عمل هست ابلیس (پدر شیطانها) سخن ناراحت گردید بالای کوهی در مکه بنام ثور رفت و آذیر خطرش بلند شد، و همه یارانش را به تشکیل انجمن خود دعوت نمود، همه جمع شدند، ابلیس نزول آیه فوق را به آنها گفت و اظهار نگرانی کرد و از آنها کمک خواست . یکی از یاران او گفت : من با دعوت انسانها از این گناه به آن گناه ، اثر این آیه را خنثی می کنم ، ابلیس سخن او را نپذیرفت .

دیگر پیشنهادی شبیه او کرد، باز پذیرفته نشد.

تا اینکه در میان شیطانها، شیطان کهنه کاری به نام وسواس خناس گفت : پیشنهاد من این است : فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم ، وقتی که مرتکب گناه شدند، خدا را فراموش کرده و بازگشت به سوی خدا را از خاطر آنها محو می گردد.

ابلیس گفت : راه همین است ، و این ماموریت را تا پایان دنیا به او سپرد <sup>(163)</sup>  
ماموریت غافل کردن انسانها از یاد خدا بوسیله آرزوها و وعده ها اعدنا الله من  
شره : (پناه می بریم به خدا از شر این وسواس .

## 116 - مجازات نمک شناسان

روزی جمعی از طایفه بنی صنبه که بیمار شده بودند به حضور رسول اکرم ﷺ آمدند، رسول بزرگوار ﷺ به آنها فرمود: چند روز در مدینه باشید تا با مراقبتهای مستقیم و غیر مستقیم، از این بیماری نجات یابید، و بعد شما را به سوی نزدیکانتان خواهیم فرستاد.

آنها پیشنهاد کردند اگر ما در اینجا بمانیم، ما را به خارج از شهر بفرستید تا از آب و هوای مساعد آنجا بهره مند گردیم.

پیامبر مهربان ﷺ علاوه بر اینکه پیشنهاد آنها را پذیرفت، فرمود: چند شتر که جزء بیت المال است با خود ببرید و از چراگاه بهره مند شوند شما نیز از شیر آنها استفاده کنید، آنها قبول کردند و با چند شتر به بیرون رفتند. و پیامبر ﷺ چند نفر را نیز برای نگهداری شترها با آنها فرستاد.

در آنجا به زندگی طبیعی خویش پرداختند و بعد از چند روز از بیماری نجات یافتند، جالب اینکه نگهداران شترها را پیامبر ﷺ فرستاده بودند از آنها پذیرایی می کردند.

ولی این بیماران خوب شده که دل بیماری داشتند و بر اثر دوری از اسلام، خوی جاهلیت در درونشان بود، بجای قدردانی و نمک شناسی از سه نگهداران شترها، آن سه نفر را کشتند و شترها را با خود برداشته و فرار کردند.

خبر کشته شدن آن سه نفر و فرار نمک شناسان به پیامبر ﷺ رسید پیامبر ﷺ دستور دستگیری آنها را صادر کرد، و آنها چون راههای اصلی را نمی شناختند، بزودی در میان بیابان توسط ماموران اسلام دستگیر شده و به حضور پیامبر ﷺ آورده شدند، چند ساعتی در بازداشتگاه حکومت اسلامی بسر بردند، تا اینکه آیه محارب نازل گردید:

(إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (164)

کیفر آنها که با خدا و پیامبر ﷺ به جنگ می پردازند و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که یا اعدام شوند یا به دار آویخته گردند و یا دست و پا ایشان بر خلاف یکدیگر (دست راست با پای چپ و دست چپ با پای راست) قطع گردد و یا از سرزمین خود تبعید شوند، این رسوایی آنها در دنیا است و در آخرت مجازات بزرگی دارند (165) طبق بعضی از روایات، پیامبر ﷺ یکی از آنها را اعدام کرد، و دیگری را به دار آویخت و در مورد سومی دستور داد دست راست و پای چپش را قطع نمایند (166) و این دستور قرآنی برای محارب (که با اسلحه مردم را می ترساند) و مفسد فی الاعرض، جزء قانون اسلام قرار گرفت.

## 117 - احترام مردگان

جابر جعفی گوید: در حضور امام باقر علیه السلام بودم ، نامه ای از هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) به حضور امام باقر علیه السلام آوردند که در آن نامه چنین نوشته شده بود: شخصی قبر را نبش کرده و در همان قبر با زنی که در آن دفن بود زنا نموده است بعلاوه کفنش را دزدیده است ، در اینجا بعضی ها می گویند باید کشته شود و بعضی می گویند: باید با آتش سوزانده شود، چه باید کرد؟.

امام باقر علیه السلام در پاسخ نوشت : احترام مرده همچون احترام زنده است ، بنابراین دیت او را بخاطر نبش قبر و دزدی کفن ، قطع نمایید و بخاطر زنا، مجازات حد را بر او جاری کنید، اگر محصن (زن دار) است سنگسارش کنید، و اگر محصن نیست (زن ندارد) صد تازیانه به او بزنید. <sup>(167)</sup>

به این ترتیب در می یابیم که مردگان نیز همچون زنده ها، احترام دارند، و باید در موارد دیگر، مانند پاک نگهداشتن قبور آنها، و... رعایت احترام مردگان مسلمان بشود.

نقل می کنند مرحوم محدث قمی مؤلف مفاتیح الجنان (که به سال 1294 ه. ق در قم متولد شد و بسال 1359 در سن 65 سالگی در نجف اشرف از دنیا رفت و قبرش در کنار قبر استادش محدث نوری است)، در زمستان سردی در مشهد در مسجدی منبر می رفت، روزی جمعیت بسیار در مسجد آماده بودند تا مرحوم شیخ عباسی قمی، بیاید و به منبر برود.

مرحوم محدث، روانه مسجد شد، وقتی که پرده مسجد را کنار زد تا وارد گردد، دید جمعیتی بسیار در مسجد هستند، همانجا به منزلگاه خود برگشت. از او پرسیدند، چرا برگشتی؟ در پاسخ گفت: من وقتی که آمدم و پرده مسجد را بالا زدم دیدم جمعیت بسیاری هست، در من حالت وسوسه و خوش بینی به خود، به وجود آمد (برای سرکوب این حالت نفسانی) برگشتم.

و آن مرحوم دیگر به آنجا برای سخنرانی نرفت <sup>(168)</sup>

این مرد بزرگ تالیفات گرانمایه و بسیاری دارد که نام شصت کتاب او در جلد کتاب الکنی و الالقب تا 311 مذکور است.

البته رسیدن به چنین مقامی از نفس کشی، جهاد بسیار بزرگی است، بسیار دشوار است، ولی انسان، قابل ترقی است، و می تواند پله پله دست اندازها را رد کند و به این مقامات برسد.



## 119 - پیرمردی عاقبت بخیر، در راه مکه

معاویة بن وهب گوید: (سالی ما) به سوی مکه حرکت نمودیم ، و همراه ما پیرمردی بود خداپرست ، و اهل عبادت (ولی) به مذهب شیعه نبود (و اطلاعی از آن نداشت) و طبق مذهب (سنیها که نماز خواندن نماز را در سفر جایز می دانند) نماز می خواند، برادر زاده ای داشت شیعه که همراهش بود. در راه آن پیرمرد بیمار شد (و به حالت احتضار در آمد) به برادر زاده اش گفتم : ای کاش مذهب تشیع را به عمویت پیشنهاد می کردی ، شاید خدا او را نجات دهد، (ولی) همه همراهان گفتند بگذارید پیرمرد به حال خود بمیرد، زیرا همین حال که دارد خوبست .

برادرزاده اش سخن آن ها را نپذیرفت ، و سرانجام به او گفت : ای عمو! مردم بعد از رسول خدا ﷺ مرتد شدند جز عده کمی و علی عَلِيٍّ مانند رسول خدا بود و پیروی از او واجب ، و حق و طاعت از او آن او بود. آن پیرمرد ناگهان نفسی کشید و فریاد زد و گفت : انا علی هذا (من هم بر همین عقیده هستم) و سپس جان سپرد.

بعدا ما به حضور امام صادق عَلِيٍّ رفتیم و یکی از همراهان ما جریان را به حضرت عرض کرد، امام صادق عَلِيٍّ فرمود: او مردی است از اهل بهشت آن مرد عرض کرد: او جز آن ساعت از مذهب شیعه اطلاعی نداشت ، امام فرمود: چه چیز دیگر از او می خواهید به خدا سوگند وارد بهشت شد <sup>(169)</sup>

## 120 - درسی بزرگ از عارفی سترگ

علامه و عارف بزرگ مرحوم آیت الله سیدعلی آقا قاضی طباطبائی (استاد مرحوم علامه طباطبائی تفسیر المیزان) روزی در کوچه ای در نجف اشرف عبور می کرد در حالی که چند عدد کاهوی پلاسیده و زرد بدست گرفته بود و به خانه اش می رفت .

یکی از شاگردان به او رسید و پس از احوالپرسی سؤال کرد:

چرا کاهوی زرد خریده ای ؟ او در پاسخ گفت :

این کاهو را از این میوه فروش فقیر ( اشاره به یکی از میوه فروشهای فقیر که در گوشه ای میوه می فروخت ) خریده ام ، راستش این میوه فروش ، نیازمند است ، من فکر کردم پولی رایگان به او بدهم ، دیدم به عزت و شرافت او آسیب می رسد، از طرفی ، ممکن است به پول گرفتن بدون عوض عادت کند، وانگهی این کاهوها را کسی نمی خرد، بعد از چند ساعت آنها را می برد و به زباله دانی می ریزد، ولی من اینها را می برم آن قسمتهائی که قابل استفاده است ، می خورم (170)

به این ترتیب می بینیم : این عارف بزرگ ، به اینکه در جامعه چه می گذرد توجه کامل داشت و به عزت و آبروی یک مؤمن فکر می کرد که مبدا آسیب برسد و درس احترام به مؤمن و تواضع و دوری از اسراف و زندگی بی آرایش را به ما می آموزد.

## 21 - مرد مخلص و نامزد فرصت طلب

از ابن عباس نقل شده که مردی از کافران ، در جنگ بدر به مسلمانان آسیب و آزار می رساند، یکی از اصحاب بنام صهیب او را کشت  
در این میان یکی از مسلمانان فرصت طلب و تیره دل برای اینکه نزد پیامبر ﷺ خود را مجاهد جلوه دهند، به پیامبر ﷺ عرض کرد: (فلان کس را کشتم)

پیامبر ﷺ از خبر کشته شدن آن ستمکار خوشحال شد.  
عمرو عبدالرحمن ، از جریان مطلع شدند، به صهیب گفتند: برو به پیامبر ﷺ گزارش بده که آن کافر آزار دهنده را کشته ، مگر نمی دانی فلانی رفته به دروغ گفته من کشته ام ؟

صهیب که مرد خدا بود کارش از روی اخلاص ، در پاسخ گفت : من او را به خاطر خدا و رسولش کشتم (دیگر لازم نیست خبر دهم).

عمرو عبدالرحمن ، خود به پیامبر ﷺ رسیده و عرض کردند: آن مرد آزار دهنده ، را صهیب کشته است نه فلانی  
پیامبر ﷺ به صهیب فرمود: آیا همینطور است ، تو کشته ای ، صهیب عرض کرد: آری .

در این هنگام آیه 2 و 3 سوره 9 صف در رد آن مسلمان فرصت طلب و تیره دل که به دروغ خود را قاتل آن کافر ستمگر وانمود ساخته بود نازل شده :

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید، خداوند، سخت دشمن دارد که بگوئید آنچه را که انجام نداده اید.

به این ترتیب : صهیب مرد فداکار و مخلص ، با مرد دیگری که فرصت طلب بود و می خواست خود را به عنوان شخصی شجاع ، جا بزند، از همدیگر شناخته شدند، و آیات قرآن بین حق و باطل را جدا نمود، و برای همیشه مخلصان را ستود، و فرصت طلبان تهی را طرد کرد.

## 122 - مریض صلواتی می پذیرم

من دکتر متخصص امراض کودکان هستم ، چندی قبل چکی از بانک نقد کردم و بیرون آمدم ، کنار بانک ، دست فروشی بساط باطری ، ساعت ، فیلم و اجناس دیگری گسترده بود، دیدم مقدای هم سکه 2 ریالی در بساطش ریخته است ، جلو رفتم ، یک تومان به او دادم و گفتم 2 ریالی بده ، او با خوشروئی ، یک تومانم را پس داد و 2 عدد سکه هم بدستم داد و گفت : اینها صلواتی است ، گفتم یعنی چه گفت : برای سلامتی خودت صلوات بفرست ، و سپس اشاره به نوشته ای که روی میزش کرد (2 ریالی صلواتی موجود است ) باورم نشد، ولی چند نفر دیگر هم مراجعه کردند و به آن ها هم ... گفتم : مگر چقدر درآمد داری که اینهمه 2 ریالی را مجانی می دهی ؟ باکمال سادگی گفت : 200 تومان که 50 تومان آن را در راه خدا و برای اینکه کار مردم را راه بیندازم دو ریالی می گیرم و صلواتی می دهم .

مثل اینکه سیم برق به بدنم وصل کردند، بعد از یک عمر که برای پول دویدم و حرص زدم ، دیدم این دست فروش از من خوشبخت تر است که یک چهارم از مالش را برای خدا می دهد، در صورتی که من تاکنون به جرات می توانم بگویم یک قدم به راه خدا نرفتم و یک مریض مجانی نیز نپذیرفته ام احساساتی شدم و دست کردم ده تومان به طرف او گرفتم ، آن جوان با لبخندی مملو از صفا گفت : برای خدا دادم که شما را خوشحال کنم این بار یک صد تومانی به طرفش بردم ، و او باز همان حرف اولش را تکرار کرد، من که خیلی به غرور تشریف دارم مثل یخی که در تابستان در گرمای خورشید باشد، آب شدم .. به او گفتم چکار می توانم بکنم ؟ گفت : خیلی کارها آقا! شغل شما چیست ؟ گفتم : دکترم ، گفت ، آقای دکتر شبهای جمعه در مطب را باز کن و مریض صلواتی

بپذیر، نمی دانید چقدر ثواب دارد؟ صورتش را بوسیدم و در حالی که گریان شده بودم ، خودم را درون اتومبیل انداختم و به منزل رفتم ، دگرگون شده بودم ، ما کجا اینها کجا؟

از آن روز دادم تابلویی در اطاق انتظار مطبم نوشتند به این مضمون شبهای جمعه مریض صلواتی می پذیرم . رفقا و دوستانم طعنه ام زدند و آشنایان هم ، اما گفته های آن دست فروش در گوشم همی طنین انداز بود و این بیت سعدی :  
هیچ گمان نداشتم که بانگ مرغی      هیچ گمان نداشتم که بانگ مرغی  
چنین ترا کند مدهوش      چنین ترا کند مدهوش  
گفت آری مرغ تسبیح خوان من ، خاموش !

این بود جرس بیداری وجدان که دکتر متخصص را به اردوگاه جلال و مقام انسانیت سوق داد، و گل واژه نوع دوستی در کویر لم یزرع فکرش شکفته شد

(171)

## 123 - احترام به ارزشها

در جنگ بدر که در سال دوم هجرت واقع شد شکست سختی بر مشرکان وارد گردید، در بحران جنگ، یکی از سرشناسان شرک بنام ابوالبختری در محاصره سلحشوران اسلام قرار گرفت.

پیامبر ﷺ سفارش کرد بود که ابوالبختری را نکشند، زیرا در آغاز بعثت، در عین اینکه مشرک بود، مشرکان را از آزار پیامبر ﷺ باز می داشت، و در نقض صحیفه (قطعنامه مشرکان درباره قتل پیامبر ﷺ کوشش می نمود. و پیامبر ﷺ این چنین ارزشها هر چند سالها از آن گذشته بود احترام می گذاشت.

مسلمانان، سفارش پیامبر ﷺ را به او خبر دادند، او گفت: رفیق و دوستم مجذربن زیاد را نیز ببخشید، مسلمانان گفتند: این سفارش تنها مربوط به تو است نه دوستت.

او لجاجت کرد و گفت: حال که چنین است هر دو ما را بکشید، تا زنان قریش نگویند من به دنیا حریص بودم و حاضر شدم دوستم را بکشند، ولی خودم رهایی یابم، در نتیجه پس از گرفتن دستور از پیامبر ﷺ هر دو را کشتند (172) آری ابوالبختری آن سیه بخت بر اثر تعصب غلط به هلاکت رسید.

اما پیامبر ﷺ کار نیک چند سال قبل او را خواست جبران کند، به این ترتیب پیامبر ﷺ و دشمنانش را می توان به خوبی شناخت.

## 124 - رعایت عدالت در میدان اسیران

عباس یکی از عموهای پیامبر ﷺ است ، که در مکه می زیست ، ولی ایمانش را مخفی می داشت ، او در ظاهر جزء صف لشکر دشمن به جنگ بدر آمد ، ولی همانند سایر بنی هاشم ، از روی اجبار بود ، و پیامبر ﷺ این مطلب را می دانست و لذا دستور داده بود که اگر مسلمین به بنی هاشم برخوردند به آن ها آسیب نرسانند .

در جنگ بدر ، عباس ، بدست ابویسر اسیر شد ، او مانند ، چوبی ، بی حرکت ایستاد ، که کاملاً از وضع او روشن شد که قصد جنگ ندارد ، ابویسر او و عبید بن ابوس را به ریسمانی بست و به عنوان اسیر ، به سوی مدینه روانه ساخت . پیامبر ﷺ نسبت به عموی خود محبت فراوان داشت ، ولی از نظر حفظ عدالت و قانون هیچ فرقی بین اسیران نمی گذاشت .

پس از پایان جنگ ، اسیران را به ریسمان بسته بودند و عباس نزدیک خیمه پیامبر ﷺ قرار گرفته بود ، صدای ناله عباس به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رسید ، و آن حضرت ناراحت شد و تا نیمه های شب ، خوابش نبرد .

یکی از مسلمانان پرسید چرا به خواب نمی روی ؟ فرمود : ناله عباس ناراحتم کرده است .

از این رو خوابم نمی برد ، اندکی بعد از آنکه صدای عباس خاموش شد ، پیامبر ﷺ از علت پرسید ، آن شخص (که سؤ ال فوق را کرده بود) گفت : ریسمان او را شل کردم ، حضرت فرمود : بنابراین ریسمان همه اسیران فرقی نگذاشت ، تا رعایت عدالت و قانون شده باشد .



## 125 - فتوا و قضاوت خالص

گویند: یکی از فقهای وارسته ، می خواست به بررسی حکم مساءله افتادن موش در چاه آبی فتوا بدهد، روایاتی که در این باب آمده بود، در ظاهر اختلاف داشت ، که مثلا برای افتادن موش و مردن آن در میان چاه ، باید چهل دلو آب کشید یا شصت دلو و یا... و در همان موقع موشی به چاه خانه او افتاده بود، از این رو به دلش بطور غیر اختیار خطور می کرد که فتوایش مطابق کمترین تعداد کشیدن آب با دلو باشد، تا زحمت خودش کمتر شود برای اینکه چنین خطوری در فتوای او اثر نکند، اول دستور داد چاه خانه اش را پر کنند ببینند، بعد با کمال بی طرفی ، به تحقیق و بررسی مساءله پردازد.

نیز گویند: شخصی در منزل گربه ای داشت هر روز قصاب محله از استخوانها و مواد بی مصرف گوسفند، به او برای گربه اش می داد، این شخص چند روز، دید که آن قصاب با زنی شوخی می کند که چنین شوخی با زن نامحرم حرام بود، تصمیم گرفت ، قصاب را نهی از منکر کند، سراغ قصاب رفت و با نصیحت و موعظه ، او را نهی از منکر نمود.

قصاب به او گفت : این حرفها را اینجا بزنی ، دیگر برای گربه ات ، چیزی در این مغازه نخواهد بود؟

آن شخص در پاسخ گفت : اتفاقا این مطلب را می دانستم لذا اول گربه را رها کردم بعد آمدم تو را نهی از منکر کنم

به این ترتیب می یابیم که انسان در هر حال ، بخصوص در احکام شرعی ، نباید جو زده باشد، باید هر گونه عوامل انحرافی را از خود دور سازد تا خالص گردد.

## 126 - امتیاز ذاتی

روزی علی علیه السلام به فرزندش حسن مجتبی علیه السلام که آن وقت کودک بود رو کرد و فرمود برخیز سخنرانی کن تا بشنوم .

حضرت حسن علیه السلام برخاست و گفت :

حمد و سپاس خداوندی را که اگر کسی سخن گوید، سخنش را می شنود و اگر سکوت اختیار کند، به باطن او آگاه است و کسی که زندگی می کند، رزق او با خدا است ، و اگر مرد، بازگشت او به سوی خدا است اما بعد: قبرها، جایگاه ما خواهد شد، و روز قیامت وعده گاه ما می شود، و خداوند بر ما احاطه دارد و بازخواست از ما می کند و بدرستی که علی علیه السلام دری است که هر که بر این در وارد گردد مؤمن است .

علی علیه السلام برخاست و حسنش را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم بفدایت : ذریة بعضها من بعض الله سمیع علیم <sup>(173)</sup> آنها فرزندانى بودند (که از نظر پاکی و تقوا و علم ) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و آگاه است (174).

به این ترتیب امام علی علیه السلام امام حسن علیه السلام را به عنوان یک انسان فوق العاده ، دارای امتیاز ذاتی معرفی نمود همچون پیامبران که طینتی پاک و سرشتی عالی داشتند.

## 127 - پاداش و کیفر توجه ، و عدم توجه به بستگان

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که علی علیه السلام (از مدینه) به سوی بصره (برای جنگ جمل) حرکت کرد، در راه به ریزه (محل دفن ابوذر غفاری) رسید، در آنجا مردی به پیش آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من از طایفه خود غرامت (و تاوانی) را به عهده گرفته ام ، و از بعضی از آنها کمک خواسته ام تا مواسات کنند و من این تاوان را بپردازم ، کمک نمی کنند و می گویند چیزی نداریم تا کمک کنیم ، ای امیر مؤمنان به ایشان امر فرما و وادارشان کن که به من کمک کنند.

علی علیه السلام فرمود: آنها در کجايند؟ او عرض کرد گروهی از آنها آنجايند (اشاره به محل تجمع آنها نمود)

حضرت که سوار بر مرکب بود، با سرعت به سوی آنها تاخت به گونه ای که مرکبش همچون شتر مرغ ، حرکت می کرد، و عده ای که جلو بودند، حضرت از آن ها سبقت گرفت تا به آن گروه رسید، به آن ها سلام کرد و پرسید: چرا به فامیل خود کمک نمی کنید؟ آن ها از او شکایت کردند و او از آنها شکایت نمود، تا اینکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

هرکسی باید با فامیل خود، پیوند داشته باشد، زیرا خویشان ، به احسان و دستگیری مالی او از دیگران سزاوارترند، و هر یک از تک تک فامیل ها باید با افراد دیگر، رابطه صمیمی داشته باشند، زیرا اگر حوادث روزگار، یکی از آنها را از پای درآورد، ولی دیگران پشت به او کنند و نسبت به او بی توجه باشند، بارکیفرشان سنگین است ، و اگر با یکدیگر مواسات داشته باشند حتما ماء جور خواهند بود (175).

## 128 - کیفر سخت رد کننده حاجت مؤ من

اسماعیل بن عمار گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مؤ من برای مؤ من رحمت است؟ فرمود: آری گفتم: چگونه؟ فرمود: هر مؤ منی برای حاجتی نزد برادر مؤ منش رود، رحمتی است که خداوند آن را به سوی او فرستاده و برایش آماده ساخته است، پس اگر حاجتش را روا کرد، رحمت خدا را پذیرفته و اگر با اینکه می تواند، رفع نیاز از برادر مؤ منش ننمود، خداوند آن رحمت را تا روز قیامت ذخیره کند، تا کسی که از حاجتش رده شد، نسبت به آن قضاوت کند، اگر خواهد آن را به خود برگرداند و اگر خواهد به دیگری واگذار نماید.

ای اسماعیل! هرگاه آن شخص نیازمند در روز قیامت، حاکم شود، آیا به عقیده تو، او آن رحمت را که خداوند به او داده به چه کسی می بخشد؟

اسماعیل گوید: عرض کردم: گمان ندارم که آن رحمت را از خودش به دیگری منتقل سازد

فرمود: گمان مبر، بلکه یقین داشته باش که او آن رحمت را هرگز از خود به دیگری منتقل نمی کند.

ای اسماعیل! هرکس برای حاجتی نزد برادرش رود که او بتواند روا کند، ولی روا نکند، خداوند در قبر، ماری بر او مسلط کند که انگشت شست او را تا روز قیامت بگزد، خواه آن میت، در قیامت آمرزیده شود یا در عذاب باشد <sup>(176)</sup>

(یعنی اگر در قیامت آمرزیده هم باشد، در عالم برزخ بخاطر رد کردن حاجت مؤ من، عذاب می شود که عبارت بود از: گزیدن مار، انگشت شست او را).

امام صادق عليه السلام فرمود: وقتی که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم (همراه یاران در رمضان سال هشتم هجرت) مکه را فتح کرد (و این مرکز مهم در تحت پرچم اسلام قرار گرفت) بر بالای کوه صفا ایستاد و خطبه ای ایراد فرمود و در این خطبه خطاب به بستگان خود فرمود: ای بنی هاشم! و ای بنی عبدالمطلب! من رسول خدا به سوی شما هستم و نسبت به شما مهربان می باشم، نگوئید محمد صلى الله عليه وآله وسلم از ما است.

فو الله ما اولیائی ولا من غیر کم الا المتقون

سوگند به خدا، دوستان من نه از شما است و نه از غیر شما، دوستانم تنها پرهیزکاران هستند.

سپس فرمود: بدانید مبدا بشناسم شما را در روز قیامت که به سوی من می آئید در حالی که دنیا را بر دوشهای خود حمل می نمائید، ولی مردم دیگر من آیند در حالی که آخرت را روی دوش خود حمل می نمایند، باز بدانید که من بین خود و شما معذورم وان لی عملی ولکم عملکم: برای من عمل خودم سود بخش است و برای شما، عمل شما. (177)

## 130 - پست ترین مخلوق بهترین دارو

روزی مردی سوسک سیاه کوچک بدبویی را (که به زبان عربی خنفساع گویند) دید از روی اعتراض گفت : خداوند برای چه این حشره را آفریده است ؟ آیا شکل زیبا یا بوی خوشی دارد؟!

آن مرد، پس از مدتی بیمار شد و زخمی در بدن او پدید آمده نزد هر دکتری رفت و هر گونه مداوایی کرد، خوب نشد، دیگر مایوس گردید و از درمان آن دست کشید.

روزی صدای طبیب دوره گردی را شنید، به حاضران گفت : بروید این طبیب را بیاورید، تا در مورد زخم بدن من نظر بدهد.

حاضران رفتند و آن طبیب را به بالین مریض آوردند، او وقتی که زخم را دید گفت : بروید یک خنفساء (سوسک کوچک و سیاه بدبو) بیاورید حاضران از سخن او خندیدند.

در همین لحظه ، بیمار به یاد سخنش افتاد که روزی گفته بود: خدا برای چه این سوسک را آفریده است ؟ به حاضران گفت ، سخن دوره گرد را گوش دهید بروید سوسک را بیاورید، که این دکتر ماهری است ، آنها رفتند و سوسک را آوردند، دکتر آن سوسک را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم بیمار گذاشت ، و به اذن خدا، زخم او (کم کم) خوب و از بیماری نجات یافت ، بعد به حاضران گفت : خداوند خواست به من بفهماند که پست ترین مخلوقات او بهترین داروها می باشد (178)

## 132 - داستان زید و عمرو

می دانیم که کلمه عمرو را با واو می نویسند و کلمه داود را بجای دو واو، با یک واو می نویسند، و ضمنا در دروس مقدماتی ادبی، بیشتر مثال به زید و عمرو می زنند اینک به این داستان توجه فرمایید.

در زمانهای گذشته یکی از وزیران ترک بنام داود یاشا می خواست لغت عربی یاد بگیرد، یکی از دانشمندان را برای این کار طلبید.

در درس نحو وزیر مکرر این جمله را می شنید: ضرب زید عمرا: زید زد عمرو را و استاد می گفت: زید فاعل است و عمرو مفعول.

و در یکی از درسها، وزیر خشمگین شد و از استاد پرسید، مگر عمرو چه کرده که هر روز زید او را می زند؟.

استاد جواب داد: در اینجا زننده و کتک خورده ای در کار نیست بلکه این جمله یک مثال برای بیان قواعد نحو است.

وزیر خیال کرد که او جواب صحیح را نداده است، دستور داد او را به زندان افکندند سپس استاد دیگری را طلبید و از او سوال فوق را پرسید و همان پاسخ را از او شنید، او را نیز به زندان افکند.

و همچنین استاد های دیگر بطوری که زندان هایلر از دانشمندان شد بجرم اینکه وزیر پاسخ آن ها را نپسندیده است.

سپس وزیر، دانشمندان بغداد را دعوت کرد، در میان آن ها یک دانشمند زیرک وجود داشت، وزیر داود پادشا از او سوال فوق را پرسید.

او در پاسخ گفت: این که هر روز زید عمر را می زند از این رو است که عمرو یک جنایتی کرده که سزایش بالاتر از زدن است، زیرا او هجوم آورده به نام سرورم داود پاشا تا یکی از دو واو نام سرورم را بدزد.

از این رو سرورم داود پاشا با یک واو زندگی می کند ولی عمرو با واو  
زیادی ، برای این علمای نحو خواستند تسلط زید را بر عمرو زیاد کنند، تا هر  
روز او را بخاطر جنایت دزدیش بزنند، مثال فوق را می زنند.  
وزیر از شنیدن این سخن ، نفس عمیقی کشید و احساس آرامش کرد و به آن  
دانشمند زیرک گفت : اکنون به حق پی بردم و بزودی هر چه بخواهی از جایزه  
به تو خواهم داد.  
دانشمند گفت : هم اکنون جایزه ام را می خواهم و آن این است که دانشمندان  
را از زندان آزاد سازی .

وزیر پذیرفت ، و آنها را از زندان آزاد ساخت ! (179)



## 133 - دوستی تو خالی

روزی امام صادق علیه السلام فرمود: ما احب الله من عصاه : کسی که گناه می کند  
خدا را دوست نمی دارد، سپس این دو شعر را قرائت کرد:

تعصى الاله وانت تظهر حبه      هذا لعمرک فی الفعال بدیع

لوکان حبک صادقاً لا طعته      ان المحب لمن يحب مطیع

: معصیت پروردگار می کنی و در عین حال اظهار دوستی او می نمایی ؟

بجانم سوگند این کار عجیبی است ، اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت از خدا

می کرد زیرا کسی که دیگری را دوست دارد از او اطاعت می نماید <sup>(180)</sup>

## 134 - خوف حضرت یحییٰ علیه السلام از خدا

حضرت زکریا و همسرش هر دو پیر شده بودند، ولی فرزندی نداشتند، روزی زکریا علیه السلام حضرت مریم را در محراب عبادت دید، که به دعایش، میوه های گوناگون بهشتی در کنار محرابش وجود داشت، همین دیدار، زکریا را در توجه به خدا عمیق تر کرد و از خدا خواست که فرزندی به او عنایت فرماید، هنگامی که در محراب عبادت مشغول نماز بود از ناحیه فرشتگان به او بشارت به پسری به نام یحییٰ داده شد. <sup>(181)</sup>

خداوند حضرت یحییٰ را پس از مدتی به زکریا عنایت فرمود: این فرزند کم کم بزرگ شد، و از نظر علمی و عمل به درجه عالی رسید و از نظر مقام معنوی و جهاد با نفس حضور بود <sup>(182)</sup> که به یک معنی این واژه این است که خود را در محاصره قرار داده بود، به عبارت روشن تر آن چنان خود را در میان حصار تقوا قرار داده بود که هیچگونه راه نفوذی برای شیطان نسبت به او نبود، علاوه بر اینکه از پیامبران صالح خدا بود. ضمنا ناگفته نماند که یحییٰ شش سال از عیسی علیه السلام بزرگتر بود و معنی یحییٰ و عیسی یکی است و آن اینکه قلبشان به نبوت زنده است.

حضرت یحییٰ زکریا پدر حضرت عیسی علیه السلام هرگاه می خواست برای امت خود سخنرانی کند و آن ها را موعظه نماید، در آغاز به طرف راست و چپ جمعیت نگاه می کرد تا یحییٰ نباشد چرا که یحییٰ آنچنان منقلب می شد که از حال می رفت، و دل نرم آماده اش از موعظه ها، فرو می ریخت.

روزی یحییٰ سر و صورت خود را به پارچه ای پیچید، و در لابلای جمعیت در کناری نشست، حضرت زکریا وقتی خواست سخنرانی کنند، در میان جمعیت او را ندید، سخنرانی را شروع کرد تا به اینجا رسید: این مردم در جهنم کوهی به

نام سکران وجود دارد، و زیر این کوه بیابانی بنام غضبان هست زیرا غضب خدا در آنجا می باشد، در این بیابان چاهی وجود دارد که عمق آن به مقدار مسیر صد سال است و در این چاه تابوتهای آتشی قرار دارد و در این تابوتهها، صندوقهایی از آتش و لباسهای آتشین و غل و زنجیرهای گداخته به آتش هست .

یحیی تا این گفتار را شنید برخاسته و سراسیمه سر به بیابان گذاشت و در حالی که گویی به هیچ چیز توجه ندارد، لزران و گریان می رفت ، و فریاد می زد و اغفلتاه من السکران : آه از اینکه غافل از کوه سکران جهنم هستم .  
حضرت زکریا علیه السلام از جریان مطلع شد، به خانه آمد و جریان را به مادر یحیی گفت و به او فرمود: برخیز برو به دنبال یحیی که ترس آن دارم از خوف خدا روحش پرواز کند.

مادر یحیی از خانه بیرون آمد، از هر سو پسرش یحیی را می گرفت تا به گروهی از جوانان بنی اسرائیل رسید، از آنها پرسید: شما یحیی را ندیدید؟ آنها اظهار بی اطلاعی کردند.

مادر همچنان در جستجو بود تا در بیابان ، چوپانی را دید، نزد او رفت و از او پرسید: یحیی را تو ندیدی ؟.

چوپان گفت : گویا یحیی پسر زکریا را می جویی ؟

مادر گفت : آری .

چوپان گفت : من او را در عقبه ثنیه (نام محلی نزدیک آب ) دیدم که پاهایش را در میان آب نهاده بود و چشمانش را به آسمان دوخته بود و به خدا عرض می کرد و عزتک مولای لا اذقت بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی منک .

سوگند به عزت ای مولای من ، آب خنک ننوشم تا مقامم را در پیشگاه تو  
بنگرم .

مادر به آن محل رفت و پسرش را در آن حال دید، او را در آغوش گرفت و  
سوگند داد که به منزل بر گردد.

یحیی سخن مادر را گوش داد و همراه مادر به منزل برگشتند....<sup>(183)</sup>

## 135 - موعظه طلبیدن یحیی از یک نفر اعدامی

امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی نزد حضرت عیسی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای روح الله! زنا کرده ام، مرا (با اجرای حد پاک ساز. حضرت عیسی علیه السلام پس از آنکه دریافت راست می گوید، اعلام عمومی کرد، جمعیت بسیاری جمع شدند، آن شخص را در گودالی گذاشتند تا سنگبارانش کنند.

او گفت: در میان جمعیت هر کس در گردنش حد هست، از اینجا برود. همه جمعیت رفتند، فقط حضرت عیسی و حضرت یحیی ماندند. یحیی علیه السلام (دید آن مرد شخص با معرفت و توبه کننده ای هست به گونه ای که برای تطهیرش حاضر شد اعدام گردد، از طرفی در این لحظه، همه غرورهایش محو شده، موعظه طلبیدن از او بسیار مؤثر خواهد بود از این رو) به او گفت: ای گنهکار مرا موعظه کن.

گنهکار گفت: لا تخلین بین نفسک و بین هواها فتردی. بین خود و هوای نفست را آزاد نگذار که ترا از جاده حق منحرف سازد. یحیی فرمود: باز موعظه کن. او عرض کرد: لا تعیرن خاطئا بخطیته: خطا کار را به خاطر خطایش سرزنش نکن (یعنی اگر خطا کار قابل جذب هست، او را سرکوب و نا امید نکن بلکه او را به سوی راه هدایت جذب کن).

یحیی فرمود: باز موعظه کن. او عرض کرد: لا تغضب: خشم نکن، و در حال خشم خود را کنترل کن. حضرت یحیی فرمود: همین موعظه ها مرا کافی است <sup>(184)</sup> نظر خدای بینان طلب هوی نباشد قدم خدای ترسان، قدم خطا

## 136 - جواز و عدم جواز خود ستایی

تزکیه نفس که از آن در فارسی به خودستایی تعبیر می شود، جایز نیست و بر خلاف اخلاق انسانی بوده و موجب غرور می گردد.

و در قرآن آیه 32 سوره نجم می خوانیم :

(فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ): خود را به پاکی مستایید.

ولی در مواردی که هدف عالی تری در میان باشد و یا برای احقاق حق و ابطال باطل ، خود ستایی صحیح روا است ، چنانکه در بعضی از موارد علی علیه السلام برای مطالبه حق خود، در کارهای نیک خود را بیان می کرد، و یا امام سجاد علیه السلام در مجلس شام که یزید نیز حاضر بود، خود و حسب و نسب خود را ستود، اینک به داستان ذیل توجه کنید:

شخصی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد:

آیا جایز است انسان ، خودش را تعریف کند؟!

امام در پاسخ فرمود: در موردی که اضطرار به آن پیدا کرد جایز است ، سپس دو نمونه از خود ستودن دو پیامبر را که در قرآن آمده ذکر کرد و فرمود:

1 - آیا نشنیده ای که یوسف به عزیز مصر گفت : ( اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ

الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ )

مرا سر پرست خزائن سرزمین (مصر) قرار بده چرا که نگهدارنده و آگاهم .

2 - و قول عبد صالح حضرت هود علیه السلام که به قوم خود گفت : ( وَأَنَا لَكُمْ

نَاصِحٌ أَمِينٌ )<sup>(185)</sup>

و من خیرخواه امینی برای شما هستم<sup>(186)</sup>

(بنابراین در موارد استثنایی که هدف عالی تر در میان است ، روا است که انسان ، ویژگیها و توانمندی بر جسته خود را آشکار سازد).

## 137 - پاداش آبرسانی

مرد عربی به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: به من کاری بیاموز که هر گاه آن را انجام دهم وارد بهشت گردم .

پیامبر ﷺ فرمود: اطعام طعام کن و سلام کردن را بین مردم رواج بده .

او عرض کرد: قدرت بر انجام این کار را ندارم .

فرمود: آیا شتری داری ؟

عرض کرد: آری .

فرمود: با شتر خود به خانه هایی که بعضی روزها آب ندارند، آب برسان ،

در این صورت بهشت بر تو واجب است <sup>(187)</sup>

نیز از سخنان آن حضرت است : کسی که آب ، به مردم بیاشاماند در آن جا

که آب یافت می شود، خداوند هفت هزار حسنه به او می دهد، و کسی که آب

به مردم بیاشاماند در آنجا که آب یافت نمی شود، مانند آن است که ده نفر برده

از فرزندان اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام را آزاد کرده است <sup>(188)</sup>



## 138 - میثم تمار از شهادت خود خبر می دهد

میثم برده زنی از بنی اسد بود، امیر مومنان علی علیه السلام او را خرید و آزاد کرد او چون برای کسب روزی و تامین معاش ، خرما می فروخت او را تمار (خرما فروش ) گفتند.

در سالی که به شهادت رسید، به مکه برای انجام حج رفت ، سپس در مدینه نزد ام سلمه (یکی از همسران نیک پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.)  
ام سلمه پرسید تو کیستی ؟ او گفت : من میثم هستم .  
ام سلمه گفت : سوگند به خدا گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در دل شب می شنیدم که سفارش تو را به علی علیه السلام می کرد.

میثم از امام حسین علیه السلام سراغ گرفت ، ام سلمه گفت : در فلان باغ است ، گفت : وقتی آمد به او خیر بده که من سلام بر او را دوست دارم و ما بخواست خدا همدیگر را در فراخنای لقای پروردگار ملاقات می کنیم .  
آنگاه ام سلمه از عطریات آورد و میثم محاسن خود را با آن خوشبو کرد و گفت : بزودی این محاسن به خونم رنگین می شود.

آنگاه به سوی کوفه روانه شد، ماموران عبیدالله بن زیاد او را دستگیر کرده و به زندان افکندند، مختار نیز در زندان بود، روزی میثم به مختار گفت : تو آزاد می شوی و بعدها برای انتقام خون حسین علیه السلام قیام می کنی و همین شخص (ابن زیاد) را که ما بقتل می رساند، به هلاکت می رسانی .

ابن زیاد مختار را از زندان طلبید تا او را اعدام کند، همان وقت پیک یزید فرا رسید و نامه ای از یزید به ابن زیاد داد که در آن نامه نوشته بود، مختار را آزاد کن ، او مختار را آزاد نمود <sup>(189)</sup>

سپس ابن زیاد فرمان داد که میثم را به دار آویزند، وقتی که ماموران او را بر روی چوبه دار نزدیک خانه عمرو بن حریث بود، وی می گفت : سوگند به خدا میثم به من می گفت : من همسایه تو می شوم .  
وقتی که میثم را به دار زدند، عمرو بن حریث به کنیز خود دستور داد که برود و پای دار و اطراف آن را جاروب و تمیز کند.

میثم بالای دار از فضائل علی و آل علی علیهم السلام می گفت ، شخصی نزد ابن زیاد رفت و گفت : این برده شما را رسوا کرد ابن زیاد گفت : دهانش را با لگام ببندید، میثم نخستین کسی است که در تاریخ اسلام دهانش را هنگام شهادت با لگام بستند.

او از پیشتازان قیام جهانی و جاودانی عاشورای حسینی است که ده روز قبل از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا (یعنی 22 یا 21 ذیحجه سال 60 ه . ق ) به شهادت رسید.

تا روز سوم شهادتش جسد پاکش روی دار بود، دژخیمان ابن زیاد در آن روز آنچنان با حربه خود به بدن او ضربه زدند که در آخر آن روز از بینی و دهانش خون می آمد <sup>(190)</sup>

خوشا قامت بلند عشق در آستانه شهادت و لقاء محبوب در فوران خون .

## 139 - کیفر ترک نهی از منکر

شیخ طوسی رحمته الله بسند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند: دو فرشته از طرف خدا مامور شدند تا مردم قریه ای را (به خاطر گناهشان) به هلاکت برسانند، وقتی این دو فرشته شبانه وارد آن قریه شدند، دیدند مردی در دل شب برخاسته و به راز و نیاز و تضرع پرداخته و با خدا مناجات می کند. یکی از فرشتگان به دیگری گفت: به سوی خدا برگردیم و درباره این مرد عابد سوال کنیم که آیا جزء هلاک شدگان است یا خیر؟ دیگری گفت: من آنچه را که مامورم انجام می دهم، و دیگر نیاز به سوال نیست.

فرشته نخست به سوی خدا مراجعه کرده و درباره آن مرد عابد سوال کرد. خداوند به آن فرشته ای که مراجعه نکرده بود، وحی کرد که آن مرد عابد را نیز با سایر مردم هلاکت برسان، زیرا او هیچگاه به خاطر خشم من به گنهکار، نسبت به گنهکاران خشم نکرد (و نهی از منکر ننمود). اما فرشته ای که مراجعه کرده بود تا در مورد آن مرد عابد سوال کند، مشمول خشم خدا گردید، و خداوند او را به جزیره ای انداخت، و کیفر نمود<sup>(191)</sup>

## 140 - مردی وارسته و مطیع از شاگردان امام صادق علیه السلام

عبدالله بن ابی یعفر از اهالی کوفه و از شاگردان بسیار وارسته امام صادق علیه السلام بود و از فقهای بزرگ تشیع به شما می رفت ، او آنچنان تسلیم و مطیع امام صادق علیه السلام بود که روزی به آن حضرت عرض کرد: اگر اناری را نصف کنی ، و بفرمایی نصفش حلال است و نصف حرام ، گواهی می دهم ، و آن را که گفתי حلال است ، حلال می باشد.

وقتی که عبدالله بن ابی یعفر به لقاء خدا شتافت ، امام صادق علیه السلام برای یکی از شاگردانش بنام مفضل نوشت : ای مفضل ! همان عهدی را که با ابن ابی یعفر داشتم با تو می بندم او درگذشت در حالی که به عهد خود با خدا و رسول خدا و امام زمانش وفا کرد و روحش قبض شد، صلوات خدا بر روح او که آثارش پسندیده و کارهایش مورد قبول و تقدیر خدا بود و مشمول آمرزش و رحمت خدا گردید رحمتی که توام با خشنودی خدا و رسول خدا و امامش بود، سوگند به ولادتم از (شجره) نبوت ، در زمان ما کسی نبود که از او مطیع تر به خدا و رسول خدا و امامش باشد، همواره چنین بود تا به رحمت حق پیوست و در بهشت خدا جای گرفت و از روایات عبدالله بن ابی یعفر اینکله گوید: همواره بیمار بودم ، به حضور امام صادق علیه السلام رفته و از بیماریم شکایت کردم ، فرمود: اگر مؤمن می دانست که پاداش مصائب او چقدر زیاد است ، آرزو می کرد که با قیچی ، بریده بریده می شد. <sup>(192)</sup>

## 141 - پاسخ بجا

روزی شخصی از ابن ابی یعلی قاضی از اهل کوفه ، سوال کرد: مقداری از فضائل معاویه بن ابی سفیان را بگو.

او در پاسخ گفت : از فضائل معاویه اینکه : پدرش ابوسفیان با پیامبر ﷺ جنگید، و خودش با وصی پیامبر ﷺ یعنی علی ﷺ جنگید و مادرش هند جگر عموی پیامبر (حضرت حمزه) را به دهان کشید تا بخورد و پسرش (یزید) سر مقدس امام حسین ﷺ را برید، چه فضیلتی بالاتر از این می خواهی؟!

حکیم سنایی این حکایت را به شعر فارسی درآورده گوید:

داستان پسر هند مگر نشنیدی	که از او و سه کس او به پیامبر
چـــه رســـید؟	
پدر او، در دندان پیمبر بشکست	مادر او جگر عم پیامبر بمکید
خود بناحق ، حق داماد پیامبر	پسر او سر فرزند پیمبر ببرید
بگرفت	
بر چنین قوم تو لعنت نکنی	لعن الله یزیدا و علی آل یزید (193)
شـــرمت بـــاد	

## 142 - لطف خدا به مؤمن

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند می فرماید: در هر کاری که انجامش تنها بدست من است (اگر بفرض محال برای خدا تردید روا باشد) تردید نکردم ، همانند تردیدی که درباره بنده مؤمنم دارم ، من دیدار او را دوست دارم ، ولی او مرگ مرا نمی خواهد، پس مرگ را از او بر می گردانم و مؤمن بدرگاهم دعا می کند و من دعایش را به استجابت می رسانم ، و او حاجتش را از من می خواهد و من عطا می کنم ، و اگر در دنیا جز یک بنده مؤمن نباشد بوسیله او از همه مخلوقم بی نیازی جویم ، و در مورد ایمانش برای او همدمی سازم که به هیچ کس محتاج نباشد که از ترس به او پناه ببرد <sup>(194)</sup>

## 143 - جواب احوالپرسی

شخصی به حضرت عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: چگوهنه صبح کردی ای روح الله! فرمود: صبح کردم در حالی که پروردگارم بالای من است، و آتش دوزخ پیش روی من و مرگ در جستجوی من است، به آنچه امیدوارم قدرت تحقق آن را ندارم، و از آنچه ناپسند می دانم، قدرت دفع آن را ندارم فای فقیر افقر منی: (بنابراین کدام نیازمندی از من نیازمندتر است؟

(195)

## 144 - انفاقی که ترک شد!

در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عثمان به فقراء انفاق می کرد، برادر رضاعی او عبدالله بن سعد به او اعتراض کرد که اگر این گونه انفاق کنی تهیدست می شوی . او در پاسخ گفت: گناہانی دارم که می خواهم بدینوسیله رضایت و عفو خداوند را کسب کنم . عبدالله گفت: شتر خود را به من بده، گناہانت به گردن من، من آنها را به عهده می گیرم .

عثمان شترش را به او بخشید، و دیگر انفاق نکرد.

در این هنگام آیه 33 تا 35 سوره نجم در رد او نازل شد:

(أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾ وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾ أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ).

آیا دیدی کسی را که از پیروی حق و (انفاق) روی گردان شد، و اندکی بخشش کرد و باز ایستاد، آیا نزد او است آگاهی از غیب و او می بیند... (196)

و در بعضی تفاسیر این مطلب در مورد ولید بن مغیره نقل شده است (197)

## 145 - عایشه ، دو نشانه بزرگ ، را نادیده گرفت

جنگ جمل از جنگهای زمان خلافت حضرت علی علیه السلام است ، که در بصره واقع شده و منجر به قتل هزاران نفر از دو طرف گردید، عایشه سوار بر شتر مردم را به جنگ بر علی علیه السلام می شوراند.

جالب توجه اینکه : وقتی که عایشه می خواست از مدینه بیرون آید، شتری آورد که نام او عسگر بود، تا آن نام را شنید به یاد حدیثی افتاد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از سوار شدن به چنین شتری نهی کرد بود، دستور داد این شتر را برگردانید، اطرافیان آن شتر را کنار بردند و وسائل و جهازش را عوض کردند و به عایشه وانمود کردند که شتر را عوض کردیم ، او نیز سوار آن شتر شد و روانه بصره گردید.

در راه سگها به آن ها حمله کردند، یکی گفت : سگهای حوئب اند عایشه تا این جمله را شنید بیاد حدیثی افتاد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود سگهای حوئب به تو در راهی که برای جنگ باطل می روی حمله می کنند، گفت مرا برگردانید، اطرافیان ، پنجاه نفر را شاهد آوردند آنها سوگند دروغ خوردند که اینجا سرزمین حوئب نیست ... سرانجام عایشه قانع شد به بصره رفت و جنگ بر ضد علی علیه السلام را رهبری کرد (198)



## 146 - تسلیت به عزادار

در میان بنی اسرائیل ، شخصی قاضی بود، فرزندی داشت که از دنیا رفت ، از فراق فرزند بسیار ناراحت و بی تاب می کرد، خداوند دو فرشته رابه صورت انسان در حالی که نزاع می کرد نزد آن قاضی فرستاد.

یکی از آنها گفت : من زراعتی داشتم که گوسفندان این مرد آمده و همه زراعت مرا نابود کرده اند.

دیگری گفت : من گوسفندانم را در کوه می چرانم ، این مرد زراعت خود را در سر راه که رفت و آمد مردم است کشت نموده ، در نتیجه گوسفندان در رفت و آمد طبعاً زراعت او را به هم می زنند زیرا راهی غیر از آن نیست .

قاضی به کشاورز گفت : چرا سر راه مردم زراعت کردی مگر نمی دانستی که راه عبور است و در معرض خطر و نابودی می باشد.  
او گفت می دانستم .

قاضی گفت : بنابراین شکایت تو بیجا است ، و صاحب گوسفندان حق از آن راه را دارند.

صاحب گوسفند هم به قاضی گفت : تو وقتی فرزند به وجود آوردی مگر نمی دانستی که در معرض خطر و مرگ است ، طبق قضاوت خود، داوری کن .  
قاضی گفت : می دانستم .

چوپان گفت : پس اکنون نمی بایست گریه و بی تاب کنی ! به این ترتیب قاضی متوجه شد و بر اساس قضاوت خود، ناگزیر به صبر و استقامت گردید.  
سپس آن دو فرشته (که به صورت دو مرد) درآمد بودند، عروج کردند و رفتند. (199)

## 147 - شهادت حضرت زکریا علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: قوم زکریا علیه السلام تصمیم گرفتند آن حضرت را به جرم مبارزه با بت پرستی و... بقتل رسانند، آن حضرت فرار کرد و آنها به دنبالش دویدند تا دستگیرش نمایند، آن حضرت نزدیک درختی رسید، درخت باز شد و به حضرت زکریا پناه داد سپس بسته شد قوم گنهکار تا پای درخت آمدند، ولی حضرت زکریا علیه السلام را نیافتند، ابلیس در میان آنها آمد و گفت :  
زکریا داخل این درخت است .

نظر به اینکه آنها درخت را پرستش می کردند، گفتند: آن را قطع نکنید، بلکه بشکافید، آن را شکافتند و بدن مقدس حضرت زکریا علیه السلام را نیز همراه آن نیز همراه درخت متلاشی کردند و آن حضرت به شهادت رسید. <sup>(200)</sup>  
و این دلیل است که پیامبران تا سر حد شهادت ، با شرک و انحراف ، مبارزه می نمودند.

## 148 - قضاوت براساس موازین ظاهری

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت داوود پیامبر، از خدا خواست که در مقام قضاوت آنچه حق است به او الهام نماید، تا بین مردم بر اساس الهام الهی قضاوت نماید.

از سوی خدا به داوود وحی شد که مردم طاقت تحمل آن را ندارند، در عین حال (امتحانش مجانی است و بر این اساس قضاوت کن).

پس از این گفت و شنود، دو مرد نزد حضرت داوود علیه السلام آمدند و یکی از آنها می گفت: این مرد به من ظلم کرده به دادم برس، دیگری انکار می کرد. داوود علیه السلام طبق الهام الهی به ظالم (ظاهری) امر کرد که گردن مظلوم (ظاهری) را بزن، او نیز گردن مظلوم ظاهری را زد و او را کشت.

بنی اسرائیل از این قضاوت تعجب کردند، از همه جا اعتراض شروع شد، نزد داوود آمده و فریاد می زدند چرا یک فرد مظلوم را که از تو داد خواهی نموده است کشتی؟

داوود خود را در بن بست سختی دید، به خدا پناه برد و حل مشکل را از درگاه او طلبید.

خداوند به او الهام کرد: که ای داوود تو خودت از من خواستی، الهام به تو کنم تا آنچه حق است قضاوت کنی؟، حقیقت مطلب این است که آن فرد بظاهر مظلوم، پدر آن ظالم را کشته بود، اینکه بدست پسر مقتول قصاص می شد، هم اکنون با بنی اسرائیل به آن باغ برو و جسد مقتول را در فلان مکان باغ بیرون بیاور و حقیقت را آشکار کن تا غائله رفع گردد، داوود همین کار را کرد و غائله تمام شد و خداوند به داوود فرمود: بندگان طاقت تحمل حق را ندارند،

تو طبق موازین قضاوت کن ، از ادعا کننده طلب بینه (دو شاهد عادل و...) کن و  
از منکر، مطالبه سوگند نما، و از این طریق مساله را به پایان رسان <sup>(201)</sup>

## 149 - مرده شویی و گورکن

شخصی حدود سی سال ، کارش مرده شویی بود، روزی در میان گفتارش  
گفت : سی سال است در غسالخانه هستم و مرده را غسل می دهم ، ولی هنوز  
یقین نکرده ام خودم نیز می میرم !!  
به قول شاعر در مورد قبر کن :

یافت شخصی گورکن عمری دراز سائلی گفتش که چیزی گوی باز

تا چه عمری گورکندی در مفاک چه عجایب دیده ای در زیر

خ\_\_\_\_\_اک

گفت : این دیدم عجایب ، حسب کاین سگ نفسم در این هفتاد

م\_\_\_\_\_ال س\_\_\_\_\_ال

گورکندن دید و یکساعت نمرد یکدمم فرمان و یک طاعت نبرد

(202)

آری بفرموده علی عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ما اكثر العبر و اقل الاعتبار <sup>(203)</sup>

درسهای عبرت چه بسیارند و عبرت گیرنده کم .

و در سخن دیگر می فرماید: بینکم و بین الموعظة حجاب من الغرة <sup>(204)</sup> بین

شما و موعظه ، پرده ای از غرور و غفلت است (و آن پرده هوسها و شهوات

است) که اگر دریده نشود انسان از عبرتهای دنیا پند نخواهد گرفت .

مرحوم آیت الله العظمی شیخ یوسف بحرینی از فقهاء و محدثین شیعه در اواسط قرن 12 هجری است ، اواخر عمر در کربلا می زیست و در آنجا پیشوای شیعیان بود و به سال 1186 ه. ق از دنیا رفت و مرقدش در کربلا است .

وی اخباری بود یعنی طریقه اجتهاد را قبول نداشت و تکیه اش در فتوا به روایات بود. و کتاب معروف الحدائق الناضره تالیف او است .

در همین زمان مرحوم آیت الله العظمی آقا باقر بهبهانی معروف به وحید بهبهانی از مراجع تقلید در کربلا، نقطه مقابل اخباری ها بود یعنی اصولی بود و طریقه اجتهاد را قبول داشت .

نکته اینجا است : با اینکه این دو بزرگوار از نظر مسلک و طرز تفکر، رو درروی هم بودند و از نظر علمی ، اختلاف اساسی داشتند، شیخ یوسف بحرینی بخاطر اسلام بنفع وحید بهبهانی خود را کنار کشید.

حتی وصیت کرد که اگر زودتر از وحید بهبهانی از دنیا رفتم ، وحید بهبهانی بر جنازه ام نماز بخواند، زیرا او پارساترین مردم است .

وحید بهبهانی به سال 1205 ه. ق یعنی 19 سال بعد از شیخ یوسف بحرینی از دنیا رفت <sup>(205)</sup> و به وصیت عمل شد این است مخالفت با هوای نفس و اوج پاکی و معنویت و ایثار نسبت به همدیگر، با اینکه از نظر فکری با همدیگر نظریات مختلف داشتند.

## 151 - محکومیت اسقف مسیحیان

صفوان بن یحیی گوید: ابوقره رییس روحانیون ارامنه از من خواست که او را به حضور حضرت رضا علیه السلام ببرم ، من از حضرت رضا علیه السلام اجازه گرفتم ، حضرت اجازه داد، او را به حضور امام رضا علیه السلام بردم .

ابوقره فرض زیر پای امام را بوسه زد و گفت : دین ما چنین از ما خواسته که این گونه به شریف ترین افراد زمان خود احترام کنیم .

سپس از امام پرسید: نظر شما درباره گروهی که ادعایی می کنند و گروه دیگر نیز آن ادعا را امضاء می نمایند چیست ؟  
امام فرمود: ادعای فرقه اول درست است .

ابوقره پرسید: نظر شما درباره گروه دیگری که ادعایی دارند ولی گروه دیگری غیر از خودشان ، آن را تصدیق نمی نمایند، چیست ؟  
امام فرمود: این گروه ادعا کننده ، ادعایشان بی اساس است .

ابوقره گفت ما (مسیحیان) ادعا داریم که عیسی علیه السلام روح الله و کلمه خدا است که او را به مریم القاء نموده است ، مسلمانان در این ادعا با ما موافقتند <sup>(206)</sup>  
ولی مسلمانان ادعا دارند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است ولی ما آن را قبول نداریم ، بنابراین بهتر است در آن چیزی که اتفاق نظر داریم همان را بگیریم ، و این کار، شایسته تر از اختلاف است .

امام رضا علیه السلام فرمود: نام تو چیست ؟ او گفت : یوحنا، فرمود: ای یوحنا ما ایمان به عیسی داریم و او را روح خدا و کلمه (مخلوق) خدا می دانیم که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد و بشارت به آمدن او داده باشد، و بر خود اقرار که بنده مربوب خدا است ، و اگر به ادعای شما عیسی روح خدا و کلمه خدا است ولی ایمان به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ندارد و بشارت به آمدن او نداده است ، و اقرار به



عبودیت خود در برابر خدا نمی کند، ما از او بیزاریم ، بنابراین در کدام نقطه ما با هم موافق هستیم ، تا در همان نقطه با هم باشیم و آن را محور قرار دهیم؟.

ابوقره از این پاسخ دندان شکن در بن بست قرار گرفت و برخاست و به صفوان گفت : بر خیز از این مجلس چیزی عاید ما نمی شود، و ما را بنفع عقیده خود بهره مند نمی سازد <sup>(207)</sup>

## 152 - پاسخ به یک سوال دیگر مسیحیان

یکی از اشکالهای ما به مسیحیان آن است که آن حضرت مسیح را ابن الله (پسر خدا) می خوانند، گاهی در پاسخ ما می گویند: شما نیز امام حسین علیه السلام را ثارالله و ابن ثاره (خون خدا و فرزند خدا) که می دانید و یا در پاره ای از روایات علی علیه السلام به یدالله (دست خدا) که اطلاق شده است ؟

ولی باید گفت : ثارالله مثل کلام امیرمؤمنین علیه السلام که می فرمایند انا قلب الله ، عین الله ، لسان الله معنای کنایی و مجازی دارد ثانیاً معنای لغوی آن کین و کین خواهی است و به مناسبت در خون و خونخواهی استعمال می شود بنابراین ثارالله در اینجا به معنای در خون و خونخواهی است یعنی ای کسیکه خونخواه و طالب خون بهای تو خداست ، یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونهای تو را رئیس قبیله بگیرد، و نیز متعلق به یک خانواده نیستی که خونهای تو را رئیس خانواده بگیرد، و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونهای تو را رئیس قبیله بگیرد، تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت می باشی ، تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدایی ، خونهای تو را او باید بگیرد، و همچنین تو فرزند علی علیه السلام هستی که شهید راه خدا بود و خونهای او را نیز خدا باید بگیرد و اگر در عباراتی تعبیر مثلاً به یدالله (دست خدا) درباره علی علیه السلام شده این ، یک نوع تشبیه و مجاز و کنایه از قدرت و شجاعت علی علیه السلام است ، ولی آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است ابن الله (پسر خدا) بودن مسیح علیه السلام را یک نوع مجاز و کنایه بداند؟ مسلماً چنین نیست ، زیرا منابع مسیحیت او را پسر حقیقی خدا می دانند <sup>(208)</sup>

## 153 - پاسخ پیامبر ﷺ به سوال یهودی

یک نفر یهودی به حضور رسول خدا ﷺ آمد، رسول خدا ﷺ برخواست و به او نگاه عمیق کرد و فرمود: ای یهودی چه حاجتی داری؟

یهودی گفت: آمدم بپرسم: تو بهتری یا موسی ﷺ با توجه به اینکه خدا با موسی، سخن گفت، کتاب تورات بر او نازل کرد، عصای معجز آسا به او داد، دریا را شکافت و غیر اینها.

پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: تزکیه نفس (خودستایی) ناپسند است، ولی (حال که سوال کردی) جوابش را می گویم:

ای یهودی! حضرت آدم ﷺ وقتی که ترک اولی نمود و توبه کرد، در هنگام توبه عرض کرد: اللهم این اسئلك این اسئلك بحق محمد و آل محمد لما غفرت لی .

خدایا از تو به حق محمد و آلش می خواهم که مرا بیامرزی .

خداوند او را آمرزید.

حضرت نوح ﷺ وقتی که در بلای عظیم طوفان، سوار بر کشتی شد، از ترس غرق شدن، به خدا عرض کرد: اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد لما انجیتی .

خدایا بحق محمد و آلش از تو می خواهم که مرا نجات بخشی .

خداوند او را نجات داد.

حضرت ابراهیم ﷺ وقتی که در آتش افکنده می شد، به خدا عرض کرد:

اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد و آل محمد لما انجیتنی منها.

خدایا بحق محمد و آلش از درگاهت می خواهم که مرا از آتش، نجات بخشی، خداوند آتش را برای او خنک و مایه سلامتی قرار داد.

و حضرت موسی علیه السلام وقتی که در برابر ساحران ، عصایش را انداخت ،  
عصای او اژدها شد، موسی در درون خود احساس ترس کرد و به خدا عرض  
نمود: اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد لما آمنتنی خدایا بحق محمد و  
آلس از درگاهت می خواهم که مرا از گزند اژدها محفوظ بداری ..  
خداوند به او خطاب کرد: مترس تو در مقام ارجمندی هستی  
ای یهودی ! اگر موسی علیه السلام مرا درک کند و به نبوت من ایمان نیاورد  
ایمانش بی ارزش است و نبوتش سودی به حالش نخواهد داشت .  
ای یهودی ! از ذریه (نوادگان ) من حضرت مهدی علیه السلام است وقتی که  
خروج و ظهور کرد، حضرت عیسی بن مریم از آسمان به زمین فرود می آید تا  
مهدی را یاری کند، و پشت سر مهدی در نماز اقتدا می کند <sup>(209)</sup>

## 154 - شرم از خدا

امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی که همسر عزیز مصر (زلیخا)، یوسف را به خلوتگاه مخصوص برد (تا او را فریب دهد) بتی در آن خلوتگاه بود، زلیخاه برخاست و پارچه ای روی آن بت انداخت .

یوسف گفت : این چه کاری بود که کردی ؟

او در پاسخ گفت : استحیی من الصنم ان یرانا: از بت شرم می کنم که ما را می بیند.

حضرت یوسف به او گفت : تو از چیزی شرم و حیا می کنی که نه می شنود و نه می بیند و نه می فهمد و نه می خورد و نه می آشامد، ولی من چگونه از خدایی که خالق انسان است و علم و دانش به انسان آموخت ، حیا و شرم نکنم ؟!

این است فرموده خداوند در قرآن (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ) <sup>(210)</sup>

آن زن قصد یوسف را کرد و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، قصد وی می نمود <sup>(211)</sup>

آری باید در همه ما این پیوند با خدا باشد که در لغزشها ما را نجات بخشد.

## 155 - قطع طواف برای رفع حاجت مؤمن

ابان بن تغلب که از اصحاب امام صادق علیه السلام است گوید: من با امام صادق علیه السلام مشغول طواف خانه کعبه بودیم ، ناگاه یکی از دوستان به من اشاره کرد که بیا برویم ، حاجتی دارم آن را انجام دهیم ، من دوست نداشتم امام را تنها بگذارم و با او بروم ، در حین طواف ، باز او اشاره کرد بیا، امام او را دید، به من فرمود: آیا او تو را می خواهد؟ گفتم: آری ، فرمود: او کیست ؟ گفتم ، یکی از اصحاب ما است ، فرمود: او نیز شیعه است ؟ گفتم: آری ، فرمود: برو به سوی او گفتم: آیا طواف را قطع کنم ؟ فرمود: آری ، گفتم گر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: گر چه چنین باشد <sup>(212)</sup>

## 156 - ارزش کمک به برادر مؤمن

صفوان جمال گوید: در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودم که شخصی از اهل مکه بنام میمون وارد شد و از نداشتن کرایه شکایت کرد.  
امام به من فرمود: برخیز و برادرت را کمک کن ، برخاستم ، و همراه او بودم تا خداوند کرایه او را فراهم ساخت ، سپس به مکان خود برگشتم .  
امام فرمود: برای حاجت برادرت چه کردی ؟ عرض کردم : پدر و مادرم بفدایت ، خداوند آن را روا ساخت ، امام فرمود: اگر برادر مسلمانان را یاری کنی ، نزد من از هفت با طواف دور خانه خدا ارزشمندتر است <sup>(213)</sup>

## 157 - ارزش دیدار مؤ من

رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل به من خبر داد: خداوند فرشته ای به زمین فرستاد، فرشته راه می رفت ، تا به در خانه ای رسید، مردی کنار در خانه از صاحبخانه اجازه ورود می گیرد.

فرشته به او گفت : با صاحب این خانه چه کردی ؟

او گفت : صاحب خانه برادر مسلمان من است که می خواهم برای خدا زیارتش کنم .

فرشته گفت : غیر از این منظور اینجا نیامده ای ؟ او گفت : نه .

فرشته به او گفت : من فرستاده خدا به سوی تو هستم ، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: هر مسلمانی که از مسلمانی دیدار کن ، او را دیدار نکرده بلکه مرا دیدار کرده است و بهشت به عنوان پاداش او به عهده من است

(214)

## 158 - پیام امام باقر علیه السلام

خثیمه گوید: به حضور امام باقر علیه السلام رفتم ، هنگام خداحافظی به من فرمود: هر کس از دوستان ما را دیدی ، سلام برسان و آنها را به این امور سفارش کن 1 - تقوا خدا 2 - توانگران به تهیدستان توجه کنند 3 - نیرومندان به ناتوانان کمک نمایند 4 - زنده ها در تشییع جنازه مردگانشان شرکت کنند 5 - و در منزلها به ملاقات یکدیگر روند، که موجب زنده ساخت امر ما است خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده کند، ای خثیمه ! از طرف ما به دوستان ابلاغ کن که ما از طرف خدا، آنرا جز به عملشان ، بی نیاز و چاره ای نکنیم ، و آنها جز با پاکی و پرهیزکاری به دوستی ما نرسند، با حسرت ترین مردم در روز قیامت کسی است که عدالت را بستاید ولی خود بر خلاف آن رفتار کند <sup>(215)</sup> (ما بپذیرد ولی در عمل خلاف روش ما رفتار نماید).



## 159 - استغفار هر روزه

حذیفه یمانی گوید: من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تندی می کردم ، به حضور رسول خدا ﷺ رفته و عرض کردم : ترس آن دارم که زبانم مرا عاقبت به شر کند و اهل دوزخ گردم .  
پیامبر ﷺ فرمود: از استغفار (طلب آمرزش گناه از خدا) غفلت مکن ، حتی خود من هر روز یک صد بار، استغفار می کنم <sup>(216)</sup>  
ناگفته نماند که استغفار پیامبر ﷺ بخاطر گناه نیست ، زیرا او معصوم است ، بلکه مثلا بخاطر یک لحظه غفلت از یاد خدا، و یا به خاطر آن است که کار خوبتری را رها کرده و سراغ کار خوبی رفته است ...

## 160 - عاشق شیفته پیامبر ﷺ

حضرت علی رضی الله عنه فرمود: مردی از انصار در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و عرض کرد: آنقدر دوست دارم که طاقت فراق را ندارم ، هرگاه به منزل می روم بیاد تو می افتم ، بی درنگ خانه و کاشانه ام را ترک نموده و به نزد تو می آیم ، تا تو را به خاطر عشقی که به تو دارم ، بنگرم اینک با خود می گویم وقتی روز قیامت فرا رسید و شما وارد بهشت شدید، و در درجه اعلاهی بهشت قرار گرفتید، من که (به آنجا راه ندارم) از فراق تو چه کنم ؟  
در این هنگام آیه 68 سوره نساء از طرف خداوند نازل گردید.

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)

و کسانی که از خدا و رسول پیروی کنند، آنان با کسانی هستند که خداوند آنان را مشمول نعمتهایش قرار داده (مانند) پیامبران و صدیقین ، شهیدان و صالحان و اینها رفیقان و همراهان نیکی هستند <sup>(217)</sup>

به این ترتیب ، دل عاشق مرد انصاری آرام گرفت ، و دریافت که اگر در عمل نیز به عشقش وفادار باشد، در روز قیامت نیز با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم محشور می گردد.

## 161 - اهل فضل

ابوحمزه ثمالی از اصحاب امام سجاد علیه السلام گوید: از امام سجاد علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی روز قیامت برپا می شود، خداود همه انسانها را از آغاز تا انجام در یک سرزمین جمع می کند آن گاه منادی خدا را صدا می زند کجایند اهل فضل؟ (یعنی آنانکه دارای فضائل و شیوه های انسانی هستند) جمعیتی بر می خیزند، فرشتگان به استقبال آنها می شتابند، و به آن ها می گویند:

فضل شما چه بوده؟

آنها در پاسخ گویند: ما از کسانی هستیم که: 1 - هر کس (از خویشان و مسلمین) با ما قطع رابطه می کرد، به او می پیوستیم 2 - و هر کس ما را محروم می ساخت، به او عطا می کردیم 3 - و از کسی که به ما ستم می نمود، او را می بخشیدیم <sup>(218)</sup>

فرشتگان به آنها گویند: راست گفتید که اهل فضیلت هستید، اکنون وارد

بهشت شوید <sup>(219)</sup>

## 162 - مانور قهرمانانه پیامبر ﷺ

سال هفتم هجرت بود و هنوز مکه بدست مسلمانان فتح نشده بود، یعنی یکسال پس از صلح حدیبیه پیامبر ﷺ با گروهی از اصحابش به عنوان ادای عمره به سوی مکه حرکت کردند، در حالی که مشرکان ورود مسلمانان را به مسجد الحرام قدغن کرده بودند.

پیامبر ﷺ و اصحاب با کمال جرات به مکه وارد شدند و کنار کعبه آمدند.

پیامبر ﷺ به یاران فرمود: شانه هایتان را برهنه کنید به طواف خانه خدا بپردازید، تا مشرکان، قدرت و شکوه شما را بنگرند، یاران اطاعت کردند و همراه رسول خدا ﷺ به طواف کعبه پرداختند.

مردم مکه از مرد و زن و کودک و بزرگ کنار کعبه آمدند و اطراف مسلمانان را گرفته و به تماشای مسلمانان پرداختند، در حالی که پیامبر و اصحاب، با کمال بردباری و جرات و توکل به خدا، طواف می کردند و عبدالله بن رواحه (سردار رشید اسلام) در پیشاپیش رسول خدا ﷺ شعار سر داده رجز و اشعار حماسه انگیز می خواند، و کافران را از ممانعت و سد راه کعبه شدن نهی می نمود (220)

و به این ترتیب، عبادت و سیاست اسلامی در هم آمیخت و مانور شکننده ای در کنار کعبه توسط پیامبر و مسلمین انجام شد، که مقدمه ای برای فتح مکه بود.

## 163 - پدر یتیمان

از شهر همدان و حلوان ، عسل و انجیر برای علی علیه السلام فرستادند، ان حضرت دستور داد، تا کسانی که یتیمان را می شناسند، حاضر کنند. وقتی که یتیمان را حاضر نمودند آنها را بر سر مشکهای عسل نشانید تا از عسل بخورند و خود، قدح قدح از عسل را میان مردم تقسیم نمود، شخصی پرسید: ای مومنان! چرا یتیمان را بر سر مشکهای عسل نشانیدی؟ فرمود: امام پدران یتیمان است ، و به این خاطر، همچون پدران که با فرزندان خود می کنند، با آنها چنین رفتار کردم . (221)

## 164 - دادرسی از کنیز

ابو سطر بصری گوید: علی علیه السلام بر خرمافروشان گذشت ، دیدند کنیزی گریه می کند پرسید: چرا گریه می کنی؟ او گفت : از این خرما فروش خرما خریده ام ، ولی اربابم آن را نپسندیده و گفته برو پس بده ، آوردم پس بدهم ولی خرمافروش قبول نمی کند. علی علیه السلام به خرما فروش فرمود: این کنیز است ، بی اختیار می باشد، خرمایت را بردار و پولش را بده ، خرما فروش برخاست و مشتی به علی علیه السلام زد که دخالت در کارم مکن .

مردم به خرما فروش گفتند: این امیرمومنان است آیا نشناختی؟ او تا این سخن را شنید، رنگش پرید و فوراً خرما را برداشت ، و پولش را داد و بدست و دامن علی علیه السلام افتاد که از من راضی شو.

علی علیه السلام به او فرمود: اگر کار خود را شایسته سازی از تو خوشنود و راضی هستم (222)

## 165 - نمونه ای از جنایات معاویه

بسر بن ارطاه از دژخیمان خونخوار معاویه است که بسیاری از بنی هاشم و آل علی علیهم السلام را کشت ، روزی عبدالله پسر عباس (عموی پیامبر) بر معاویه وارد شد، دید بسر بن ارطاه نیز نزد معاویه است .

عبدالله به بسر بن ارطاه رو کرد و گفت : تو آن هستی که دو کودک مرا کشتی ، بسر گفت : آری منم که آنها را کشتم .

عبدالله گفت : سوگند به خدا دوست داشتم در هر جائی باشی زمین مرا پیش روی تو برویاند (و قصاص کنم) .

بسر بن ارطاه گفت : اکنون در اینجا تو را رویانده ، چه می خواهی کنی ؟

عبدالله گفت : آیا در اینجا شمشیری به دست می آید .

بسر گفت : اینک این شمشیر من در دسترس تو است .

عبدالله برخاست تا شمشیر او را به دست گیرد و آن ناجوانمرد را به درک واصل کند، معاویه برخاست و شمشیر را از دست عبدالله گرفت و به بسر گفت : خدا تو را رسوا کند، پیر شدی و عقل از سرت پریده است ، عبدالله یکی از بنی هاشم است و تو دو پسر خرد سال او را کشته ای و او در فکر قصاص است و تو با این وصف شمشیرت را به او می دهی ؟ گوئی تو از دلهای بنی هاشم خبر نداری ؟ عبدالله کسی است که اگر بر من دست یابد، مرا خواهد کشت عبدالله گفت : آری ، اگر می توانستم چنین می کردم .<sup>(223)</sup>

## 166 - شکستن پیمان

در جنگ بدر که در سال دوم هجرت واقع شد، مشرکان ضربه سختی از مسلمانان خوردند و مفتضحانه شکست خوردند، و تعدادی از مسلمانان نیز به شهادت رسیدند.

مسلمانان درباره پاداش عظیم شهیدان بدر، سخنانی از پیامبر ﷺ شنیدند، به گونه ای به خدا عرض کردند: جنگ دیگری با دشمنان پیش آور، تا ما نیز با آنها بجنگیم و به شهادت برسیم .

سال بعد جنگ احد پیش آمد، ولی همین مسلمانان در تنگنای جنگ، پیامبر ﷺ را رها کرده و فرار نمودند، و تنها اندکی از مسلمین در صحنه همراه پیامبر ﷺ باقی ماندند.

یارب آئین وفا نیست چرا خوبان  
این چه رسم و چه شعار است  
را  
پریرویان را  
روی زیبای تو آن دیده تواند  
که به خون جگر آلوده کند مژگان  
دیدن را

در این وقت جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد، و در محکومیت فراریان آیه 143 آل عمران را نازل کرد:

(وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) شما آرزوی مرگ (در راه خدا) را قبل از آن که با آن رو به رو شوید می کردید، سپس آن را با چشم خود دیدید و نگاه می کردید (ولی تن به آن ندادید چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است . (224)





## 168 - پنج موردی که نیرنگ شیطان بی اثر است

امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: پنج چیز است که نیرنگ من در آن بی اثر است ولی در غیر این پنج مورد، انسانها در چنگال من هستند.

1 - کسی که از روی نیت پاک به خدا تکیه کند و در همه امور به او توکل نماید.

2 - کسی که در شبانه روز، ذکر تسبیح بسیار کند.

3 - کسی که آن چه را که برای خود می پسندد و برای مؤمن دیگر بیسندد.

4 - کسی که در گرفتاری بی تابی نکند.

5 - کسی که به آن چه خداوند برای او مقدر نموده راضی باشد و برای رزق

و روزی غصه نخورد. (228)

## 169 - خداوند در هر روزی دارای شانی است

امام حسین علیه السلام با کاروان خود از مکه به سوی کوفه رهسپار بود در منزلگاه صفاح (چند فرسخی مکه) با فرزدق شاعر آزاده معروف ، ملاقات کرد، که او از کوفه می آمد، امام به او فرمود: از کوفه چه خبر؟ او عرض کرد: دل‌های مردم عراق با تو است ولی شمشیرهایشان با بنی امیه است و قضا و تقدیر از سوی خدا است .

امام فرمود: راست گفתי ، همه چیز از آن خدا است ، و خدا هر روزی دارای ویژگی و شانی است ، اگر قضای الهی بر مراد بود، حمد و شکر او می کنیم و در غیر این صورت ، کسی که نیتش پاک است و قلبش را تقوا فرا گرفته ، باکی بر او نیست . (229)

## 170 - نقشه دشمن حضرت فاطمه علیها السلام خنثی شد

مهدی عباسی (سومین خلیفه عباسی) در عالم خواب، قاضی وقت بنام شریک قاضی را دید که به او پشت کرد و از او رو برگرداند. وقتی که از خواب بیدار شد، خواب خود را با یکی از بزرگان دربارش بنام ربیع در میان گذاشت.

ربیع گفت: تعبیر خواب تو این است که شریک قاضی مخالف تو است زیرا او فاطمی محض است (یعنی طرفدار حضرت فاطمه و فرزندان فاطمه علیها السلام است).

مهدی به ربیع دستور داد، شریک قاضی را هم اکنون حاضر کن، ربیع به سراغ شریک رفت و او را نزد خلیفه آورد.

مهدی به او گفت: خبر به من داده اند که تو فاطمی هستی؟

شریک گفت: پناه می برم به خدا که فاطمی نباشم، مگر این که منظورت از فاطمه، دختر کسری (شاه ایران) باشد.

مهدی گفت: نه منظورم فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

شریک گفت: پس او را لعنت کن.

مهدی گفت: نه هرگز، معاذ الله.

شریک گفت: نظر شما درباره کسی که (العیاذ بالله) فاطمه علیها السلام را لعنت کند

چیست؟

مهدی گفت: لعنت خدا بر او باد.

شریک گفت: پس این مرد (اشاره به ربیع) را لعنت کن.

ربیع به مهدی گفت: ای امیرمؤمنان سوگند به خدا من فاطمه را لعنت نمی

کنم.

شریک به ربیع گفت: ای بی حیا پس چرا نام فاطمه بانوی برجسته دو جهان  
و دختر سید رسولان را در مجالس مردان می بری؟!  
مهدی (از این گفتار صرف نظر کرد) و خوابی که دیده بود را مطرح نمود و به  
شریک گفت: پس تعبیر خواب من چیست؟  
شریک قاضی گفت: خواب تو همچون خواب یوسف نیست (که راست  
باشد) و خون افراد با خوابهای آشفته، حلال نمی شود.<sup>(230)</sup>  
به این ترتیب، نیرنگ ربیع بی اثر شد، و شریک قاضی در دفاع خود پیروز  
گردید.

## 171 - زنده شدن پسر نوح

روزی حواریون (اصحاب خاص حضرت عیسی علیه السلام به عیسی علیه السلام عرض کردند) مردی از کسانی که شاهد کشتی نوح علیه السلام (هنگام طوفان نوح) بود را زنده کن تا جریان کشتی را برای ما بازگو کند.

حضرت عیسی علیه السلام به آنها فرمود: با من بیایید، آنها همراه حضرت عیسی علیه السلام براه افتادند تا رسیدند به تپه خاکی، آن حضرت مقداری خاک از آن برداشت و فرمود: آیا می دانید این خاک چیست؟

آنها عرض کردند: خدا و رسولش بهتر می داند

فرمود: این خاک استخوان برآمده پاهای حام پسر نوح علیه السلام است، حضرت عیسی با عصای خود به آن خاک جمع شده زمین زد، فرمود: برخیز به اذن خدا ناگهان شخصی برخاست و خاک را از سر و صورتش پاک می کرد، در حالی که پیر بنظر می رسید.

عیسی علیه السلام به او فرمود: اینگونه به هلاکت رسیدی؟ (و جوانیت مبدل به پیری شده) او عرض کرد: من جوان مردم، ولی اکنون که زنده شدم گمان کردم، قیامت برپا شده، از این رو پیر شدم (و موی سر و صورتم سفید گشت)، عیسی فرمود: ما را از کشتی نوح علیه السلام خبر بده، او عرض کرد: طول آن ششصد متر و دارای سه طبقه بود، در یک طبقه آن حیوانات و در یک طبقه آن پرندگان و در یک طبقه آن انسانهای (با ایمان) قرار داشتند... آنگاه گواهی به صدق نبوت عیسی علیه السلام داد و به حواریون سفارش کرد که از او پیروی کنید.

(231)

## 172 - محکوم شدن جمعیت

حضرت رضا علیه السلام در خراسان بود، گروهی برجسته، برای مناظره پیرامون مسأله امامت به آنجا آمده بودند تا با حضرت رضا علیه السلام در حضور مامون عباسی بحث کنند، حضرت رضا علیه السلام به آنها اجازه داد. آنها یحیی بن ضحاک سمرقندی را نماینده خود قرار دادند تا با حضرت رضا علیه السلام مذاکره نماید. حضرت رضا علیه السلام به یحیی فرمود: سوال کن، او عرض کرد ای فرزند رسول خدا شما سوال کنید تا به من افتخار بدهید.

امام به او فرمود: ای یحیی چه می گویی درباره مردی که ادعای راستگویی برای خود می کند ولی دو راستگو (بنظر خود) را دروغگو می داند، آیا آن مرد، راستگو است و در دینش حق با او است یا دروغگو است؟

یحیی در فکر فرو رفت و حیران ماند، پس از ساعتی مامون به او گفت: ای یحیی خواب امام را بده. یحیی گفت: ای امیر مومنان او (حضرت رضا) مرا در بن بست قرار داد. مامون به حضرت رضا علیه السلام توجه نمود و عرض کرد: این چه مسأله ای است که یحیی اعتراف به ندانستن جواب آن می کند

امام رضا علیه السلام فرمود: اگر یحیی گمان دارد که آن مرد تصدیق می کند امامت دو راستگو (عمر و ابوبکر) را، پاسخش این است که: کسی که اعتراف به عجز می کند و بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: و لست بخیر کم (من از شما بهتر نیستم) چنین کسی امام نیست، زیرا امام بهتر از امت است (با توجه به اینکه این سخن را ابوبکر بالای منبر گفت). از طرفی: کسی که بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقرار می کند که ان لی شیطانا یعترینی: در وجود من شیطانی است که مرا از نیکبها باز می دارد امام نباید در او شیطان راه یابد. و از سوی دیگر: کسی که رفیق او اعتراف بر ضد او می کند (یعنی عمر بر ضد

ابوبکر) و می گوید: کانت امامه ابی بکر فلته و فی الله شرها فمن عاد الی مثلها  
فاقتلوه امامت ابوبکر حادثه ناگهانی بود خداوند (ما را) از شر آن حفظ کند،  
پس کسی که به مثل آن بازگشت او را بکشید

مامون فریاد بر سر حاضران کشید و همگی متفرق شدند، سپس مامون  
متوجه گروهی شد و گفت: آیا نگفتم به شما که با حضرت رضا ع مذاکره  
نکنید و دور او جمع نشوید، زیرا علم این خاندان از علم رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم است (232)

توضیح اینکه: اگر یحیی در پاسخ امام رضا ع می گفت: آن مرد  
دروغگو است، در این صورت محکوم شده بود، و اگر می گفت: آن مرد  
راستگو است، در این صورت اقرار آن مرد، امامت او و رفیقش را خدشه دار  
می کرد، این بود که دهان یحیی بسته شد و او خود را در بن بست دید

## 173 - درختی که آدم و حوا از آن نهی شدند چه بود؟

ابا صلت هروی گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا در مورد درختی که (خداوند از خوردن آن نهی کرده بود ولی) حضرت آدم و حوا از آن خوردند (و در نتیجه از بهشت رانده شدند) خبر بده که چه درختی بوده؟ بعضی گویند بوته گندم بوده و بعضی گویند درخت انگور بوده و بعضی گویند: درخت حسد بوده است، معنی این گفتار گوناگون چیست؟ امام فرمود: ای اباصلت، درخت بهشت حامل انواع میوه ها است پس بوته گندم، می تواند میوه انگور نیز داشته باشد، درخت بهشتی مثل درخت دنیا نیست، و آدم علیه السلام وقتی که به فرمان الهی مسجود فرشتگان واقع شد، و علاوه بر این کرامت، وارد بهشت گردید، با خود گفت: آیا خداوند بشری بهتر از من آفریده است؟ (و این یک نوع غفلت بود)

خداوند به او خطاب کرد سرت را بلند کن و ساق عرش را بنگر او سرش را بلند کرد و ساق عرش را دید، مشاهده کرد که در ساق عرش نوشته شده: لاله الا الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب امیرالمومنین وزوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سید الشبَاب اهل الجنة

نیست خدائی جز خدای یکتا، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، و علی پسر ابوطالب امیر مومنان است، و همسر او فاطمه سرور زنان دو جهان است، و حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتند.

آدم عرض کرد: خدایا اینها کیستند؟

خداوند فرمود: اینها از ذریه تو، و بهتر از تو و همه مخلوقات هستند و اگر اینها نبودند، تو را و بهشت و دوزخ را و آسمان و زمین را نمی فریدم، بیرهیز



که به آنها با دیده حسد بنگری که در این صورت از جوار رحمت من خارج می گردی .

ولی آدم به مقام آنها رشگ برد، و آرزو کرد که دارای آن مقام باشد، همین فکر، راهی برای شیطان به سوی او باز نمود، بالاخره با وسوسه شیطان ، آن درخت نهی شده را در بهشت خورد، همسر او حوا نیز به مقام فاطمه علیها السلام به چشم حسد نگاه کرد و شیطان بر او راه یافت و او را واداشت که از آن درخت بخورد، در نتیجه (این ترک اولی ) خداوند آدم و حوا را از بهشت بیرون نمود، و آنها را از مقام ارجمند بهشت ، به سوی زمین فرود آورد. <sup>(233)</sup>

#### 174 - شخصیت یعنی این

ابن ابی عمیر از افراد عابد و وارسته و پاک از اصحاب امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است ، شخصی بسیار بلند مقام و ارجمند در پیشگاه امامان بود.

مرحوم صدوق نقل می کند: او بزاز بود، پس از مدتی ور شکست گشت ، و فقیر شد، او ده هزار درهم به مردی قرض داده بود، آن مرد وقتی که فهمید محمد ابن ابی عمیر ورشکست و تهیدست شده است رفت و خانه خود را فروخت و ده هزار درهم بدهی خود را جور کرد و به حضور ابن ابی عمیر آمد و ده هزار درهم را داد.

ابن ابی عمیر گفت : این ده هزار درهم را از کجا آوردی ؟ آیا ارث به تو رسیده است ؟ گفت : نه ، پرسید آیا کسی به تو بخشیده است ؟ گفت : نه ، بلکه فلان خانه ام را فروختم تا قرض خود را ادا کنم .

ابن ابی عمیر گفت : ذریع محاربی از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که حضرت فرمود: به خاطر قرض ، لازم نیست خانه مسکونی را فروخت بنابر این

پول را ببر، من نیازی به آن ندارم، در حالی که سوگند به خدا اینک به یک درهم احتیاج دارم، ولی از این پول حتی یک درهم نمی پذیرم. (234)

## 175 - اعتراض مادر و پاسخ شیخ

آیت الله مرتضی انصاری از مراجع بزرگ قرن سیزدهم بود و بهسال 1281 ه ق در نجف از دنیا رفت و همانجا دفن گردید، از تالیفات معروف او که جز کتب درسی حوزه های علمیه در سطح عالی است کتاب مکاسب و فرائد (رسائل) است.

از سرگذشتهای او در حفظ بیت المال اینکه: برادری داشت بنام شیخ منصور که از دانشمندان بزرگ است، ولی تهیدست و فقیر بود، روزی مادر به حال او دلش سوخت نزد برادر او (شیخ انصاری) رفت و گله کرد و زبان به اعتراض گشود و چنین گفت: تو می دانی که برادرت منصور با این عائله سنگین، در شدت فقر بسر می برد، و ماهیانه ای که به او می دهی نیازهای او را برطرف نمی سازد، در صورتی که اینهمه اموال تحت تصرف تو است (بخاطر اینکه مرجع تقلید هستی) و می توانی بیش از دیگران به او کمک کنی؟

شیخ بدقت، سخن مادر را گوش داد، و هنگامی که سخنش تمام شد کلید اطاقی را که اموال شرعی در آن بود به مادر داد و مودبانه به او گفت: هر چه پول برای منصور می خواهی بردار، به شرط اینکه من مسوول نباشم و وبال آن بر دوش خودت باشد.

این اموالی که نزد من است، حقوق فقیران و مستمندان است و بین آنان بطور مساوی تقسیم می گردد، همه آنها در این مورد یکسانند و همچون دندانهای شانه، هیچکدام بر دیگری برتری ندارد

مادرم اگر جوابی برای سوال فردای قیامت داری ، مبلغ اضافی از این اموال برای شیخ منصور برادر، ولی بدان حسابی بس دقیق و هولناک درپیش است .  
مادر که خود عنصر تقوا و فضیلت بود، از خوف خدا لرزه بر اندام شد و از گفته خود توبه کرد، و در حالی که کلید را به فرزندش می داد، عذرخواهی نمود، و جریان فقر منصور را فراموش کرد.<sup>(235)</sup>

## 176 - فراموش کردن حوادث جزئی

در دامنه تپه ای در ناحیه لانک پیک تنه مخوف درخت بسیار عظیمی دیده می شود که دانشمندان علوم طبیعی عمر آن را چهار صد سال تخمین زده اند و معتقدند که این درخت راهنگامی که کریسفت کلمب برای اولین بار در سان سالوادور پیاده گردید کاشته است .

در طی این چهار قرن ، درخت مذکور چهارده بار گرفتار صاعقه شده و بهمین های خطرناک و سهمگین و طوفانهای شدیدی به خود دیده ولی در مقابل تمام آنها مقاومت کرده بود، تا اینکه حشرات و کرمهایی به داخل آن نفوذ کردند و به تدریج ، ذره ، ذره مغز آن را خورده و نیرومندی و استقامت داخله اش را از بین بردند به طوری که آن درخت غول آسا که طی قرنهای با صاعقه ، طوفان و بهمینها با سر سختی مبارزه کرده بود، عاقبت در مقابل این کرمهای کوچکی که چند تایی آنها را می توانید در بین دو انگشت اشاره و شست خود له کنید از پای در آمد. آیا تصدیق نمی کنید ما هم مثل آن درخت هستیم که در برابر حوادث سخت ، از پای در نمی آئیم ، ولی قلب و مغز خود را تسلیم کرمهای نگرانی (و حوادث بسیار کوچک ) می کنیم که می توان عده ای از آنها را بین دو انگشت ، متلاشی نمود؟<sup>(236)</sup>

آری همیشه اختلافات و کینه ها که نتیجه اش غم و اندوه است از حوادث بسیار کوچک و جزئی سرچشمه می گیرد، با اینکه می توانیم ، این حوادث کوچک را نادیده بگیریم ، پس چرا آنها را فراموش نمی کنیم ؟

## 177 - ایرانیان در قرآن

در سوره جمعه آیه 3 می خوانیم : (وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ)

و پیامبر ﷺ برای تعلیم و تزکیه افراد دیگری از مومنان (غیر عرب) نیز آمده که به مومنان می پیوندد و خداوند توانا و آگاه است امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر ﷺ این آیه را خواند، شخصی پرسید این افراد کیستند؟ سلمان در حضور پیامبر ﷺ بود، پیامبر ﷺ دست خود را بر شانه سلمان گذاشت و فرمود: لو كان الايمان في الثريا لنالته رجال من <sup>(237)</sup> هولاء

اگر ایمان در مجموعه ستاره ثریا (پروین) باشد، مردانی از طایفه هیمن سلمان ، آن را بدست می آوردند  
یعنی اگر ایمان تبعید گردد و آنقدر دور شود مانند دوری ستاره ثابت ثریا ایرانیان آن را بدست می آورند.

آری هم اکنون آثار آن در انقلاب اسلامی دیده می شود، در کشور ایران الله اکبر در تعبید بوند، اما ببرکت انقلاب اسلامی ، صدای پرشور الله اکبر در تبعید بود، اما ببرکت انقلاب اسلامی ، صدای پرشور الله اکبر در همه جای ایران طنین افکنده است .

پیامبر ﷺ این سخن را در مدینه فرمود، اینک ببینید که حجاز به اسلام نزدیک است یا ایران ؟

استاد محمد محمدی گیلانی نقل می کرد: علامه امینی رحمته الله به من گفت : در مدینه وارد مسجد النبی شدم ، روز جمعه بود شنیدم خطیب می گوید: لا تقربوا قبر محمد تنتجس ابدانکم نزدیک قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشوید، که بدنهای شما نجس می شود

آری این است ایمانی که در حجاز است ، و اکنون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در بالای آمد، بخوبی روشن می شود.

### 178 - شخصی نجیب و شخصی نانجیب

ابن عباس گوید: در مدینه مردی بود که درخت خرمائی در خانه داشت که شاخه های آن به خانه همسایه آویزان شده بود، و آن همسایه فقیر و عیالمند بود.

صاحب درخت خرما، هرگاه وارد خانه خود می شد، بالای درخت خرما می رفت ، تا خوشه های خرما را بچیند گهگاهی یکی دو تا خرما به خانه همسایه می ریخت ، بچه فقیر همسایه آن خرماها را برداشته می خوردند، صاحب درخت پایین می آمد و خرما را از دست بچه ها می گرفت ، حتی اگر خرما را در دهان بچه ها می دید، انگشتانش را به دهان آنها کرده و خرما را بیرون می آورد، و به این ترتیب نانجیبی خود را آشکار می کرد.

مرد عیالمند، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و جریان را به عرض رساند و شکایت کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برو (من در فکرش هستم) تا اینکه صاحب درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نمود پیامبر به او فرمود: درخت خرمای خودت را که شاخه هایش به خانه فلان کس سرازیر است ، به من بده که در برابر او دارای درخت خرمایی در بهشت شوی .

او گفت: من دارای نخله های بسیار هستم، ولی هیچ یک از آنها خرمائی بهتر و عالی تر از این درخت ندارد، این را گفت و از حضور پیامبر ﷺ رفت. شخصی نجیب بنام ابودحداح سخن پیامبر ﷺ را می شنید، به حضور پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: آیا من اگر آن درخت را از مرد خریداری کنم و به شما بدهم، به من نیز درخت خرمای بهشتی می دهید؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری ابودحداح نزد صاحب درخت رفت و با او درباره خرید آن درخت گفتگو: پیامبر ﷺ این درخت را خواست با درخت بهشتی عوض کند ندادم، میوه این درخت بسیار عالی است که مرا شگفت زده کرده است، من نخله های بسیار دارم، ولی خرمای هیچکدام از آنها به ظرافت خرمای این درخت نمی رسد.

ابودحداح گفت: می خواهی آن را بفروشی؟ ابودحداح گفت: مثلاً چقدر او گفت: در برابر چهل نخله خرما. ابودحداح گفت: خیلی بالا گفتمی، و بعد از کمی سکوت گفت: باشد من چهل نخله بجای آن درخت به تو می دهم او گفت: اگر راست می گوئی، گواه بیاور. ابودحداح رفت چند نفر را به عنوان گواه آورد و همه گواهی دادند که ابودحداح فلان درخت را در برابر چهل درخت خریداری نمود آنگاه ابودحداح به حضور رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: اکنون آن درخت خرما در ملک من است و آن را در اختیار شما گذاشتم، پیامبر ﷺ نزد آن فقیر عیالمند رفت و فرمود: این درخت مال تو و اهل خانه تو است.

از آنجا که ابودحداح مردانگی کرد و در سطح عالی، راه نجابت را پیمود و به عکس صاحب نخله، نانجیبی کرد و به سخن پیامبر ﷺ و پاداش بهشت

اعتنا نمود سوره لیل در مدح ابودحداح و سرزنش صاحب نخله نازل گردید  
(238) که آیه 5 تا 11 آن چنین است :

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ (۵) ﴿فَسَنِّيَرُهُ لِّلْغُرَى﴾ (۷) ﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ  
وَاسْتَعْتَى﴾ (۸) ﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾ (۹) ﴿فَسَنِّيَرُهُ لِّلْغُرَى﴾ (۱۰) ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ  
إِذَا تَرَدَّى﴾ و اما آنکس که عطا کرد و پرهیزگاری نمود، و سخن نیک را  
پذیرفت آسودگی را برای او آماده سازیم ، و اما آن کس که بخل کرد و خود را  
بی نیاز شمرد، و سخن حق را تکذیب کرد، او را برای سختی و دشواری آماده  
سازیم ، و هنگامی که او به هلاکت رسید، ثروت او به حالش سودی نبخشد.  
در آیه 12 می فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾: بی گمان بر ما است که راه  
هدایت را نشان دهیم .

این راه و این چاه ، این نجیب و آن نانجیب ، تا به کدامین راه رویم ، آیا  
انتخاب بهشت کنیم یا دوزخ ؟

## 179 - صورت ده گروه گنهکار در قیامت !

معاذبن جبل گوید: در حضور رسول خدا ﷺ در منزل ابویوب انصاری  
بودم ، به رسول خدا ﷺ عرض کردم منظورم از این آیه که می فرماید:  
﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾. (239)

روز قیامت ، در صور دمیده می شود پس گروه گروه می آیند چیست؟!  
فرمود: ای معاذ از چیز بسیار بزرگی سوال کردی ، آنگاه قطرات اشک از  
چشمانش سرازیر گشت و فرمود:

در روز قیامت ، ده گروه از امت من ، به گونه های مختلف و گروه گروه  
وارد صحنه می شوند که از سایر مسلمانان جدا و مشخص هستند:  
1 - گروهی از آن ها بصورت میمونها وارد می شوند.

- 2 - گروهی به صورت خوکها.
- 3 - گروهی به صورت دمر و هستند، پاهایشان در هوا و صورتشان بر زمین کشیده می شوند.
- 4 - گروهی کور وارد می گردند.
- 5 - گروهی گنگ و کر وارد می شوند.
- 6 - گروهی، زبانشان را می جووند و چرک دهانشان بیرون می آید که بوی آن جمعیت را ناراحت می کند.
- 7 - گروهی بدبوتر از مردار گندیده وارد می گردند.
- 8 - گروهی لباسهای آتشین و مس گداخته و چسپان پوشیده و وارد می شوند.
- 9 - بعضی با دست و پای بریده وارد می گردند.
- 10 - بعضی در حالی که آنها را به دارهای آتشین آویخته اند وارد می گردند.
- اما گروه اول: نامها (سخن چین ها) می باشند.
- اما گروه دوم: حرام خوارها می باشند.
- اما گروه سوم: ربا خوارها می باشند.
- اما گروه چهارم: آنانی هستند که در قضا، ظلم می کنند.
- اما گروه پنجم: آنانی هستند که از خود راضی بوده و به اعمال خود خشنودند،
- اما گروه ششم: علما و قاضیانی هستند که اعمالشان مخالف گفتارشان است
- اما گروه هفتم: کسانی هستند که همسایگان را اذیت می کنند.



اما گروه هشتم کسانی هستند که مخالفت کسی را با رژیم ، به سلطان خبر می دهند،

اما گروه نهم : آنانی هستند که به عیاشی و شهوترانی می پردازند و مانع ادای حق خدا را از اموال خود می گردند.

اما گروه دهم : آنانی هستند که متکبر و خودخواه می باشند. <sup>(240)</sup>

## 180 - فرصت

پیامبر ﷺ در مورد دو فرشته ای که مراقب انسانند، یکی از آنها در ناحیه راست قرار گرفته و نیکبها را می نویسد و دیگری در ناحیه چپ قرار گرفته و بدبها را می نویسد، فرمود: فرشته ناحیه راست رئیس فرشته ناحیه چپ است ، پس اگر بنده ای گناه کرد، فرشته ناحیه راست به فرشته ناحیه چپ گوید: شتاب در نوشتن گناه مکن ، این بنده را هفت ساعت مهلت بده ، اگر هفت ساعت گذشت و توبه نکرد، آن گاه می گوید: ای فرشته ناحیه چپ بنویس ! چقدر حیا و شرم این بنده کم است ! <sup>(241)</sup> که آنقدر به او مهلت داده شد ولی از فرصت استفاده نکرد

## 181 - نامه ای به امام و پاسخش

اسماعیل بن سهل گوید: نامه ای برای امام باقر علیه السلام فرستادم و در ضمن آن نوشتم به من چیزی بیاموز تا وقتی آن را گفتم ، در دنیا و آخرت با شما باشم . امام با خط خود در پاسخ نوشت : سوره قدر (انا انزلناه) را بسیار بخوان ، و دو لب خود را با استغفار، شاداب کن <sup>(242)</sup>

استغفار یعنی طلب آمرزش از خدا و توبه و بازگشت به سوی او.

## 182 - پیام روز و شب

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که روز می شود، آن روز به انسان می گوید: من روز جدیدی هستم و من گواه اعمال توام ، در من کار خیر انجام بده که در روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، و بدان که بعد از گذشت من ، هرگز مرا نخواهی دید.

وقتی شب فرا رسید، منادی ندا می دهد که همه مخلوقات جز انسان و جن می شنوند و می گوید: ای پسر آدم من آفریده جدید هستم ، و من بر آنچه که در من هست گواهی می دهم ، از وجود من بهره بگیر، چرا که اگر خورشید طلوع کند، دیگر به دنیا بر نمی گردم <sup>(243)</sup>

## 183 - استغفار

ربیع بن صبیح گوید: مردی نزد حسن بصری آمد و گفت: از قحطی به تو شکایت می‌کنم، حسن گفت: استغفار کن (طلب آمرزش از خدا کن). دیگری نزد او آمد و از فقر و تهیدستی شکایت کرد، در جواب گفت: استغفار کن.

سومی آمد و به او گفت: دعا کن خدا به من پسری عنایت کند در پاسخ گفت: استغفار کن.

ما به حسن گفتیم: همه نزد تو آمدند و هر کس حاجت خاصی داشت ولی تو در پاسخ همه یک جواب (استغفار کن) دادی؟!.

در پاسخ گفت: این پاسخ را از خودم نساختم، بلکه از قرآن در مورد داستان حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام دریافتم که نوح عَلَيْهِ السَّلَام به قوم خود گفت: (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ) (244)

از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (در نتیجه) بارانش را بر شما می‌فرستد و شما را با مالها و فرزندان یاری می‌نماید (245) به این ترتیب از این آیات بدست می‌آوریم که توبه و استغفار و بازگشت به سوی خدا پایه و مایه اصلی نعمتهای الهی است و بلعکس فراموش کردن خدا موجب سلب نعمت می‌شود.

## 184 - شق القمر!

ماه ذیحجه آغاز بعثت (یا اواخر بعثت) بود، شب چهاردهم ماه بود، که ماه همه جلوه خود را به روشنی نشان می داد، کوههای سر به فلک کشیده و زمخت مکه نیز رونقی خاص به منظره افق داده بود.

جمعی از مشرکان به حضور پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: تو اگر راست می گویی پیامبر هستی، این ماه را دو نصف کن، تا نشانه صدق تو باشد. پیامبر ﷺ به آنها فرمود: اگر چنین کنم ایمان می آورید؟ آنها قول جدی دادند: آری ایمان می آوریم.

پیامبر ﷺ در حضور آن جمعیت، از خدا خواست، ماه را دو نصف کند، خداوند خواسته پیامبرش را پذیرفت ناگهان همه دیدند که ماه دو نصف شد نصفی به یک طرف و نصفی دیگر به طرف دیگر سپس به هم پیوست، پیامبر ﷺ به فرد فرد حاضران فرمود: ای فلان ای فلان ... ببینید و گواهی دهید. مشرکان این پیشنهاد را از این رو می نمودند که می گفتند، سحر در آسمان نفوذ نمی کند، اما باز لجاجت نموده و گفتند: این سحر بود.

عده ای از مشرکان گفتند: صبر کنید تا مسافران و کاروانهای شام و یمن بیایند از آنها پرسیم که آیا آنها دیده اند که ماه دو نصف شده است؟ زیرا سحر به همه انسانها - خصوصا افراد دور - نفوذ ندارد.

مسافران آمدند و گواهی دادند که ما دیدیم، ماه دو نصف شد، اما مشرکان متعصب و لجوج، باز نپذیرفتند (246)

در تفسیر نور الثقلین جلد 5 آمده که مشرکانی که از پیامبر ﷺ تقاضای دو نصف کردن ماه را نمودند، چهارده نفر بودند و این حادثه بعد از عقبه (اواخر بعثت) در شب چهارده ذیحجه شب بدر ماه بود.

به راستی پیامبر ﷺ در برابر آن لجوجان سرکش ، چقدر زحمت کشید؟  
و چقدر تحمل آزارهای آنان را نمود؟! (247)

## 185 - دکتر بی مشتری

در صدر اسلام طیبی بود که برای مداوای بیماران به مدینه آمد تا مدت‌ها در  
مدینه ماند ولی کسی به او مراجعه نکرد.  
علت را پرسید، در پاسخ گفتند:  
ما اصلاً بیمار نمی شویم ، زیرا قرآن به ما فرموده :  
(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) (248)  
و بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی و اسراف نکنید.  
چون مطابق این دستور، در خوردن و آشامیدن اندازه را رعایت می کنیم ،  
بیمار نمی شویم . (249)

## 186 - گفتگوی دکتر مسیحی با دانشمند اسلامی

هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) دکتر مخصوصی داشت که بسیار  
درکار خود حاذق و ماهر بود، ولی مسیحی بود، روزی با یکی از دانشمندان  
متفکر اسلامی در آن عصر یعنی علی بن حسین واقدی ملاقات کرد و در ضمن  
صحبت به او گفت :  
من در کتاب آسمانی شما (قرآن) چیزی از طب نمی یابم ، در حالی که  
دانش مفید بر دو گونه است : 1 - دانش ابدان 2 - دانش ادیان .  
دانشمند اسلامی در پاسخ گفت : خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه  
قرآن آورده و می فرماید:  
(كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا)

و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید.

و پیامبر ﷺ ، نیز طب را در این دستور، خلاصه کرده و می فرماید: المعدة بيت الادواء و الحمية راس كل دواء واعط كل بدن ماعودنه .

معهده خانه همه بیماریها است ، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت (صحیح) داده ای آن را از او دریغ مدار.

دکتر مسیحی وقتی که این گفتار را شنید، گفت : ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طباً : قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوسپاه طبیب باستانی معروف (طبی باقی نگذاشت (250)

## 187 - سزای متوکل

متوکل دهمین خلیفه عباسی ، دیکتاتور خونخوار و ستمگری خون آشام بود، و شیعه علی علیه السلام را هر کجا می یافت می کشت ، غرور او بجایی رسید که مردم را از زیارت قبر منور حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام منع می کرد، و در این مورد جاسوسانی گمارده بود که اگر زائری پیدا می کردند، او را به دستور متوکل با شدیدترین شکنجه ها می کشتند.

روزی طبق عادت خود به امیرمؤمنان علی علیه السلام جسارت کرد، پسرش معتصم ، ناراحت و خشمگین شد، متوکل این شعر را خواند.

غضب الفتی لابن عمه راس الفتی فی حرامه  
یعنی ، جوان (منتصر) برای پسر عمویش خشمگین شد، سر جوان در فلان محروم شد .

منتصر بیشتر ناراحت شد، تصمیم گرفت خون ناپاک پدر را بریزد، با چند نفر از غلامان خاص متوکل صحبت سری کرد و به آن ها وعده مال و منال داد، شبی معین ، غلامان وارد قصر متوکل شدند در حالی که متوکل بر اثر خوردن شراب ، مست لایعقل بود، غلامان با شمشیرهای گداخته به متوکل هجوم بردند، فتح بن خاقان (وزیر متوکل) فریاد کشید وای بر شما می خواهید امیرمؤمنان را بکشید، خود را به روی متوکل انداخت ، غلامان ، شمشیرها را بر متوکل و فتح بن خاقان فرود آوردند و هر دو را به درک واصل نمودند، سپس از کاخ بیرون آمده و با منتصر به عنوان خلیفه ، بیعت نمودند.

به این ترتیب متوکل ، سه ساعت از شب چهارشنبه سوم یا چهارم شوال سال 248 ه. ق در سن 41 سالگی کشته شد و مدت خلافتش چهارده سال و ده ماه بود <sup>(251)</sup> این بود سزای دنیای او، و آخرت او نیز معلوم است .



شخصی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید: قومی از دوستان شما گناه می‌کنند و می‌گویند ما امیدواریم .

امام فرمود: آنها دروغ می‌گویند، آنها دوستان ما نیستند، بلکه قومی هستند که آرزوها بر آنها چیره شده است ، زیرا کسی که به چیزی امید دارد، از برای آن عمل می‌کند، و بدون تردید کسی که معرفتش به خدا بیشتر باشد، ترس او به خدا بیشتر است ،

از این رو خداوند می‌فرماید:

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)

قطعا از بندگان خدا، علما و دانشمندان از خدا می‌ترسند.

و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: ترس از خدا بیشتر از همگان است و از آن حضرت پرسیدند: چه زود پیر شدی ؟ فرمود: سوره هود و واقعه و نبا مرا پیر کرد (چرا که این سوره ها عذابهای الهی بیان گشته و امر به استقامت در دین شده .. بنابراین زود پیر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از خوف خدا است <sup>(252)</sup>)

## 189 - شرکت پیامبر ﷺ در حلف الفضول

گویند: در زمان جاهلیت سه نفر به نامهای فضیل بن حرث و مفضل و فضیل بن وداعه با یکدیگر سوگند پیمان یاد کردند که ناظر شهر مکه باشند و از ستمدیدگان حمایت نمایند و چون نام این سه نفر در ماده فضل مشترک بود پیمان آنها بنام حلف الفضول سوگند پیمان سه شخص فضل نام معروف گردید. بعد از آن که این سه نفر مردند، این پیمان برای اولین بار در خانه عبدالله بن جدعان بسته شد و به احترام نام بنیانگذارانش به همین نام (حلف الفضول) باقی ماند.

جالب اینکه پیامبر ﷺ در این پیمان شرکت کرد و فرمود: پیمانی با پسر عموهام در خانه عبدالله بن جدعان امضا کردم که برای من محبوبتر است از شتران سرخ مو (بهترین ثروت عرب) و اگر هم اکنون که رهبر مسلمانان هستم نیز مرا به آن دعوت نمایند، این دعوت را اجابت می کنم (253)

به این ترتیب می بینیم: پیامبر ﷺ قبل از اسلام در کمیته نظارت عمومی برای دادرسی مظلومان و حفظ حقوق مردم شرکت می نماید، و آن را بهترین خاطره زندگی خود می داند، و در دوران اسلام نیز مایل است که چنین پیمانها و شوراهایی برای فریادرسی مظلومان در شهرها و بلاد تشکیل گردد.

## 190 - پاداش یاد حسین علیه السلام

در حضور یکی از امامان معصوم ، سخن از فضائل و پاداشهای بسیار عبادت در یکی از شبهای مقدس به میان آمد، شخصی در آنجا حضور داشت ، آهی کشید و گفت : واغفلتناه ! آن شب گذشت و من غافل بودم و عبادت در آن شب سرا فراموش کردم !؟

امام علیه السلام به او فرمود پاداش تو از همه کسانی که در آن شب به عبادت مشغول بودند، بیشتر است ، زیرا دیدم آب نوشیدی و سپس بیاد لب تشنه امام حسین علیه السلام افتادی و گفتی : سلام بر حسین و لعنت بر قاتلان او <sup>(254)</sup>

## 191 - به خدمت نگرften میهمان

شبی میهمانی بر حضرت رضا علیه السلام وارد شد، آن حضرت کمال احترام را به او کرد، در این بین چراغ خانه به نوسان افتاد، میهمان دستش را به جلو برد تا چراغ را درست کند.

امام رضا علیه السلام پیش دستی نمود و خودش را به اصلاح چراغ قدام نمود و فرمود:

انا قوم لا نستخدم اضيافنا.

ما از خاندانی هستیم که مهمانان خود را به خدمت نمی گیریم .

و در پایان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از به خدمت گرفتن میهمان نهی فرمود <sup>(255)</sup>

## 192 - چشم اشکبار پیامبر ﷺ

ابراهیم ، نام پسر پیامبر اسلام ﷺ بود، پیامبر بسیار به او علاقه داشت ، او در دوران کودکی ، از دنیا رفت ، قلب مهربان پیامبر از این پیش آمد سوخت ، و اشک در چشمانش حلقه زد.

مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و آن حضرت را اندوهگین دید، در حالی که قطرات اشک از دیدگان نازنینش می ریخت .

آن مرد، از علت ناراحتی پیامبر آگاه شد، خطاب به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! تو برای از دست دادن یک پسر گریه می کنی ، سوگند به آن خدایی که تو را به پیامبری فرستاد، من (در دوران جاهلیت ) دوازده پسر داشتم که از پسر تو بزرگتر بودند (از ترس گرسنگی ) همه را زنده به گور کردم پیامبر ﷺ فرمود: براستی مهر و محبت از دل شما رخت بر بسته بود که چنین می کردید؟ وای چقدر جفا کردید.

ولی ما از فراق ابراهیم محزون هستیم ، یحزن القلب و تدمع العین و لا نقول ما یسخط الرب : دل اندوهگین می شود و چشم اشکبار می گردد، ولی سخنی نمی گویم که موجب خشم خدا گردد (256)

## 193 - پنج گردنه

اباصلت هروی شاگرد عارف امام هشتم حضرت رضا علیه السلام گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که چنین فرمود:

خداوند متعال به یکی از پیامبرانش وحی کرد: وقتی که صبح کردی (با پنج چیز روبرو می شوی ، در برابر آن ها این پنج کار را انجام بده .  
1 - نخستین چیزی را که با آن ملاقات می کنی ، آن را بخور.

2 - دومین چیز را که با آن روبرو می شوی ، بپوشان .

3 - سومین چیز را بپذیر .

4 - چهارمین چیز را مایوس و ناامید مکن .

5 - از پنجمین چیز، بگریز و فرار کن .

آن پیامبر ﷺ تصمیم قاطع گرفت تا فرمانهای خداوند را بجا آورد، با عزمی راسخ و آهنین ، صبح از خانه بیرون آمد، نخستین چیزی را که در برابرش دید، کوه عظیم سیاه بود، او همانجا ایستاد و با خود گفت : باید فرمان خدا را بجا آورم ، ولی فرمان خدا این بود که اولین چیز را بخورد، چگونه این کوه بزرگ را بخورم ؟

حیران و سرگردان بود تا اینکه با خود گفت : خداوند هرگز انسان را به چیزی که از طاقت و توان او بیرون است ، امر نمی کند، با تصمیم قاطع به سوی آن کوه رفت تا آن را بخورد، هر چه به آن نزدیک تر می شد، آن کوه ، کوچکتر می شد، تا وقتی که او به آن کوه رسید، آن را به اندازه یک لقمه یافت ، آن لقمه را برداشت و خورد، که لقمه ای بسیار مطبوع و خوش مزه بود.

آن پیامبر از آنجا عبور کرد، دومین چیزی که سر راه خود دید طشت طلا بود، با خود گفت : به فرمان خداوند باید دومین چیزی را که با آن روبرو می شوم بپوشانم ، گودالی حفر کرد و آن طشت طلا را در میان آن گودال گذاشت و روی آن خاک ریخت و آن را پوشاند.

سپس از آنجا عبور کرد، ناگاه توجه نمود که طشت طلا آشکار شده است : و از آنجا نیز عبور کرد، ناگهان دید پرنده ای پرواز می کند، باز شکاری آن پرنده را تعقیب نموده تا به صید خود درآورد، آن پرنده به سوی آن پیامبر آمد، آن پیامبر با خود گفت : خداوند به من فرمان داده که وقتی با سومین چیز

ملاقات کردم ، آن را بپذیرم ، از این رو آستین خود را گشود و آن پرنده که به سوی او پناه آورده بود، داخل آستین او شد.

پس از این جریان ، ملاحظه کرد که باز شکاری بالای سرش پر می زند و می گوید: صید مرا بده ، که مدتی است در تعقیب آن بودم ، ولی او را گرفتی و مرا محروم نمودی .

آن پیامبر ﷺ به یاد فرمان خدا افتاد که فرمود: وقتی با چهارمین چیز برخورد کردی ، او را مایوس مکن ، از این رو آن پیامبر، مقدار گوشتی از جایی یافت و آن را بجای آن پرنده ، به باز شکاری داد، و باز شکاری خشنود رفت . آن پیامبر، این حادثه را نیز پشت سر گذاشت و از این گرده نیز رد شد تا رسید به لاشه متعفن و بدبوی مرداری که در زمین افتاده بود و حشرات آن رامی خوردند، بیادش آمد که خداوند فرمود: اگر با پنجمین چیز برخورد نمودی ، از آن بگریز و فرار کن ، از اینرو به شتاب از آنجا دور شد و گریخت .

سرانجام به سوی خانه برگشت و خوابید و در عالم خواب به او گفته شد: تو به آنچه از طرف خدا مامور بودی انجام دادی ، آیا می دانی این امور پنجگانه چه بود؟ او عرض کرد نه .

خداوند به او وحی کرد:

1 - آن کوه ، خشم بنده است که وقتی خشمگین می شود، انسانیت خود را فراموش می کند، هرگاه او قدر و مقام انسان خود را شناخت و خشم خود را کنترل کرد، سرانجام ، آن خشم (با آن سرسختی مثل کوه ، برای او و در برابر تصمیم آهنین او) همچون لقمه خوشگوار خواهد شد.

2 - اما منظور از آن طشت طلا، عمل صالح (کار نیک) است که وقتی بنده (راه اخلاص را پیمود و بخاطر دوری از ریا) آن را پوشاند، خداوند آن را

آشکار می کند، تا نیکوکار را، به آن کار نیک زینت بخشد، بعلاوه ذخیره های دیگری که نتیجه اعمال نیک او است و برایش وجود دارد.

3 - اما منظور از آن پرنده ، مردی است که به سوی تو می آید تا تو را نصیحت کند، به سوی آن برو و اندرزش را بپذیر (نگذار پرواز کند و یا نابود شود، فرصت را غنیمت بشمار و آن پندها را بپذیر).

4 - اما منظور از آن باز شکاری ، مردی است که برای نیاز به سوی تو می آید، او را ناامید مکن و نیازش را برآور.

5 - اما منظور از آن لاشه گوشت متعفن مردار غیبت (و بدگویی در غیاب مومنان) است ، که از آن بگریز و فرار کن .<sup>(257)</sup>

نتیجه اینکه : هر گاه از پنج گردنه بگذری ، بر قله کمال اخلاقی می رسی .

1 - خشم خود را هر چند چون کوه زمخت و سخت باشد کنترل کن فرو خور و بدان که اگر تصمیم بگیری می توانی این کوه را همچون یک لقمه خوشگوار به دهان بگذاری و آن را هضم کنی ، خشم را نیز این چنین در خود هضم کن (مگر در موارد استثنایی چون جهاد و پیکار با دشمنان خدا آن هم در حدودی که اسلام اجازه داده است).

2 - اگر کار نیک خود را مخلصانه انجام دهی ، و برای دوری از هر گونه شائبه ریا، مخفی سازی ، خداوند آن را آشکار خواهد ساخت .

3 - نصیحت و اندرز خیر خواهان متعهد را بپذیر و آن را در وجود خود پناه ده و بپذیر، تا تو نیز در پناه آن به سعادت برسی ، نگذار که آن اندرزهای سودمند در چنگال صیاد هوای نفست نابود گردند.



4 - به نیازمندان توجه کن ، و نیازشان را برآور، و گرنه کارشان به طغیان می کشد و خرمن هستی تو را می سوزاند آری یکی از ارکان اقتصاد خوب ، توجه همه جانبه به نیازمندان و مستضعفان است .

5 - از بدگویی و غیبت پشت سر مومنان پرهیز بلکه بگریز و فرار کن ، و خود را الوده این و آن مساز، و از این گردنه های پنجگانه بگذر و با دستورات حیاتبخش اخلاقی اسلامی خود را بساز، تا پله های کمال را بیمایی ، و به آنجا رسی که سعدی گفت :

رسد آدمی به جایی که بجز خدا      بنگر که تا چه حد است مقام  
نبیند \_\_\_\_\_ آدمی \_\_\_\_\_

#### 194 - مهربانی پیامبر ﷺ

روزی پیامبر ﷺ با مسلمانان نماز جماعت می خواندند، در صف جماعت ، پشت سر پیامبر ﷺ یک نفر عطسه کرد و شخص دیگری در نماز به او تهنیت گفت .

بعد از نماز، مسلمانان به آن شخص ، اعتراض کردند که چرا در نماز حرف می زنی ، چرا؟! و چرا؟!...

رسول اکرم ﷺ متوجه شد و آن شخص را به حضور طلبید و نزد خود نشاند و با کمال مهربانی به او فرمود: یا اخ العرب الصلوة : الدعاء و الذکر و القرآن ای برادر عرب ! نماز مجموعه ای از دعا و ذکر و قرآن است حرف خارج اگر بزنی نمازت باطل می شود، از این پس مطلب را بدان (258)

این روش پیامبر ﷺ در جذب مردم بود، درحالی که دیگران حمله می کردند و فریاد اعتراض سر می دادند، پیامبر ﷺ با کمال مهر و عطوفت با او برخورد کرد، آیا این روش بهتر نیست؟! در حالی که در جامعه ما آنقدر بی محبت زیاد شده که حتی پشت ماشینها این جمله زیاد دیده می شد: محبت، کجایی؟.

## 195 - فن فراموش کردن ناگواریها

اساجانسون زنی است که در 16 سالگی با مارتین جانسون ازدواج کرد، همراه شوهرش که به جهانگردی مشغول بودند، هواپیمایشان سقوط کرد، شوهرش مرد، و پزشکان درباره اساجانسون که مجروح و کوفته شده بود، نظر دادند که هرگز از بستر بیماری بر نخواهد خواست، اما آنها این زن شجاع را نشناخته بودند، زیرا سه ماه بعد روی صندلی چرخدار مخصوص بیماران نشسته، و برای مردم، سخنرانی می کرد، او بیش از صد سخنرانی روی همین صندلی برای مردم نمود، وقتی علتش را پرسیدند در پاسخ گفت: من این کار را برای این انجام می دهم که وقت برای غصه و تشویش نداشته باشم، اگر شما نگران هستید، به خاطر داشته باشید که ر.ک استاد سابق پزشکی دانشگاه هاروارد می گوید:

من در شغل پزشکی خود با خوشوقتی مشاهده کرده ام که بسیاری از مبتلایان به عوارض روحی و ناشی از تردید، با اشتغال به کار معالجه شده اند.

(259)

## 196 - بهترین دارو برای اعصاب

یکی از دانشمندان خارجی ه. ل. ف. همسر عزیزش را هنگامی مشاهده کرد که آتش گرفته بود، هر چه کوشش برای خاموش نمودن آتش نمود، بجایی نرسید و همسرش جان سپرد.

او تا مدتی از یادآوری وضع دلخراش همسرش ناراحت بود به طوری که سلامت خود را از دست داد، اما او مجبور بود برای سه بچه قد و نیم قدش علاوه بر پدر، مادری مهربان باشد، رسیدگی به وضع آنها بقدری او را سرگرم کرده بود که توانست سلامت گذشته خود را بازیابد.

آری پر کردن وقت و سرگرمی، و اشتغال به کار (در حد اعتدال) این چنین معجزه آسا است.

همه دکتران روانشناس می گویند: کار و سرگرمی بهترین دارویی است که برای بیماری اعصاب تاکنون شناخته شده است.

تنیسون که با مرگ دوست عزیزش، دچار ناراحتی اعصاب شده بود، گوید: من باید خود را در کار فراموش کنم و گرنه کمرم زیر بار یاس و ناامیدی درهم خواهد شکست (260)

## 197 - آجر پاره !!

جوانی می خواست ازدواج کند، با خاله اش مشورت کرد، خاله اش گفت :  
نزدیک در حمام زنانه برو، دخترهایی که از حمام بیرون می آیند ببین هر کدام  
را که پسندیدی یک ریگی به طرف او بینداز، او می فهمد و بقیه کارها درست  
می شود.

جوان بجای ریگ ، یک تکه آجری برداشته و آمد کنار حمام ، و زنها و  
دخترهایی که از حمام بیرون می آید او را که دید پسندید، در حالی که بلند و  
با صدای غلیظ این شعر را می خواند، آجر پاره را به طرف آن زن پرت کرد، آن  
شعر این بود:

سر دریای سر مداست علی      جانشین محمد علی است  
آجر پاره به آن زن خورد و جیغ و داد او بلند شد، بعد معلوم شد که او همان  
خاله اش است که با او مشورت کرده بود!!

این هم سزای خاله اش بود که در مشورت خود تیک چنین راهنمایی غلطی  
نکند، تا آجر پاره بخورد، و این فکاهی هم برای شما که از خستگی بیرون آید.

## 198 - پاسخ کوبنده به رضا خان

مرحوم آیت الله شهید حسن مدرسپاه رحمته الله علیه از طرف علمای نجف برگزیده شد و در سال 1289 شمسی از اصفهان به تهران آمدت ، در دوره دوم مجلس شورای ملی شرکت کرد، بعد هم در دوره های سوم و چهارم و پنجم و ششم مجلس شورای ملی وکیل مردم شد.

در دوره پنجم و ششم اوج دیکتاتوری ، رضاخان رییس قزاقها بود، و مدرس با کمال قاطعیت در برابر رضاخان ایستادگی می کرد.  
سید حسن مدرس ، اولین بار در اصفهان هدف ترور واقع شد ولی از این حادثه جان سالم بدر برد.

دومین بار توسط رضاخان قزاق در تهران ترور شد، مدرس می گوید: اول طلوع آفتاب جهت تدریس به مدرسه سپهسالار می رفتم ، در همین لحظه تقریباً ده نفر مرا احاطه کردند، و در حقیقت مرا تیر باران کردند، از تیرهای زیادی که انداختند، چهار عدد کاری شد، سه عدد کنار هم زیر بغل ناحیه چپ اصابت کرد، حقیقتاً تیر انداز ماهر بود که قلم را هدف قرار داده بودند، ولی مشیت خدا، اثر تیر آنها را خنثی کرد، یک عدد هم به آرنج دست راستم خورد.

مدرس پس از این حادثه در بیمارستان بستری شد، رضاخان که می خواست خود را دور از این توطئه وانمود کند، تلگرافی به مدرس برای احوالپرسی به بیمارستان کرد. مدرس در پاسخ تلگراف چنین نوشت : به کوری چشم دشمنان ، مدرس نمرده است (261)

بفرموده امام خمینی : مدرس در منزل ساده خود نشسته بود و قلیانش را درست می کرد، فرمانروای آن زمان ! بر او وارد شد، مدرس به او گفت : آب قلیان را تو بریز! و زغالش را من درست می کنم .

این سخن مدرس برای آن بود که غرور فرمانروا را بشکند تا او طمع نکند و در نتیجه از مدرس امتیاز بگیرد.

## 199 - گناه بزرگ استمناء

شخصی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد گناه استمناء (مالش آلت تناسلی و بیرون آمدن نطفه) سوال کرد، فرمود: گناه بزرگی است که خداوند در قرآنش از آن نهی فرموده است، و اگر من بدانم کسی چنین کاری می کند با او هم غذا نمی شوم.

سوال کننده پرسید: این فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آنچه در قرآن در این مورد آمده بیان فرمایید:

امام فرمود: در قرآن می خوانیم:

(فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) <sup>(262)</sup>

پس کسانی که در غیر از موارد ازدواج و مالکیت کنیز، شهوترانی کنند، چنین افراد متجاوز هستند.

استمناء تحت جمله وراء ذلک است.

آن شخص پرسید: گناه زنا بزرگتر است یا گناه استمناء؟

امام فرمود: استمناء گناه بزرگی است، بعضی گویند فلان گناه از گناه دیگری کوچکتر است ولی گناهان، همه در نزد خدا بزرگند زیرا نافرمانی خدا می باشند و خداوند دوست ندارد بندگانی را که نافرمانی می کنند، و خداوند ما را از استمناء نهی کرده، زیرا استمناء از کار شیطان است.

و خداوند در قرآن می فرماید:

(لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

<sup>(263)</sup> پیروی از شیطان نکنید چرا که قطعاً او دشمن آشکار شما است.

(إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا) (264)

قطعا شیطان دشمن شما است ، پس او را دشمن خود بگیرید، و بدانید که شیطان ، طرفداران خود را دعوت به سوی خود می کند تا آنها را به دوزخ در میان آتش سوزان بکشانند (265)

مردی را نزد علی علیه السلام آوردند که استمناء کرده بود، علی علیه السلام به دست او (آنقدر) زد که سرخ شد، سپس از بیت المال وسائل ازدواج او را فراهم ساخت (266)

## 200 - خروج از مرز ایمان و اسلام

عبدالرحیم قیصر گوید: عبدالملک بن اعین برای امام صادق علیه السلام نامه نوشت و در آن نامه از آن حضرت پرسید: ایمان چیست؟  
امام در پاسخ فرمود: ایمان، اقرار و اعتراف (به خدا و عقاید) است تا اینکه فرمود: اسلام، بنده ای گناه کبیره کرد و یا گناه کوچکی که خداوند از آن نهی کرده انجام داد، او از مرز ایمان خارج می شود، و نام مؤمن از او ساقط می گردد ولی مرتبه اسلام را دارا است.

پس اگر او توبه و استغفار کرد، به مرتبه ایمان باز می گردد. و گناه، انسان را به کفر وارد نمی کند، و آنچه که انسان را کافر می کند، انکار و استحلال است که (مثلاً) به فلان چیز حلال بگوید حرام است و به عکس به چیزی حرام بگوید حلال است، و معتقد به این انکار و استحلال باشد، در آنی صورت از مرز اسلام (نیز) خارج خواهد شد و در نتیجه از مرز اسلام و ایمان بیرون آمده و در کفر، وارد شده است <sup>(267)</sup>

خدا را شکر که توفیق عنایت فرمود، این کتاب پندآموز به پایان رسید، امید آنکه گامی در راه پیشبرد انقلاب فرهنگی بوده و اثر بخش باشد.

الحمد لله رب العالمین

(پایان)



## پاورقی

- 1- و مطابق آیه 33 سوره احزاب که به آیه تطهیر معروف است ، عصمت پنج معصوم اول ثابت است ، و مطابق آیه 59 سوره نساء که به آیه اولوالامر معروف است عصمت امامان دوازده گانه ثابت می شود (در این باره به تفسیر جلد 3 صفحه 434 به بعد و جلد 17 به بعد مراجعه شود) - به علاوه دهها روایت متواتر در این باره ، از طرق شیعه و سنی نقل شده است .
- 2- صحیح مسلم ج 6 ص 3.
- 3- صحیح مسلم و صحیح بخاری و ترمذی و... شرح این روایات از نظر تعداد و سند و... را کتاب خلفاء الرسول الاثناعشر تالیف علامه حاج سید محمد طاهر موسوی حائری بخوانید.
- 4- چنانکه در آیه 14 تا 16 سوره (فجر) می خوانیم : فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه و نعمه فيقول ربى اكرمن و اما اذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه فيقول ربى اهانى كلا.
- 5- نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 193 - و در قرآن 54 ذاریات است که می فرماید: فذكر فان الذكري تنفع المومنين : تذكر بده که تذكر برای مومنان (و دلهاى آماده ) سود بخش است .
- 6- سوره هود آیه 45 و 46.
- 7- باید توجه داشت ، که اگر زنی با داشتن شوهر زنا کرد، حد او سنگسار کردن است تا بمیرد، و اگر شخص زنا کار بین خود و خدا توبه واقعی کند یا نزد حاکم شرع اقرار به جرم خود نماید و حد او جاری شود پاک می گردد البته بهترین راه توبه است .
- 8- بحار ط قدیم ج 6 ص 659.
- 9- ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون .
- 10- مجمع البیان ج 9 ص 62 - داستان فوق را شان نزول آیه 9 تا 16 سوره دخان گرفته اند
- 11- بحار ط جدید ج 22 ص 92.
- 12- القرآن یواكب الدهرج ج 2 ص 215.
- 13- آدب معاشرت پیامبر محسن فیض ص 46 - از گفتار پیامبر اسلام است : ان هذا الدین متبین فاوغلوا فیه برفق : اسلام دین محکم وقوی است آن را بامدارا بیمائید (کافی ج 2 ص 86).
- 14- بحار ط قدیم ج 6 ص 607.
- 15- تفسیر مراغی ج 26 ص 14 (ذیل آیه 7 سوره احقاف).
- 16- تفسیر قرطبی ج 2 ص 1446 ذیل آیه 133 آل عمران و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنبه عرضها السموات والارض اعدت للمتقین به نقل از صحیح مسلم .

باید توجه داشت که منظور پیامبر از جواب (ظاهرا) این است که دوزخ در درون همین آسمانها و زمین است ، مثلا فرض کنید: دو فرستنده نیرومند رادیوئی در دو نقطه زمین وجود دارد، یکی با صدای دلنشین قرآن را پخش می کند و دیگری با صدای آزار دهنده موسیقی را، امواج این دو فرستنده همه جا را پر کرده است ، و من و شما با هم سخن می گوئیم و غافل از اینکه در باطن همان محیط زیست امواجی هست که بوسیله رادیو صدای آنها را می شنویم .

این مثال تا حدودی مطلب را مجسم می کند که دوزخ در درون همین جهان است ، و شاید منظور رسول خدا همین مطلب باشد.

17- آداب معاشرت محمد مولى محسن فیض ص 24.

18- اعلام الوری ص 126.

19- مجموعه ورام ج 1 ص 126.

20- مواعظ العددیه - باب الاربعه).

21- مناقب این شهر آشوب ج 4 ص 160.

22- بحار ج 43 ص 191 (به نقل از نوادر راوندی).

23- منیه المرید شهید ثانی ص 21.

24- بحار ط قدیم ج 10 ص 8.

25- سوره قصص آیه 60.

26- بحار ج 43 ص 87 - در اینجا به یاد شعر حافظ افتادم که می گوید:

پای ما لنگ است و منزل بس دراز

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

27- مدرک قبل ص 83.

28- بحار ط قدیم ج 10 ص 24.

29- چنانکه در آیه 16 نمل می خوانیم وورث سلیمان داود: سلیمان از داوود ارث برد.

30- سوره نساء آیه 11.

31- کشف الغمه ج 2 ص 37.

32- کشف الغمه ج 2 ص 57.

33- کشف الغمه ج 2 ص 67.

34- بحار ج 43 ص 44.

35- کشف الغمه ج 2 ص 43.

- 36- سوره قلم آیه 51 و 52.
- 37- تفسیر نور الثقلین ج 5 ص 399 به نقل از کافی (باید توجه داشت که تطبیق آیه فوق بر مساله غدیر از باب روشن ترین مصداق آیه است).
- 38- وسایل الشیعه ج 11 ص 379.
- 39- نور الثقلین ج 5 ص 147.
- 40- اعلام الوری ص 181 - 182.
- 41- اعلام الوری ص 181 - 182.
- 42- مجموعه ورام ج 2 ص 4.
- 43- مناقب ابن مغزلی شافعی ط اسلامیة ص 297
- 44- در المنثور ج 1 ص 363 - مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج 6 ص 324.
- 45- ارشاد مفید - اعلام الوری ص 194.
- 46- نهج البلاغه حکمت 448.
- 47- چهارده معصوم عماد زاده ص 529.
- 48- چهارده معصوم عماد زاده ص 529.
- 49- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 7.
- 50- سفینه البحار ج 1 ص 336.
- 51- فصول المهمة مالکی ص 138.
- 52- بحار ج 44 ص 104 - بدینوسیله امام علیها السلام اعلام کرد که معیار ارزش ، انسانیت و فضائل انسانی است ، نه گرویدن مردم به انسان .
- 53- بحار ج 44 ص 104.
- 54- باید توجه داشت که صلح امام حسن علیها السلام به معنی سازش با معاویه نبود، بلکه یک نوع ترک جنگ موقت مشروط به شرایطی بود، تا به بازسازی و تصفیه ارتش خود بپردازد و ضمناً باطن ناپاک معاویه را به جهان اسلام بشناساند، و در آن شرایط راهی جز این نبود.
- 55- بحار ط جدید ج 44 ص 91.
- 56- احتجاج طبرسی ص 145 - کشف الغمه ج 2 ص 150.
- 57- کشف الغمه ج 2 ص 110.
- 58- سوره نساء آیه 86.
- 59- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 18.

- 60- کشف الغمه ج 2 ص 152.
- 61- مقتل الحسين مقرر ص 210 - امام حسين در بدرقه ابوذر غفاری به تبعیدگاه ربنده و همچنين در ملاقات با فرزدي نیز ايه سوره رحمان نیز آيه 29 سوره رحمان را خواند: کل يوم هو في شان : خداوند در هر روزی دارای شانی است (الغدیر ج 8 - و کامل ابن اثیر جلد 4 ص 40).
- 62- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 51.
- 63- مثل قطع ارتباط نوح با پسرش .
- 64- بحار ج 44 ص 207 - مناقب ج 4 ص 38 - 41.
- 65- بحار ج 44 ص 184.
- 66- بحار ط جدید ج 44 ص 243.
- 67- مناقب ج 4 ص 66.
- 68- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 66.
- 69- مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 219.
- 70- مناقب ج 4 ص 58.
- 71- اقتباس از بحار ط قدیم ج 10 ص 239.
- 72- مقتل الحسين مقرر ص 216.
- 73- تفسير نور الثقلين ج 5 ص 126.
- 74- حاجب بن زراره قحطی زده شد، رفت به دربار شاه کسری ، از او مطالبه پول کرد، شاه گفت : وثيقه ات چیست ؟ او گفت : کماني که دارم ، شاه خندید و کمان او را به عنوان وثيقه قبول کرد و مبلغی به او وام داد مدتها گذشت ، حاجب از دنیا رفت ، پسرش عطارد وام پدر را نزد شاه برد و کمان را گرفت ، شاه از وفای او خوشش آمد و لباس گرانبغلی به او هدیه کرد، عطارد آن لباس را گرفت و به حضور پیامبر آمد و به پیامبر هدیه کرد، پیامبر نپذیرفت ، او آن لباس را به یک یهودی به چهارهزار درهم فروخت . (بحار ج 46 ص 146)
- 75- کافی ج 5 ص 96 - بحار ج 46 ص 146. پ
- 76- مجموعه ورام ج 2 ص 4.
- 77- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 155.
- 78- مناقب ج 4 ص 157.
- 79- اصول کافی ج 2 ص 62.
- 80- سوره تکاثر آيه 8.

- 81- بحار ط جدید ج 46 ص 297.
- 82- بحار ج 46 ص 302 /
- 83- رجال کشی ص 223 - بحار ج 46 ص 317.
- 84- بحار ج 46 ص 243 بنقل از خرائج راوندی .
- 85- دلائل الامامه طبری شیعی ص 104.
- 86- اصول کافی ج 2 ص 149.
- 87- وسائل الشیعه جلد 12 ص 135 - 136.
- 88- وسائل الشیعه ج 11 ص 377.
- 89- سفینه البحار ج 1 ص 423.
- 90- جواهر الکلام ج 8 ص 437 - وسائل الشیعه (باب شانزده از ابواب مایسجد علیه).
- 91- سفینه البحار ج 1 ص 423 بنقل از توحید صدوق .
- 92- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 320.
- 93- اصول کافی ج 2 ص 158.
- 94- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 318.
- 95- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 411 بنقل از کافی - داستان قوم عاد در سوره احقاف آیه 20 به بعد آمده است .
- 96- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 310.
- 97- تاریخ بغداد ج 13 ص 32.
- 98- بحار ط جدید ج 48 ص 156 - نظیر این بحث با کمی تفاوت بین امام کاظم علیها السلام با هارون واقع شد که در کتاب مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 320 آمده است .
- 99- اصول کافی ج 2 ص 120.
- 100- عیون اخبار الرضا علیها السلام ج 2 ص 184.
- 101- احتمال دارد منظور امام علیها السلام از عمو و عمه ، خویشان باشند و احتمال دارد سایر مردم باشند، در این صورت امام رضا علیها السلام مرد و زن را برادر و خواهر خود تعبیر نموده است .
- 102- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 8.
- 103- اعلام الوری ص 319.
- 104- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 159.

- 105- سوره توبه آیه 32.
- 106- عیون اخبار الرضا علیها السلام ج 2 ص 165 - بحار ج 49 ص 186 - هرثمه گوید: بعدا مامون را دیدم که رنگش سیاه شده بود و از شدت خشم لباسش را پاره کرد و عوض نمود و بعد گفت: بگوئید: مامون غش کرد و سپس بهوش آمد.
- 107- اصول کافی ج 2 ص 504.
- 108- سوره توبه آیه 120.
- 109- بحارالانوار ج 50 ص 47.
- 110- ظهار عبارت از این است که: مرد به زنش گوید: انت علی کظهر امی یعنی تو بر من مانند پشت مادر منی این عبارت طلاق مردم جاهلیت بود، اسلام آن را (نه به عنوان طلاق، تقریر کرد، و رجوع آن را بوسیله کفار قرار داد، ولی طلاق با این روش را حرام نمود، و کفاره آن یا آزاد کردن یک برده و یا 60 روزه گرفتن وی ا به شصت فقیر مسکین غذا دادن است و دستور ظهار در آغاز سوره مجادله آمده است .
- 111- اقتباس از کشف الغمه ج 3 ص 207 - 208.
- 112- مناقب ابن شهر آشوب، ج 4 ص 393 (باید توجه داشت که این حادثه بعد از شهادت حضرت رضا علیها السلام بوده است .
- 113- اقتباس از بحار ج 50 ص 61.
- 114- منهاج الدموع ص 432.
- 115- کشف الغمه ج 3 ص 194.
- 116- اعلام الوری ص 343.
- 117- اقتباس از اعلام الوری 347 - 348.
- 118- اعلام الوری ص 343.
- 119- مخالی جمع مخلاة به معنی توبره مخصوص اسب است که در آن علف می ریزند و به دهان اسب آویزان می کنند که علف بخورد.
- 120- بحار ط جدید ج 50 ص 155 به نقل از خرائج راوندی .
- 121- مختار الخرایج و الجرائح ص 209 - بحار ط جدید ج 5 ص 141.
- 122- کشف الغمه ج 3 ص 246.
- 123- منهاج الدموع ص 436.
- 124- بحار ج - 5 ص 370.

- 125- بحار ط جدید ج 50 ص 191.
- 126- اعلام الوری ص 359.
- 127- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 429.
- 128- کشف الغمه ج 3 ص 299.
- 129- قابل توجه اینکه پنجاه نفر زن همراه 313 نفر یاران خاص امام زمان علیها السلام وجود دارند (بحار ج 52 ص 223)
- 130- ارشاد مفید ص 383.
- 131- نجم الثاقب ، ص 332.
- 132- که بسال 1276 قمری در قریه مهرجد یزد متولد شد و بسال 1355 قمری در سن 79 سالگی در قم از دنیا رفت ، مرقد شریفش در مسجد بالاسر کنار مرقد حضرت معصومه علیها السلام است .
- 133- الکلام یجر الکلام (مرحوم آیت الله زنجانی) ج 1 ص 54.
- 134- بحار ط جدید ج 52 ص 175.
- 135- حق الیقین ص 302.
- 136- نجم الثاقب ص 311.
- 137- مهج الدعوات (مطابق نقل اثبات الوصیه ج 7 ص 364)
- 138- مجالس المؤمنین ص 453.
- 139- گروه رستگاران ج 1 ص 169 (مقدمه)
- 140- احتجاج طبرسی ج 2 ص 322.
- 141- اصمعی (عبدالملک بن قریب) عمر طولانی تا زمان هارون الرشید کرده دارای حافظه ای عجیب بود و به تاریخ و اطلاعات و ادبیات و اشعار عرب ، آگاهی وسیعی داشت و به سال 216 در بصره از دنیا رفت (الکنی و الالقاب ج 2 ص 21)
- 142- سوره ذاریات آیه 22،
- 143- تفسیر کشاف ج 4 ص 400 (ذیل آیه 22 سوره ذاریات
- 144- از مجموعه خطی .
- 145- احتجاج طبرسی ط نجف 254 - تفسیر العسکری ص 141 - وسائل الشیعه ج 18 ص 94
- 146- بحار ط جدید ج 6 ص 152.
- 147- تفسیر کشاف ج 4 ص 434 (ذیل آیه 10 سوره نجم)

- 148- فدعا ربه انی مغلوب فانتصر (سوره نجم - آیه 10)
- 149- بقره - 55 - 56 - نساء - 153.
- 150- خلفاء الرسول الاثنا عشر ص 61.
- 151- تسمیه من قتل معل الحسین علیہالسلام (مطابق نقل تراثنا شماره 2 سال اول ص 156)
- 152- سوره نساء آیه 60.
- 153- فروع کافی ج 1، ص 33 - وسائل الشیعه ج 18 ص 99.
- 154- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 410.
- 155- سوره اعراب آیه 155.
- 156- سوره انبیاء آیه 87.
- 157- نقل از تفسیر مراغی ج 27 ص 18 (ذیل آیه 4 و 5، و 6 سوره طور).
- 158- سوره شعراء آیه 227.
- 159- امالی شیخ طوسی ص 66 - ظاهرا منظور از این شخص طاغوتشکن امام باقر علیہالسلام باشد.
- 160- تاریخ خطیب ج 12 ص 386 - نظیر این سخن (با کمی تفاوت) در نهج البلاغه حکمت شمار 406 آمده است .
- 161- بحار ط قدیم ج 10 ص 254 - تاریخ ابن عساکر ج 4 ص 338.
- 162- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 292.
- 163- تلخیص از امالی صدق - وسائل الشیعه ج 11 ص 353.
- 164- سره مائده آیه 33.
- 165- هر کسی که اسلحه خود را برای ترساندن مردم و اراده فساد در زمین ، مجهز کند او محارب است ، و حاکم شرع در احکام سه گانه که در بالا گفته شد، مخیر است ، و بعید نیست که ملاحظه جنایت شود و تناسب آن با مجازات رعایت گردد. (تحریر الوسیله ج 2 ص 492 و 493 مساله 1 و 5).
- 166- تفسیر قرطبی ج 3 ص 2145 و تفسیر المنار ج 6 ص 353 و کتاب کافی و تهذیب باب حدود به نقل از امام صادق علیہالسلام .
- 167- فروع کافی ج 7 ص 228.
- 168- نقل از مجموعه خطی (با توجه به اینکه از خود راضی بودن موجب غرور شده و اگر هر چه زودتر جلو آن را نگیریم ، سر از گناهان بزرگ در نمی آورد).



- 169- اصول کافی جلد 2 (باب فيما اعطى اله عزوجل آدم عليهاالسلام وقت التوبة حديث 4).
- 170- نقل از مؤلف كتاب مهرتابان - لازم به تذكر است كه علامه بزرگ و عارف وارسته مرحوم سيدعلی آقا قاضی در روز 6 ربيع الاول سال 1366 قمری در نجف اشرف از دینا رفت و قبرش در وادی السلام نجف است .
- 171- هفته نامه نوزده دی سال 6 شماره 42 ص 7 بنقل از کیهان .
- 172- کامل ابن اثیر ج 2 ص 128.
- 173- سوره آل عمران آیه 34
- 174- کشف الغمه ، ج 12، ص 146
- 175- اصول کافی ، ج 2، (كتاب الايمان باب صلة الرحم حديث 18)
- 176- اصول کافی ، ج 2، (كتاب الايمان باب قضاء، حاجة المؤمن ، حديث 5)
- 177- سفینه البحار ج 2 ص 670.
- 178- سفینه البحار ج 1 ص 431.
- 179- علوم عربی ص 18.
- 180- معانی الاخبار شیخ صدوق .
- 181- مضمون آیه 37 تا 40 سوره آل عمران .
- 182- مصدقا بکلمة من الله وسيدا و حصورا و نبيا (آل عمران - 39).
- 183- بحار الانوار ط جدید ج 14 ص 166-169، ناگفته نماند که در دین آن زمان ، بیابانگردی مطلوب بود ولی در دین اسلام اگر انسان در متن جامعه باشد و تقوای خود را حفظ کند، به قوام عالی خوف از خدا خواهد رسید، به عبارت روشن تر، خوف به سه گونه است 1 - خوف قاصر 2 - خوف مفرط 3 - خوف معتدل ، آنچه در اسلام ، مطلوبست خوف معتدل است که سازنده است ، امام خوف قاصر، سطحی است ، و خوف مفرط انسان را همیشه غمگین و عبوس مس کند و زندگی را تنگ و سست می نماید و در آن زمان بنی اسرائیل خود چنین عبارت گوشه گیری را ابداع کردند، بعد خداوند آن را در موارد خاصی تجویز نمود (تفسیر آیه حدید).
- 184- بحار ط جدید ج 14 ص 118 - من لا يحضره الفقيه ص 475.
- 185- سوره اعراف آیه 67.
- 186- تفسیر صافی ص 513 ذیل آیه 32 نجم به نقل از تفسیر عیاشی .
- 187- فروع کافی ج 4 ص 57.
- 188- وسائل الشیعه ج 17 ص 201.

- 189- علتش این بود که خواهر مختار همسر عبدالله بن عمر بود عبدالله نزد یزید واسطه شده بود که مختار را آزاد کنند.
- 190- الکنی و الالقاب ج 3 ص 217-218 شرح بیشتر در کتاب سیمای میثم تمار نوشته نگارند.
- 191- الکنی و الالقاب محدث قمی ج 1 ص 316 (ذیل شرح حال ابن اسکیت).
- 192- مدرک قبل ص 205 - 206.
- 193- الکنی و الالقاب ج 1 ص 204.
- 194- اصول کافی ج 2 (باب الرضا بموهبة الایمان) حدیث 6.
- 195- امالی شیخ طوسی ص 49.
- 196- تفسیر کشاف زمخشری ذیل آیه 35 نجم - المیزان ج 19 ص 56.
- 197- تفسیر قرطبی ص 6281 ذیل آیه 35 نجم .
- 198- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 6 ص 215 تا 227.
- 199- اقتباس از سفینة البحار ج 2 ص 7.
- 200- بحار ط جدید ج 14 ص 181 - و طبق بعضی از روایات با اره آن درخت را بریدند که سر مقدس زکریا علیهما السلام نیز همراه درخت بریده شد.
- 201- بحار ط جدید ج 14 ص 5.
- 202- ثنالی الاخبار ج 1 (مقدمه - م)
- 203- نهج البلاغه حکمت ص 297.
- 204- مدرک قبل حکمت ص 282.
- 205- شرح بیشتر در کتاب (وحید بهیانی) نوشته آقای علی دوانی .
- 206- در قرآن آیه 171 نساء نیز این مطلب آمده : انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه .
- 207- عیون اخبار الرضا علیها السلام ج 2 ص 230.
- 208- تفسیر نمونه ج 4 ص 229 با اندکی تصرف .
- 209- احتجاج طبرسی (مطابق نقل نور الثقلین ج 5 ص 165)
- 210- سوره یوسف آیه 24.
- 211- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 45.
- 212- اصول کافی جلد دوم .
- 213- اصول کافی ج 2 عربی (باب السعی فی حاجة المومن حدیث 9)

- 214- اصول کافی ج 2 (باب الاخوان حیدت 3)
- 215- اصول کافی ج 2 (باب زیارة الخوان حدیث 2)
- 216- مجمع البیان ج 9 ص 102.
- 217- امالی شیخ طوسی (مطابق نقل المیزان ج 4 ص 441)
- 218- ناگفته نماند که در اینجا منظور از بخشیدن ظالم ، ظلمای کوچکی است که معمولاً نوع مردم گهگاهی نسبت به همدیگر می کنند، که اهمیت در بخشش است ، ولی اگر کسی ظالم شدید باشد و بخشش او، اثری در او نکند، دستور اسلام در این مورد مبارزه با او است .
- 219- اصول کافی ج 2 (باب العفو حدیث 4)
- 220- کحل البصر محدث قمی ص 118.
- 221- مهر تابان ص 136.
- 222- مناقب ابن شهر آشوب ج 1، ص 316.
- 223- کامل ابن اثیر (مطابق نقل مهرتابان ص 119)
- 224- المیزان جلد 4 ص 68.
- 225- تکیه نمودن .
- 226- دوری نمودن .
- 227- خدمات متقابل اسلام و ایران استاد شهید: مرتضی مطهری .
- 228- سفینه البحار ج 1 ص 484.
- 229- کامل ابن اثیر ج 4 ص 16 - نگارنده گوید: در قرآن آیه 29 سوره الرحمن می خوانیم : کل یوم هو فی شان : هر روزی خداوند دارای دستور و شان خاصی است یعنی روزی نیست که خداوند، در آن بدون دستور و شان و کار تازه ای باشد.
- پیامبر در ذیل این آیه فرمود: خداوند هر روز شانش این است که گناهی را می آمرزد، اندوهی را برطرف می سازد، قومی را ارجمند و قومی را ذلیل می نماید (تفسیر صافی ص 517 - ذیل آیه فوق).
- بهر حال این آیه از یک نظر امیدوار کننده و از نظر دیگر غرورشکن است ، که انسان حال را ننگرد، خداوند هر روزی دارای شانی است ، ممکن است انسان ماهها گرفتار باشد، ناگهان همه گرفتاریهایش برطرف گردد، چنانکه ممکن است سالها غرق در نشاط باشد ولی در یک روز ورق برگردد و همه نشاط او مبدل به غم شود، پس نباید از یاد خدا و کار خدا غافل بود.
- 230- مناقب ابن شهر آشوب ج 3 ص 335.

- 231- سفینه البحار ج 1 ص 630 حبیب السیر ج 1 ص 143
- 232- مناقب ابن شهر آشوب ج 4 ص 351
- 233- عیون اخبار الرضا ص 309 - نکته قابل توجه در این داستان اینکله : لحظه ای غفلت موجب راه یابی شیطان خواهد شد، حتی غفلت فردی مثل حضرت آدم صفی (برگزیده) خدا
- 234- الکنی و الالقاب ج 1 ص 200 (ابن ابی عمیر بسال 217 ه ق از دنیا رفت)
- 235- مکاسب (تعلیق کالانتری) ج 1 ص 25 - 26.
- 236- بهترین راه غلبه بر نگرانیها ص 104
- 237- مجمع البیان ج 10 ص 284
- 238- مجمع البیان ج 10 ص 501
- 239- سوره نبا آیه 20.
- 240- مجمع البیان جلد 10 .
- 241- وسائل الشیعه ج 11 ص 355.
- 242- مدرک قبل .
- 243- وسائل الشیعه ج 11 ص 480 حدیث 11 و 12.
- 244- سوره نوح آیه 10 تا 12.
- 245- مجمع البیان ج 10 ص 361.
- 246- مجمع البیان ج 9 ذیل آیه 2 سوره قمر (و الشق القمر) - بحار ط جدید ج 17 ص 352.
357. 372 در المنتور ج 6 ص 123.
- 247- مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب اتباه الهدی بالتوص و المعجزات بیست هزار حدیث پیرامون پیامبر اسلام و سایر امامان با هفتاد هزار سند نقل کرده و این احادیث را از 142 کتاب شیعه و 42 کتاب اهل تسنن ، استخراج نموده است .
- 248- سوره اعراف آیه 31.
- 249- وسائل الشیعه ج 17 ص 13.
- 250- تفسیر طنطاوی ج 4 ص 149 - تفسیر مجمع البیان (ذیل آیه 31 سوره اعراف .
- 251- تنمة المنتهی ص 238 - 239 .
- 252- اقتباس از تنمة المنتهی ص 191.
- 253- تاریخ کامل ابن اثیر ج 2 (مطابق نقل کتاب خدمات اجتماعی در اسلام ص 50 - 52)
- 254- حدیقة الشیعه (مطابق نقل لثالی الاخبار ج 2 ص 333)

- 255- لثالی الاخبار ج 2 ص 338.
- 256- لثالی الاخبار جلد اول ص 293.
- 257- ترجمه و اقتباس از عیون اخبار الرضا ص 227.
- 258- اقتباس از کتاب بندگی - از آفرینش شهید دستغیب .
- 259- آئین زندگی دیل کارنگی (مطابق نقل بهترین راه غلبه بر نگرانیها ص 99)
- 260- آئین زندگی دیل کارنگی بنقل از کتاب راه غلبه بر نگرانیها و 98.
- 261- نطقها و مکتوبات و یادداشتهایی پیرامون زندگی شهید مدرس .
- 262- سوره مومنون آیه 7.
- 263- سوره یس آیه 60.
- 264- سوره فاطر آیه 6.
- 265- وسائل الشیعه ج 18 ص 574.
- 266- مدرک قبل ص 575.
- 267- فروع کافی ج 2 ص 27..

## فهرست مطالب

### Table of Contents

3	پیشگفتار.....
10	معصوم اول - پیامبر اسلام ﷺ : .....
11	1 - سفارش اکید به رعایت موازین اخلاقی .....
13	2 - لجاجت و خود محوری مشرکان .....
14	3 - تجاوز از حریم قانون.....
15	4 - جنایتی تکان دهنده از جاهلیت .....
16	5 - نمونه ای از معاشرت پیامبر ﷺ .....
17	6 - جبران خسارتهای بی مورد .....
18	7 - پیامبر ﷺ در عبادتگاه یهود .....
20	8 - سوال قیصر روم از پیامبر ﷺ و پاسخش .....
20	9 - احترام شایان به دو دختر اسیر .....
21	10 - شخصی که پیامبر ﷺ او را اهل بهشت خواند، چرا؟ .....
24	معصوم دوم - یگانه بانوی دو جهان .....
25	11 - محبت شدید پیامبر ﷺ به فاطمه علیها السلام .....
25	12 - حجاب و حیای فاطمه علیها السلام .....
26	13 - اوج ارزش راهنمایی کردن .....
27	14 - پارسائی و ایثار فاطمه علیها السلام .....
27	15 - خوف از خدا یکی دیگر از ویژگیهای حضرت فاطمه (سلام الله علیها) .....
29	16 - آزاد کردن برده .....
30	17 - مطالبه حق .....

- 18 - فاطمه عليها السلام به یاد قیامت ..... 31
- 19 - تابوت جالب و نیک ..... 32
- 20 - مقام کنیز زهرا عليها السلام ..... 32
- معصوم سوم - امام اول علیه السلام ..... 34
- 22 - حسابکشی از خویشتن ..... 35
- 23 - شیون و فریاد وحشتناک شیطان ..... 36
- 24 - ازدهائی در پله های منبر ..... 37
- 25 - دادرسی علی علیه السلام از مردم ..... 38
- 26 - دقت در بیت المال ..... 39
- 28 - کبفر دشمنی با علی علیه السلام ..... 41
- 30 - ذوالفقار علی علیه السلام در میدان احد ..... 43
- معصوم چهارم - امام دوم : ..... 45
- 31 - گل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ..... 46
- 32 - به به چه نیکو مرکب و سوارش ! ..... 47
- 33 - دعای امام حسن علیه السلام درباره روغن فروش ..... 47
- 34 - پاسخ به سوال یهودی ..... 49
- 35 - گرویدن مردم ، معیار ارزش نیست ..... 50
- 36 - افشاگری امام حسن بر ضد طاغوت ..... 51
- 37 - طاغوت شکنی امام حسن علیه السلام ..... 52
- 38 - قطع سخنرانی طاغوت ..... 53
- 39 - اعدام دو جاسوس ..... 54
- 40 - آزادی کنیز ..... 55

- 56..... معصوم پنجم - امام سوم :.....
- 57..... 41 - دل‌بستگی امام حسین علیه السلام به خدا.....
- 58..... 42 - درگیری شدید با مروان.....
- 59..... 43 - دشمنی و عدم سازش برای خدا نه دنیا.....
- 60..... 44 - حل مشکل.....
- 61..... 45 - ابراهیم خلیل علیه السلام در سرزمین کربلا.....
- 62..... 46 - توجه به مستضعفان.....
- 63..... 47 - جایزه به معلم.....
- 64..... 48 - گریه امام حسین علیه السلام و دعای او برای یک رزمنده پیر.....
- 65..... 49 - نمونه ای از شجاعت و وفای حسین علیه السلام.....
- 66..... 50 - اسلام راهب مسیحی.....
- 68..... معصوم ششم - امام چهارم.....
- 69..... 51 - امام سجاد علیه السلام و مردی از غیب.....
- 70..... 52 - وام گرفتن امام سجاد علیه السلام.....
- 71..... 53 - گناه ناامیدی.....
- 72..... 54 - عبادت و توجه امام سجاد به دیگران.....
- 73..... 55 - اخلاق امام ، مرد تند خوئی را پشیمان کرد.....
- 74..... معصوم هفتم - امام پنجم :.....
- 75..... 56 - مسؤ و لیت قبول رهبری.....
- 76..... 57 - صمیمیت با مردم.....
- 77..... 58 - نگهداری یاران از گزند دشمن.....
- 77..... 59 - نابینائی که امام را شناخت.....



- 60 - زبردستی امام باقر علیه السلام در تیراندازی ..... 79
- معصوم هشتم : امام ششم : ..... 81
- 61 - اخطار به دوستان و دلجوئی از آنها ..... 82
- 62 - پنجاه ایستگاه بازرسی ..... 83
- 64 - اعتراف دشمن به عظمت مقام امام صادق علیه السلام ..... 85
- 65 - اختناق و سانسور حکومت عباسی ..... 86
- معصوم نهم - امام هفتم ..... 87
- 67 - چاهی وحشتناک در راه مکه ..... 90
- 68 - وارث علم پیامبران ! ..... 91
- 69 - فرازی از نامه امام کاظم علیه السلام به هارون ..... 92
- 70 - مذاکره امام کاظم با مهدی عباسی درباره فدک ..... 93
- معصوم دهم - امام هشتم : ..... 94
- 71 - نگاهی به معاشرت امام هشتم علیه السلام ..... 96
- 72 - نامه ای از حضرت رضا علیه السلام به فرزندش ..... 97
- 73 - شفاعت وسیع ولی مشروط ..... 98
- 74 - فریادرسی از مستضعفین ..... 99
- 75 - اعجازی عجیب در مورد شهادت حضرت رضا علیه السلام ..... 101
- معصوم یازدهم - امام نهم : ..... 103
- 76 - عمامه نیکوکار در حضور امام جواد علیه السلام ..... 104
- 77 - فرازی از علم امام جواد علیه السلام ..... 105
- 78 - نشانه ای از صدق امامت ..... 106
- 79 - نیرنگ مامون خنثی شد: ..... 107

- 80 - حسادتی که موجب کشتن امام شد ..... 108
- معصوم دوازدهم - امام دهم ..... 109
- 81 - گرایش فرمانده سپاه به امام هادی علیه السلام ..... 110
- 82 - تبعید از مدینه به سامرا ..... 111
- 83 - شکوه امام هادی علیه السلام ..... 112
- 84 - مانوری که درهم شکست ..... 113
- 85 - داستان عجیب اصفهانی ..... 115
- معصوم سیزدهم - امام یازدهم : ..... 117
- 86 - پاسخ امام یازدهم به دو سوال مهم ..... 118
- 87 - فریادرسی امام عسگری علیه السلام از دوستان ..... 120
- 88 - دلجویی و محبت امام نسبت به دوستان ..... 122
- 89 - دگرگونی دشمن سر سخت ..... 123
- 90 - تابش نور امامت ..... 124
- معصوم چهاردهم - امام زمان (عج) : ..... 125
- 91 - گوشه ای از ویژگیهای امام مهدی علیه السلام و یارانش ..... 126
- 92 - شفای مرجع نامدار شیعه ..... 127
- 93 - توسل به امام زمان باعث دفع بیماری و با شد ..... 128
- 94 - ملاقات امیر اسحاق با امام زمان علیه السلام ..... 129
- 95 - سفارش امام در مورد نماز صبح و مغرب ..... 131
- 96 - این ضربت از جنگ صفین است ..... 132
- 97 - تعلیم دعایی که به اجابت رسید ..... 134
- 98 - کرامت یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام ..... 135

- 99 - اشعاری از دانشمند معروف اهل تسنن ..... 136
- 100 - دعای همیشگی عصر غیبت ..... 137
- 101 - عاشقی از عاشقان الله ..... 139
- 102 - ذلت طمع ..... 140
- 103 - چگونگی صحت تقلید عوام ..... 141
- 104 - مقام مؤمن ! ..... 143
- 105 - جاذبه و دافعه حضرت نوح عليه السلام ..... 144
- 106 - بهانه گیری و مجازات سخت ..... 145
- 107 - شیر مردی از بصره می آید ..... 146
- 108 - نهی شدید مراجعه به طاغوت ..... 147
- 109 - پنجاه سال در جستجوی این شخص می گشتم ..... 148
- 110 - مناجات سه پیامبر در سه خلوتگاه ..... 149
- 111 - پاسخ دندان شکن به طاغوت ..... 150
- 112 - سخنی در کف دست علی عليه السلام ..... 152
- 113 - مرد ناپاکی که به کیفر شدید خود رسید ..... 153
- 114 - حکم ناسزا گویی به پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم ..... 154
- 115 - آثر خطر ابلیس ..... 155
- 116 - مجازات نمک شناسان ..... 157
- 117 - احترام مردگان ..... 159
- 118 - جهاد اکبر ..... 160
- 119 - پیرمردی عاقبت بخیر، در راه مکه ..... 161
- 120 - درسی بزرگ از عارفی سترگ ..... 162

- 21 - مرد مخلص و نامزد فرصت طلب ..... 163
- 122 - مریض صلواتی می پذیرم ..... 165
- 123 - احترام به ارزشها ..... 167
- 124 - رعایت عدالت در میدان اسیران ..... 168
- 125 - فتوا و قضاوت خالص ..... 169
- 126 - امتیاز ذاتی ..... 170
- 127 - پاداش و کیفر توجه ، و عدم توجه به بستگان ..... 171
- 128 - کیفر سخت رد کننده حاجت مؤ من ..... 172
- 129 - دوستان محمد ﷺ ..... 173
- 130 - پست ترین مخلوق بهترین دارو ..... 174
- 132 - داستان زید و عمرو ..... 175
- 133 - دوستی تو خالی ..... 177
- 134 - خوف حضرت یحییٰ علیہ السلام از خدا ..... 178
- 135 - موعظه طلبیدن یحییٰ از یک نفر اعدامی ..... 181
- 136 - جواز و عدم جواز خود ستایی ..... 182
- 137 - پاداش آبرسانی ..... 184
- 138 - میثم تمار از شهادت خود خبر می دهد ..... 185
- 139 - کیفر ترک نهی از منکر ..... 187
- 140 - مردی وارسته و مطیع از شاگردان امام صادق علیہ السلام ..... 188
- 141 - پاسخ بجا ..... 189
- 142 - لطف خدا به مؤ من ..... 190
- 143 - جواب احوالپرسی ..... 191

- 144 - انفاقی که ترک شد!..... 191
- 145 - عایشه ، دو نشانه بزرگ ، را نادیده گرفت ..... 192
- 146 - تسلیت به عزادار ..... 193
- 147 - شهادت حضرت زکریا علیه السلام ..... 194
- 148 - قضاوت براساس موازین ظاهری ..... 195
- 149 - مرده شویی و گورکن ..... 197
- 150 - نفس کشی ..... 199
- 151 - محکومیت اسقف مسیحیان ..... 200
- 152 - پاسخ به یک سوال دیگر مسیحیان ..... 202
- 153 - پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله به سوال یهودی ..... 203
- 154 - شرم از خدا ..... 205
- 155 - قطع طواف برای رفع حاجت مؤ من ..... 206
- 156 - ارزش کمک به برادر مؤ من ..... 206
- 157 - ارزش دیدار مؤ من ..... 207
- 158 - پیام امام باقر علیه السلام ..... 208
- 159 - استغفار هر روزه ..... 209
- 160 - عاشق شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله ..... 210
- 161 - اهل فضل ..... 211
- 162 - مانور قهرمانانه پیامبر صلی الله علیه و آله ..... 212
- 163 - پدر یتیمان ..... 213
- 164 - دادرسی از کنیز ..... 213
- 165 - نمونه ای از جنایات معاویه ..... 214

- 166 - شکستن پیمان ..... 215
- 167 - پاسخ عارف به رباعی بوعلی ..... 216
- 168 - پنج موردی که نیرنگ شیطان بی اثر است ..... 217
- 169 - خداوند در هر روزی دارای شانی است ..... 218
- 170 - نقشه دشمن حضرت فاطمه علیها السلام خنثی شد ..... 219
- 171 - زنده شدن پسر نوح ..... 221
- 172 - محکوم شدن جمعیت ..... 222
- 173 - درختی که آدم و حوا از آن نهی شدند چه بود؟ ..... 224
- 174 - شخصیت یعنی این ..... 225
- 175 - اعتراض مادر و پاسخ شیخ ..... 226
- 176 - فراموش کردن حوادث جزئی ..... 227
- 177 - ایرانیان در قرآن ..... 228
- 178 - شخصی نجیب و شخصی نانجیب ..... 229
- 179 - صورت ده گروه گنهگار در قیامت! ..... 231
- 181 - نامه ای به امام و پاسخش ..... 234
- 182 - پیام روز و شب ..... 235
- 183 - استغفار ..... 236
- 184 - شق القمر! ..... 237
- 185 - دکتر بی مشتری ..... 238
- 186 - گفتگوی دکتر مسیحی با دانشمند اسلامی ..... 238
- 187 - سزای متوکل ..... 240
- 188 - دروغگویان ..... 241

242.....	189 - شرکت پیامبر ﷺ در حلف الفضول
243.....	190 - پاداش یاد حسین علیا
244.....	191 - به خدمت نگرفتن میهمان
245.....	192 - چشم اشکبار پیامبر ﷺ
245.....	193 - پنج گردنه
249.....	194 - مهربانی پیامبر ﷺ
250.....	195 - فن فراموش کردن ناگواریها
251.....	196 - بهترین دارو برای اعصاب
252.....	197 - آجر پاره !!
253.....	198 - پاسخ کوبنده به رضا خان
254.....	199 - گناه بزرگ استمناء
256.....	200 - خروج از مرز ایمان و اسلام
257.....	پاورقی
270.....	فهرست مطالب